

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مناظره استاد دکتر «حسینی قزوینی» با استاد «عابدینی اصفهانی»)

چهارشنبه ۱۳۹۸/۰۹/۲۰ اصفهان - نوبت صبح

موضوع: «الهی بودن امامت ائمه (علیهم السلام) و بررسی روایات و نصوص امامت»

مجری:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي، هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُشْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»

عرض سلام و وقت بخیر دارم خدمت عزیزان و سرورانی که قدم رنجه فرمودند، حضار گرانقدر و خدمت اساتید حاضر، استاد «عابدینی» و استاد «حسینی قزوینی» و عرض تحیت به خدمت بینندگان محترم این مناظره!

«عن مولانا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): مَنْ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَأِ»

نهج البلاغه (للسبحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۵۰۱

در «نهج البلاغه» از امیرالمؤمنان علی ابن ابیطالب (علیه الصلاة والسلام) نقل شده است که فرمودند: "هرکس از مواجهه با نظرات مختلف استقبال کند مواضع اشتباه را خواهد دانست."

«وعن مولانا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): اضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوَابُ»

نظرها را با نظرات دیگر مقابله دهید، تا از آن نظر درست به دست آید!

غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه من کلمات و حکم الإمام علي عليه السلام); نویسنده: تمیمی آمدی،

عبد الواحد بن محمد، محقق / مصحح: رجائی، سید مهدی، ناشر: دار الکتب الإسلامی، ص ۱۵۸

«مقام معظم رهبری» (حفظه الله) در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۸۱ در پاسخ به نامه دانشجویی که پیشنهاد انجام مناظره بین اندیشمندان را داده بود فرمودند: "نباید از آزادی ترسید و از مناظره گریخت، اینجانب با چنین طرح‌هایی همواره موافق بودم و از آن حمایت خواهم کرد، و از «شورای محترم مدیریت حوزه علمیه قم» می‌خواهم تا برای بالندگی بیشتر فقه و اصول و فلسفه و کلام و تفسیر و سایر موضوعات تحقیق و تألیف دینی، تدارک چنین فرصتی را ببینند، بی‌شک هردو نهاد حوزه و دانشگاه از طرح‌های پیشنهادی فضیلتی دانشگاهی و حوزوی و از جمله طرح شما استفاده خواهند کرد تا با رعایت همه جوانب مسئله، جنبش مناظرات علمی را در کلیه قلمروهای علمی حوزه و دانشگاه نهادینه و تشویق کنند"

سپس می‌فرمایند: "امیدوارم که مراحل اجرای این ایده دچار فرسایش اداری نشده و تا پیش از بیست و پنجمین سالگرد انقلاب، نخستین ثمرات مهم آن آشکار شده باشد"

این جلسه به عنوان تحقق منویات «رهبر معظم انقلاب» با حضور دو تن از اساتید حوزه‌های علمیه، جناب استاد «احمد عابدینی» از اساتید «حوزه علمیه اصفهان» و استاد ما حضرت آقای «حسینی قزوینی» به عنوان اولین جلسه مناظره بین این دو استاد برگزار خواهد شد.

موضوع مناظره "الهی بودن امامت ائمه (علیهم السلام) و بررسی روایات و نصوص امامت خواهد بود" در ابتدا راجع به نحوه اجرا و شروط مناظره، عرایضی داشته باشم. ابتدا هرکدام از اساتید به مدت دو دقیقه خوش آمد گویی خدمت حضار و سلامی با بینندگان خواهند داشت. سپس در هر نوبت، ده دقیقه برای هرکدام از اساتید برای بیان نظرات، در نظر گرفته می‌شود.

با توجه به تفاهم صورت گرفته قبل از جلسه مناظره، هرگونه کمتر استفاده کردن از وقت، موجب از دست رفتن وقت خواهد شد. اگر هرکدام از اساتید محترم نیاز به صحبت بیشتری در وقت خود دیدند و بیش از وقت مقرر صحبت کردند از وقت بعدی آن‌ها کسر خواهد شد.

در آخرین وقت جلسه اول که آخرین وقت قبل از اذان ظهر خواهد بود و برای جمع‌بندی بحث‌ها اختصاص دارد، هرکدام از اساتید محترم اگر خواستند بیشتر صحبت کنند، آن‌جا چون آخرین وقت است معذور هستیم و جلوی‌شان گرفته خواهد شد.

در صورت خروج هرکدام از اساتید گرامی از موضوع اعلام شده برای مناظره، صحبت‌شان قطع خواهد شد. موضوع مناظره را مجدد عرض می‌کنم: "الهی بودن امامت ائمه (علیهم السلام) و بررسی روایات و نصوص امامت"

اگر به نظر هرکدام از طرفین و اساتید حاضر در دو طرف مناظره، سوالاتی که از طرفین مطرح شد، یکی از عزیزان طرفین احساس کرد که طرف مقابل از موضوع جواب خارج شده است، این را مکتوب به بنده بدهند و من آن را مطرح خواهم کرد.

هیچ یک از طرفین حق صحبت در زمان وقت طرف مقابل را ندارند و به ازای هر بار دخالت، یک دقیقه از وقت بعدی آن‌ها کسر خواهد شد. مجری و حاضرین هیچ‌گونه حق اظهار نظر و مداخله در مسائل علمی را ندارند و به هیچ وجه حق ندارند - حتی خود من و هیچ‌کدام از عزیزان حاضر - در موضوعات علمی دخالت بکنند.

با توجه به این‌که موضوع مناظره یک موضوع حساس است، جهت جلوگیری از طرح بحث در سالن، توسط حضار گرانقدر، ان شاء الله پذیرایی هم در حین مناظره انجام خواهد شد. وظیفه و اختیارات مجری تنها تعیین وقت و کنترل وقت‌ها و خواندن اعتراضات کتبی طرفین است.

در ابتدا از جناب استاد «عابدینی» تقاضا می‌کنیم که با حضار و بینندگان، به مدت دو دقیقه صحبت داشته باشند.

استاد عابدینی:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصل الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين، رب اشرح لي صدري و يسرلي أمري و احل عقدة من لساني يفقهوا قولي.

من بسیار خوشحالم که يك چنین جلسه‌ای برگزار شده، بحث، بحث علمی است و می‌خواهم از جناب استاد «قزوینی» خیلی تشکر کنم که باعث شدند و خیلی هم زحمت کشیدند - در خلال حدود يك سال - تا امروز این جلسه برگزار شد و تشکر هم بکنم از حضار که زحمت کشیدید و برای شنیدن و تحلیل يك بحث علمی آمدید.

در همین ابتدای جلسه اعلام بکنم، حضاری که ما دعوت کردیم و دوستان ما هستند به این معنا نیست که همه موضوع‌هایی که من دارم را آن‌ها قبول داشته باشند، بلکه دوستان ما از کسانی هستند که قبلاً حرف‌های ما را شنیدند و می‌خواستند بشنوند و آماده شنیدن بودند.

امروز دوستان دیگری هم حاضر هستند به جمع ما اضافه شوند و آن‌ها هم بشنوند، نقطه نظرهای من را ببینند، ببینند قبول دارند یا ندارند و فکر بکنند. ان شاء الله که موفق باشید.

مسئله بعدی که می‌خواهم بگویم قبلاً معمولاً از افراد بعد از مرگش تجلیل می‌کردند، بعداً بنا کردند در زمان حیات، از افراد تجلیل بشود و امروز به مرحله تحلیل رسیده است و خدا را شکر که تا زنده‌ام الان افکارم در موقعیت تحلیل قرار می‌گیرد که اگر اشتباهی دارم قبول بکنم و اگر تکاملی است کمال پیدا کنیم.

این که از مرحله تجلیل مردگان به تجلیل زندگان و بعد به تحلیل زندگان رسیده‌ایم خوشحالم و این که من الان هیچ موقعیت حوزوی و دانشگاهی ندارم؛ پس راحت می‌شود تحلیل کرد یعنی آزاد است هر کس تحلیل بکند خیلی خوب است.

مجری:

استاد حسینی قزوینی در خدمت شما هستیم.

استاد حسینی قزوینی:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله
و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله
إلى يوم لقاء الله، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

خدا را بر تمام نعمت‌هایش بویژه نعمت ولایت سپاس می‌گوییم، و از عزیزان حاضر در جلسه تشکر ویژه دارم،
از استاد «عابدینی» که به ندای حقیر لبیک گفتند تشکر می‌کنم و همچنین از عزیزان و بزرگوارانی که در تهیه
مقدمات این جلسه زحمت کشیدند تشکر می‌کنم.

بویژه از حضرت «آیت الله طباطبایی» نماینده محترم ولی فقیه در استان و امام جمعه استان و حضرت «آیت
الله مقتدایی» که تلاش زیادی کردند. و جناب «آیت الله اعرافی» در این زمینه زحمات زیادی کشیدند و حضرت
«آیت الله بوشهری» و جناب آقای «شریفی» معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم و جناب آقای «مؤمنی» معاونت
تبلیغ حوزه علمیه اصفهان و از دوستان قوه قضائیه چه در «اصفهان» و چه در «تهران»، بویژه از برادر عزیزم
جناب آقای «دکتر صادقی» معاونت محترم فرهنگی قوه قضائیه؛ که هر کدام به نوبه خودشان برای تشکیل این
جلسه زحمت کشیدند من تشکر ویژه دارم، اجر همگان با خدای عالم! من در خدمت شما هستم.

مجری:

چون در این جلسه نظریه پرداز جناب استاد «عابدینی» هستند و به فرموده خودشان جلسه برای تحلیل نظرات ایشان است، از ایشان دعوت می‌کنیم به مدت ده دقیقه به تبیین نظریه خاص خودشان در مورد نصوص امامت بپردازند. در خدمت تان هستیم.

استاد عابدینی:

بسم الله الرحمن الرحيم، عرضم به خدمت شما، من يك شيعه، و قائل به امامت ائمه اثني عشر هستم، ولي يك تحليلي دارم.

بالاخره همین‌طور که الان مثلاً در کشور ما و کشورهای دیگر، قوا از هم جدا هستند، قوه مقننه، قوه قضائیه، قوه مجریه؛ من معتقدم که مقامات پیامبر اکرم و حضرت علی و به طور کلی دوازده امام، حضرت علی و یازده فرزندان، این‌ها را من به فکر خودم تحلیل کردم و تفکیک کردم!

مقام امامت، مقام خلافت، مقام ولایت، مقام وصایت. و این‌ها را جدا کردم، مثلاً گفتم در پیامبر مقام رسالت الهی است و خداوند او را رسول قرار داده است و نصبش کرده است و نصبش هم به همین است که او را معجزه داده است، معجزه قرآن!

کما این‌که پیامبران قبلی را نصب کرده و به ایشان معجزه داده است. به حضرت موسی معجزه عصا داده است، ید بیضاء داده است و تسعة آیات! به حضرت عیسی هم معجزه دیگری داده است.

پس پیامبر اکرم يك مقام رسالت دارد که از مثلاً سال چهارم شروع شده و تا آخر عمرش داشته است. اما يك مقام حکومت دارد که این مقام حکومت را در «مدینه» کسب کرد!

قرائن تاریخی و غیر تاریخی نشان می‌دهد که این مقام، مقام مردمی است؛ یعنی مردم به او حق حاکمیت دادند و ایشان حاکم از جانب مردم است که مجموعه آن را در مقاله‌ای به نام «بررسی مشروعیت حکومت ولایی با توجه به حکومت پیامبر» نوشته‌ام که در «مجموعه آثار امام خمینی و حکومت اسلامی» در جلد دوم آن چاپ شده که حدود هشتاد صفحه است.

پس من مقام حکومت پیامبر اکرم را غیر از مقام رسالت می‌دانم، مقام رسالت از اول بوده تا آخر، ولی مقام حکومت در «مدینه» آمده! مقام رسالت الهی است، ولی مقام حکومت - به نظر من طبق آن مقاله - مردمی است.

بعداً نوبت به امامت که می‌رسد، پیامبر اکرم که حضرت علی را نصب می‌کند در آن قسمتی که مربوط به خدا است؛ یعنی حکومت و قسمتی که رسالت است. یعنی پیامبر مسؤولیت رسالت را به حضرت علی واگذار می‌کند و حضرت علی جانشین پیامبر می‌شود، در همان وظایفی که پیامبر اکرم داشته، که چهار وظیفه است که چهار آیه در قرآن دلالت بر آن دارد از جمله آیه دوم سوره جمعه:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...)

و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد...

سوره جمعه (۶۲): آیه ۲

این چهار وظیفه را پیامبر اکرم داشته که وحی الهی را می‌گرفته و این چهار وظیفه را انجام می‌داده، ابلاغ می‌کرده، انذار می‌کرده، بشارت می‌داده تا این امور را پیش ببرد. این امور دقیقاً به حضرت علی واگذار شده و حضرت علی پس از پیامبر اکرم مسؤول همین امور است و بعد و بعد!

اما پیامبر اکرم حس کرد - و این واقعیتی است که مشخص است - تا در «مکه» بود و حکومت به دستش نبود این چهار وظیفه را نشد خیلی پیش برد؛ یعنی پیوسته ظلم ظالمان و جهل جاهلان و امثال این‌ها، جلوی تبلیغ رسالت و تعلیم، یاد دادن حکمت و امثال آن‌ها را گرفت.

اما در «مدینه» که حکومتی پیدا کرد و روز به روز بسط پیدا کرد، آن وظایف را به خوبی انجام داد؛ یعنی ابزار حکومت، ابزار بسیار خوبی برای پیش برد آن اهدافش بود، این بود که می‌خواست این مقام هم، به حضرت علی برسد ولی چون این مقام مردمی بود نمی‌شد آن را پیامبر به حضرت علی واگذار کند. این است که آن اولی را خوب تبیین می‌کرد و حضرت علی را معرفی کرد و خود حضرت علی هم منصوب از طرف خدا بود!

منصوب از طرف خدا یعنی چه؟ یعنی همان‌طور که پیامبر اکرم معجزه داشت و آن معجزه قرآن بود، حضرت علی، فهم فهمیش که خیلی مطالب خوب درک می‌کرد، عمیق بود، خوب کار می‌کرد، به طوری که بارها پیامبر اکرم فرمود:

«أَعْلَمُكُمْ عَلِيٌّ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۷، ص ۴۲۴، باب النوادر

«أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۱۴، ص ۶۹۴، باب النوادر

و امثال این عبارات، نشان داد که به ایشان لیاقت این مقام را دارد و پیامبر اکرم می‌خواست تبلیغ بکند به گونه ای که خود مردم به اختیار خودشان ایشان را به حکومت هم برسانند و لایق‌ترین فرد برای حکومت هم بود؛ اما

مردم بالاخره به هر نحوی اشتباهی اتفاق افتاد، عمدی بود یا هرچه بود، حضرت علی را نگذاشتند حاکم بشود و آن هدف که پیامبر اکرم داشت به آن سرعتی که پیامبر اکرم در نظر داشت انجام نشد.

بلکه حضرت علی یک کم یک کم همین‌طور مثل دوران مکی پیامبر، در زمان مخفیانه آهسته و کم کم انسان سازی کردند و بعد هم ائمه بعدی؛ یعنی کار امامت‌شان را پیوسته انجام دادند و پیوسته این‌ها عالم‌ترین بودند و پیوسته تلاش‌شان در عالم‌پروری بود. پیوسته مزکی بودند، تلاش‌شان در مزکی پروری بود و امثال این‌ها.

پس امامت حضرت علی و فرزندان به حقش، ثابت، کامل اما مسئله حکومت، مسئله ای بوده که از دید من، اول مدام شك داشتم و روز به روز که تحقیق می‌کنم بیشتر به این نتیجه می‌رسم که امامت الهی است، ولی حکومت را مردم واگذار می‌کردند.

البته سبک آن روز با امروز فرق می‌کند. امروز با رأی دادن کسی را انتخاب می‌کنند، در آن روز با يك نحو دیگری با بیعت کردند و با اختیار واگذار کردند، با نحوی که پیامبر مثلاً در «جنگ بدر» از مسلمانان می‌پرسد چه کار بکنیم؟ چون که مسلمان‌های «مدینه» تعهد کرده بودند پیامبر را در «مدینه» حفظ کنند، و «جنگ بدر» بیرون مدینه بود.

مدام پیامبر می‌پرسد که نظر بدهید، «مکی»‌ها نظر می‌دهند، پیامبر مدام می‌پرسد تا بعد «انصار» متوجه می‌شوند که آن‌ها را می‌گوید. چرا پیامبر از آن‌ها می‌خواهد؟ چون قول دادند که در داخل «مدینه» حمایت کنند. بعداً گفتند نه، این‌جا هم حمایت می‌کنیم، لذا پیامبر جنگ را شروع کردند و يك مقدار اختیارات گرفتند.

در «جنگ احد» مقداری دیگری اختیارات گرفتند، در «جنگ احزاب» مقدار دیگری اختیارات گرفتند و بالاخره حکومت خودشان را بر اساس اختیاراتی که مردم به ایشان می‌دادند، تام و کامل عمل می‌کردند و جلو می‌رفتند. همین روش‌ها را ادامه دادند از مردم اختیار گرفتند و طبق اختیار کار کردند.

حتی من: «اطیعوا الرسول» هایی که در قرآن است «اطیعوا الله» را که می‌دانید امر ارشادی است اما «اطیعوا الرسول» که از رسول اطاعت بکنید، من به همان تعهدها بر می‌گردانم؛ یعنی ای مردم! شما با پیامبر بیعت کردید و قول دادید، اختیار به ایشان دادید و او از قرارهایی که برای ایشان گذاشتید هیچ تخلفی نکرده، پس شما هم باید اطاعت کنید.

پس «اطیعوا الرسول» هایی که در قرآن است، يك سری آنها - نه همه‌شان - برگشتش به این است که خودتان قول دادید و طبق قولتان باید اطاعت بکنید، او که تخلفی نکرده؛ یعنی يك پیمانی بین رهبری جامعه و بین مردم است. پیامبر اکرم طبق همین قرارها عمل کرده و هیچ‌جا تخلفی نکرده و کم‌ترین کم کاری نکرده؛ پس مردم هم باید اطاعت بکنند.

آیاتی که «اطیعوا الرسول» و امثال این‌ها است این‌طوری تحلیل کردیم و بعدش هم زمان حضرت علی هر وقت بوده حضرت علی طبق تعهداتی که با مردم داشته عمل می‌کرده است؛ پس حکومتش مردمی بوده که اول بار به هر جهت مردم به ایشان رأی ندادند و مردم مقصر هستند چون حضرت علی لیاقتش معلوم بود و نمره‌اش با دیگران بین مثلا ۱۸ و ۲۰ نبود، بلکه حضرت علی اگر ۲۰ بود آن‌ها زیر ۱۰ بودند! هیچ وقت قابل مقایسه نبود و مردم می‌دانستند.

این‌که مردم حکومت را به دیگری دادند، تخلف و گناهی بود که با عقل خودشان کردند، اما حضرت علی هر تعهدی که مردم دادند طبق آن عمل کرد و تخلف نکرد؛ پس مردم باید همیشه حمایت می‌کردند.

مجری:

متشکر از جناب استاد «عابدینی» از طرح مباحث نظریه خودشان! از جناب استاد «قزوینی» دعوت می‌کنیم که دیدگاه خودشان را در مورد نصوص امامت، با تکیه بر آثار جناب استاد «عابدینی»، به مدت ده دقیقه مطرح بفرمایند.

استاد حسینی قزوینی:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم؛ من ضمن تشکر از جناب استاد «عابدینی»! ایشان در این فرمایشاتی که داشتند عمدتاً بخش عمده را روی بحث رسالت و حکومت رسول اکرم بردند و این که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) دارای دو شخصیت است؛ يك شخصیت الهی و يك شخصیت حکومتی.

ما ضمن تشکر ولی آنچه که ایشان در جزوه دارند، یعنی جزوه‌ای را که خودشان در ایام فاطمیه، که بنده در این جا بودم، ایشان لطف کردند در اختیار من قرار دادند و قبلاً هم ما يك جزوه‌ای از ایشان از سایت‌شان گرفته بودیم که حدود هفتاد صفحه است، این‌ها را که ما مطالعه داشتیم چند تا نکته مطرح است که من دوست دارم جناب آقای «عابدینی» این‌ها را يك مقداری روشن کنند.

با این روحیه بازی که من از ایشان با چندین بار تماس تلفنی و همین‌طور حضوری سراغ دارم، که فرمودند: اگر برای من محرز بشود نظرم يك جا اشتباه بوده، اصلاح می‌کنم. من از این روحیه ایشان تشکر می‌کنم.

ولی جناب آقای «عابدینی»! حضرتعالی در همین جزوه ولایت خودتان صفحه ۱۸۰ فرموده‌اید: "تك تك روایات باید بررسی شود" آیا در این جزوه در رابطه با نصوص امامت، به این عمل شده یا نشده است؟

متأسفانه ما می‌بینیم که بعضی از مواردی که با نظر حضرتعالی موافق بوده آن‌جا عمل شده و آنجایی که مخالف

بوده، بدون بررسی سندی مطرح شده است. حالا من مصادیق را هم عرض خواهم کرد.

من مطالب را روی صفحه هم نشان بدهم تا دوستان هم ملاحظه کنند. ما معمولاً تلاش می‌کنیم فرمایشات حضرتعالی را مستند نشان بدهیم، لذا ما همه صفحات کتاب و مقاله حضرتعالی را اسکن گرفتیم تا مشخص بشود.

شما فرمودید: تك تك روایات باید بررسی بشود. در رابطه با جزوه‌ای که در سایت تان دارید در صفحه ۱۲۲۷ می‌فرمایید: "جز کتب اربعه به هیچ روایتی از کتب شیعه نمی‌شود فتوا داد"

در صفحه ۱۲۱ همین جزو ولایت فرموده‌اید: "تعدد طرق مورد قبول روایت است" نکته قشنگی است که ما باید ببینیم آیا در این جزوه، عمل شده است یا نه؟ در صفحه ۱۵۹ بیست تا روایت آوردید و می‌گویید این‌ها قابل قبول است. و از این مسائل زیاد بوده است!

ولی من می‌خواهم به دو تا نکته اشاره کنم و نظرات حضرتعالی را هم در این جا ما بشنویم. اگر ما اشتباه می‌کنیم برای ما روشن بشود، و اگر حضرتعالی که تحلیل فرمودید اشتباه بوده ان شاء الله اصلاح فرمایید.

در تحلیل و بررسی، امانت داری در نقل متون دینی، اولین وظیفه يك محقق است که اگر روایتی را می‌خواهد نقل بکند اولاً از مصادر اولیه باشد - همان‌طوری که خودتان هم فرمودید - حتی ما به «وسائل و مستدرک» هم نباید اعتماد کنیم. اگر آنها از «کافی و تهذیب» نقل می‌کنند، مستقیم برویم از «تهذیب» روایت را ببینیم. ثانیاً شرط امانت در نقل را نگهدارد.

حضرتعالی در صفحه ۳۰ جزوه موجود در سایت، آمیدید در رابطه با آیه ولایت، روایتی را مطرح فرمودید و متأسفانه در این جا يك بخشی از کلام را حذف کردید!!

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا...

سوره نساء (۴): آیه ۵۹

در جزوه سایت صفحه ۲۸ و در جزوه بزرگی که الان حضرتعالی دارید صفحه ۱۴۴ است. این را شما ملاحظه بفرمایید:

«أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) وَ حَيْثُ نَزَلَتْ
(وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ)»

این جا يك عبارتی در رابطه با آیه ولایت بود که در فرمایش حضرتعالی حذف شده است، بعد هم در تحلیل تان فرمودید این روایت، ولایت علی را ثابت می کند، ولی ربطی به آیه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ...) ندارد و از آیه نیز ذکری به میان نیاورده است!

حالا ما همین تعبیر را که حضرتعالی از «کمال الدین» نقل می کنید، را بیان می کنیم. الان حضرتعالی بزرگواری کنید در «کمال الدین» ملاحظه بفرمایید، صفحه ۲۶۰ همین عبارتی است که حضرتعالی آوردید. در صفحه ۲۶۲ ملاحظه بفرمایید که دارد:

«(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) وَ حَيْثُ نَزَلَتْ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ
رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ)»

این دو سطر را حضرتعالی در فرمایش تان حذف فرمودید و در تحلیل نوشتید از آیه هیچ اثری در این روایت نیست!!

این مطلب در مصادر متعدد آمده است «طبرسی» در «احتجاج» دارد، «سید ابن طاوس، نعمانی، بحرانی، حویزی، مجلسی و...» دارند؛ من مراجعه کردم شاید بیش از بیست مصدر از مصادر روایی شیعه که این روایت را آورده اند، فراز دومش همین آیه ولایت است. من احساس می کنم این مسئله با تحلیل بی طرفانه همخوانی ندارد.

باز در جزوه خودتان در صفحه ۱۶۹ همین جزوه ای که الان در خدمت حضرتعالی است آوردید: علی ابن ابراهیم ذیل آیه ۶۷ مائده نوشته است:

«نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي مُنْصَرَفِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ»

تفسیر القمی؛ قمی، علی بن ابراهیم، محقق / مصحح: موسوی جزائری، طیب، ناشر: دار الکتب، ج ۱،

ص ۱۷۱

اگر شما «تفسیر قمی» را ملاحظه بفرمایید اول پاراگرافش این است:

«(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي عَلِيٍّ»

تا وسط این پاراگراف که دارد:

«قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي مُنْصَرَفِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ حِجَّةِ الْوَدَاعِ»

در اینجا دو سطر اول کلام «قمی» حذف شده که ثقل این روایت هم روی همین است که آیه ابلاغ در حق علی نازل شده است!

بعد مرحوم «قمی» سه تا خطبه نقل کرده است: «خطبه در منا»؛ «خطبه در مسجد خیف»، «خطبه در غدیر»!

جنابعالی آمدید «خطبه منا» را مطرح کردید و فرمودید: "مطالبی حضرت گفتند که از حواشی این خطبه است."

از حواشی نیست «خطبه کنار مسجد خیف» خطبه مستقلی است. باز فرمودید: "در «جحفه» مطالبی فرمودند از

حواشی این است" این هم درست نیست، از حواشی نیست. «خطبه غدیر» کاملاً مستقل است.

چیزی که برای من يك مقدار قابل قبول نبود این است که مرحوم «قمی» در آخر این روایت می فرماید:

«فَاسْتَفْهَمَهُ عُمَرُ فَقَامَ مِنْ بَيْنِ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ»

عمر از میان اصحاب بلند شد و گفت: آیا این که علی را معرفی کردید و این آیات را خواندید این از خدا

است یا از پیغمبر است؟

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ نَعْمَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ»

تفسیر القمی؛ قمی، علی بن ابراهیم، محقق / مصحح: : موسوی جزائری، طیب، ناشر: دار الکتب، ج ۱،

ص ۱۷۴

ولی حضرتعالی در جزوه خود، این بخش خطبه که عمده و ثقل خطبه روی آن است را، به طور کلی حذف کردید؛ یعنی الان خطبه‌ای که آوردید این قسمت آخر کاملاً حذف شده است.

من احساس می‌کنم این‌طور حذف و تصرّف با تحلیل منصفانه نمی‌سازد؛ شاید ما اشتباه می‌کنیم که يك محقق می‌تواند بر مبنای آنچه که عقیده‌اش است هرکجای از روایت را حذف کند تحلیل کند و... یا این که قضیه چه بوده ما خبر نداریم! البته موارد زیاد است من این دو تا مورد را خدمت حضرتعالی اشاره کردم.

مجری:

تشکر از استاد «قزوینی»؛ از جناب استاد «عابدینی» می‌خواهم اگر جوابی برای مسئله یا مطلب دیگری دارند در خدمت‌شان هستیم بفرمایید.

استاد عابدینی:

من آیات قرآن را تحلیل کردم که در جزوه هم است، بعد از آیات قرآن، سراغ روایات رفتم، و روایات را طبق «تفسیر نور الثقلین» ترجمه کردم. در بالای جزوه‌های دست نویس من هست، نوشتم روایت بیاید، روایت شماره يك، روایت شماره دو و... و این‌جا هم روایات طبق همان «نور الثقلین» است؛ روایت يك، دو، سه مثلاً نه، روایت نهم است و ترجمه کردم.

بعد هم دادیم به آن شخصی که تایپست و آورنده روایت است، آن هم روایت را آورده است، اگر «نور الثقلین» ناقص نقل کرده است من از آن جا آورده‌ام، بعضی جاها آن سه تا خطبه «تفسیر قمی» را خودم از «تفسیر قمی» آوردم، باز آدرس دادم.

آن‌ها روایات را از اینترنت و از سی دی «جامع الاحادیث» آوردند، اگر جایی ناقص است نقصش به آن‌ها بر می‌گردد، من چیزی که بوده دقیقاً نوشتم، فقط ترجمه کردم، ترجمه‌هایش مال من است و بالا نوشتم روایت شماره یک بیاید، روایت شماره دو بیاید و این‌طور آمده است. لذا اگر نقصی است این نقص را «تفسیر نور الثقلین» داشته و بعد منتقل شده من آن را ترجمه کردم که طبق آن است.

من این تتبعی که جناب آقای «قزوینی» کردند که یکی بروم منابع را ببینم و به اصل رجوع کنم تا ببینم روایت این‌طور است یا نیست، نه، رجوع نکردم و نوشتم که من روایت «نور الثقلین» را آورده‌ام.

بعد در بعضی از جاها، روایت را از «الدرالمنثور» آوردم، طبق آن کتاب آوردم و ترجمه کردم، و ایشان آورده؛ حالا شاید کتاب مشکل داشته! البته کتاب ناقص نبوده چون من از روی کتاب ترجمه کردم، اینترنت با کتاب من، یعنی «جامع الاحادیث» با کتاب من، یکی بوده است و الا متوجه می‌شدم.

این‌جا من ابتدا یک تشکری بکنم بعد ادامه مطلب را بگویم؛ این جزوه‌ای که خدمت آقای «قزوینی» دادیم، خدمت بعضی از دوستانمان هم دادیم که دلمان می‌خواست امروز حضوراً این‌جا باشد؛ مثلاً جناب «حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای واحد» از علمای «نجف آباد» که صفحه به صفحه این جزوه را دیده، اشکال کرده و نوشته و خصوصاً این جزوه را!

من هم نشستیم یکی یکی اشکالاتش را وارد کردم و اشکالاتش را رفع کردم؛ مثلاً جمله‌ای را حذف کردم و یا جمله‌ای را اضافه کردم و درست شده است؛ حتی بعضی جاها یک دفعه یک آیه و یا یک حدیث را این طرف که می‌برده، چون مثلاً دو صفحه اینترنت بوده، نصفش را آورده و نصفش را نیاورده است؛ که در جزوه هم است و

شاید آقای «قزوینی» بعداً اشاره هم بکند، درست است چنین اتفاقی هم افتاده است که مثلاً نصف حدیث و یا نصف آیه نیامده است که بعد آقای «واحد» اشاره کرده و من هم درستش کردم و کاملش را آوردم.

این جزوه، جزوه ابتدایی است، و هنوز به مرحله چاپ نرسیده است. ما چیزی که آقای «قزوینی» فرمودند يك کتابی نوشتیم این را هم به خاطر دوستان «اصفهان» که مدام و زیاد اصرار کردند که «عابدینی» با روایات کاری ندارد.

ما مجموع مقالاتی که نوشتیم، - چاپ شده و نشده - بیست و چهار مقاله شد. نوشتیم که «بیست و چهار نوشته، در ارتباط با چهارده وجود نورانی» یا «پرتوهای رحمانی و پیشوایان ربانی»! اینها مقالاتی بود که می‌خواستیم چاپ کنیم.

این مقاله «ولایت» که سه تا آیه ولایت است، با يك مقاله دیگری، خیلی اشکال داشته است، حاج آقای «واحد» خیلی به آن اشکال کرده است و يك فرد دیگر از «قم» که نمی‌دانم چه کسی است، او هم فایلش را تقاضا کرد، فایل را به ایشان دادیم، ایشان هم بیست و يك صفحه نوشته و اشکال کرده؛ اجر هر دویشان با خدا؛ البته اشکالات ایشان را هنوز تصحیح نکردم و اعمال نکردم. بالاخره چهار تا مقاله را حذف کردیم، و بیست مقاله را در معرض چاپ قرار دادیم که اشکالات دوستان را هم در آنها حل کردیم.

تشکر می‌کنم هم از جناب آقای «واحد» و هم تشکر ویژه از آقای «قزوینی» که زحمت کشیدند از «قم» آمدند و پیرامون مطالب من، صفحه به صفحه نکته‌هایی را نوشتند.

به ذهنم می‌آید از اول جزوه، باید بازبینی بکنیم. حالا فرصت هست و اصلاً فرصت ما طلبه‌ها برای همین است که از اول جزوه صفحه به صفحه جلو برویم؛ هر اشکالی که وجود دارد آن‌های که مال من است، و من اشتباه کردم، قبول است و آن‌هایی که تایپیست نیاورده و یا در اینترنت نبوده، باید بیاوریم؛ ولی اشکال به من وارد نیست! ولی باید بیاوریم و درست کنیم و جلو برویم و کتابی که بیرون می‌آید بالاخره باید کتاب بی‌نقصی باشد.

ولی هر جا در تحلیل‌ها اختلاف داریم، آن را باید بحث بکنیم؛ طبق همان حدیثی که قبلاً مجری خواندند از دو تا حرف، حرف سومى به دست بیاید، ممکن است تحلیل من با حاج آقای «قزوینی» اختلاف‌هایی داشته باشد اما به يك نتیجه ای برسیم که تحلیل بهتری باشد.

بنابراین این اشکالاتی که فرمودند اگر باشد - که من تا حالا توجه نداشتم که منابع اصلی با منبع‌های فرعی اختلاف دارد - باید اصلاح بشود. اتفاقاً استاد ما در «قم» اصرار داشتند که حدیث‌ها را از منبع اصلی بیاوریم و در فقه چون فتوا می‌دهند از منبع اصلی می‌آوردند، ولی من نه، من از کتاب «نور الثقلین» آوردم، چون کارم تفسیر بود.

يك وقت کارم بررسی روایات است آن يك بحثی است، ولی من کارم تفسیر بوده و روایات را از «نور الثقلین» آوردم، هرچه اشکال است به ایشان وارد است و آن‌جایی که حذف شده به آن تائیدیست وارد است که در «نور الثقلین» بوده ولی تائیدیست غفلت کرده و نیاورده. و اگر من بد تحلیل کردم، به من وارد است، هرکدامش است قبول!

ولی نکته‌ای که باید به طور کلی برای روایات بگوییم تا بحث را جهت بدهیم، این است که روایات بر فرض، سندشان هم صحیح باشد، متن‌شان هم کامل باشد و امثال این‌ها، ما يك نکته دیگری را هم باید توجه بکنیم و آن نکته اساسی است و آن این‌که مجموعه روایات با آیات قرآن سازگار باشد، اگر از روایات به يك تحلیلی رسیدیم که آن تحلیل با آیات قرآن سازگار نیست یا با ضروریات عقلی سازگار نیست، باید فکر دیگری بکنیم. برای مثال عرض می‌کنم، يك فردی به نام مرحوم «نوری» که زحمات زیادی کشیده و يك سری روایاتی را جمع کرده، و از آن روایات، تحریف کتاب الله را اثبات کرده، ببینید چه مصیبتی برای شیعه ایجاد کرده است!

هرجا می‌رویم حرف بزنی می‌گویند شیعه قائل به تحریف است. می‌گوییم بابا یک نفر بوده است! ایشان این روایات را جمع کرده و روایات در کتاب‌های ما هم وجود دارد اما تحلیلی دیگری دارد، ایشان نتوانسته خوب تحلیل بکند.

ایشان مدام می‌گوید: "قرآن نزلت فی کذا"، "نزلت فی کذا"، "نزلت هکذا" اینها را جمع کرده، بعد دیده در قرآن فعلی نیست، لذا آمده گفته قرآن تحریف شده است!! نه، شاید نزول اولی بوده و بعد در عرضه‌های خدا بر پیامبر، عوض شده است! شاید «نزلت» معنایش این بوده است؛ ما چرا بیاییم یک کاری بکنیم که بعد نتیجه‌اش سر افکنندگی شیعه بشود!؟

دیدند شیعه با امامت و عدالتی که دارد، رشد می‌کند؛ لذا آن خارجی‌ها و آن زیرک‌ها یک فرد ساده‌ای را گیر آوردند و گفتند این روایت‌ها را جمع بکنند، که نتیجه جمع کردن آن روایت‌ها، تحریف قرآن باشد تا شیعه را زمین بزنند.

امروز باید مواظب باشیم، امروز نباید یک کاری بکنیم که از مجموع روایات بفهمیم که مثلا حکومت موروثی است. حکومت موروثی چیزی بدی است؛ البته امامت موروثی خوب است؛ امامت، مسئول علم و فرهنگ و پیشبرد مردم است، اما حکومت موروثی همان زمان‌ها هم غلط بوده، و حالا هم غلط است، هیچ‌کس تخم شاهی ندارد.

هرکسی ممکن است طینت برتر داشته باشد، طینت علین داشته باشد و آن می‌شود علم و علم آموختن و آن می‌شود مردم را پروریدن در بُعد علمی؛ اما اگر بیاییم یک طوری از روایات برداشت کنیم و مثلا بخواهیم از روایات، «حکومت» را بفهمیم، آن وقت می‌گویند یک شیعه به دوازده یا چهارده حکومت موروثی معتقد است!!

این‌ها یک چیزی است که آسیب درست می‌کند. امروز نخواهیم با این حرف‌ها شیعه را له بکنیم. اگر می‌بینیم مجموع روایات هم یک چنین چیزی است ولی تحلیل دیگری دارد، در تحلیل‌ها بیاییم اگر ببینیم که تحلیل من

اشتباه است درستش بکنیم و یا از تحلیل من و تحلیل جناب آقای «قزوینی» و تحلیل دیگران، به يك تحلیل
سومی برسیم که شیعه بالندگی خودش را داشته باشد؛ با این امام‌های خوبی که ما داریم آن بالندگی خودش را
داشته باشد.

مجری:

متشکرم؛ استاد «قزوینی» به مدت ده دقیقه بفرمایید!

استاد قزوینی:

با تشکر از جناب آقای «عابدینی»! جناب آقای «عابدینی»! من به تحلیل حضرتعالی نقد داشتم. حضرتعالی این
روایت «کمال الدین» را نقل کردید، روایتی که آیه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) در این روایت نیست را آوردید و

بر مبنای آن تحلیل کردید!

شما حدیث ناقصی را از «تفسیر قمی» آوردید و تحلیل کردید، از تحلیل شما بر مبنای این روایت، من جواب
قانع کننده دریافت نکردم.

این که جنابعالی گناه را به گردن تاپیست یا به گردن کامپیوتر بیندازید این هم خلاف تحقیق است! يك محقق
که می‌خواهد بیاید روی مسائل اسلامی نظر بدهد، حتماً توجه دارد که «المفتی یفتی عن الله»! لذا ما باید خیلی
در این زمینه دقت کنیم. ما در تحلیل‌مان خدای ناکرده يك جمله‌ای بر خلاف بیاوریم، عواقب خطرناکی به هم راه
دارد.

خود حضرتعالی در همین «بررسی تسامح در ادله سنن» صفحه ۱۲۲۷ می‌گویید: "هیچ کدام از کتاب‌های

شیعه، غیر از کتب اربعه مورد تأیید نیست" ما باید از این کتب اربعه عبارت‌ها را استنتاج و استخراج کنیم!

این که مرحوم «حویزی» در کتاب «نور الثقلین» در قرن دهم و یازدهم روایتی را آورده است و ما استنادمان این باشد و سراغ کتاب‌های مصادر اولیه نرویم، این خودش خلاف تحقیق و خلاف تحلیل است.

نکته دیگر این که حضرتعالی می‌فرماید: "فقط حکومت موروثی غلط بوده و هست" این هم بر خلاف آیه امامت

است که فرمود:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)

خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)».

سوره بقره (۲): آیه ۱۲۴

یعنی آن دسته از وارثان و فرزندان حضرت آدم که ظالم نیستند به مقام امامت می‌رسند، حالا در رابطه به این که لفظ «امام» از نظر لغت و اصطلاح در قرآن به چه معناست آن يك بحث جدایی است که ان شاء الله سر فرصت به آن می‌رسیم.

اما این که ما بیاییم بگوییم امامت اهل بیت موروثی بود، این خلاف قرآن و خلاف سنت است، خلاف صدها روایت است؛ ما نمی‌توانیم صدها روایت را ببینیم ولی چشم‌مان را ببندیم و با عقل خودمان برداریم تحلیل بکنیم؛ این دور از انصاف است.

نکته دیگری که در فرمایشات حضرتعالی است، و من تقاضا دارم این‌ها را يك مقداری بررسی بفرمائید؛ چون ما این‌جا نشستیم که مسئله حل بشود، دنبال این که ما بیاییم شکست بخوریم و یا شکست بدهیم، پیروز بشویم و... این‌ها مطرح نیست. هدف، روشن شدن قضیه است.

حضرتعالی يك سري اشكالات را گردن تايپيست انداختيد و يك سري را هم گردن كامپيوتر انداختيد، ما اين را نمی‌خواهيم؛ ولی این که فرمودید من اصلاح می‌کنم ما از این نظرتان تشکر می‌کنیم.

حضرتعالی در صفحه ۱۲۷ و صفحه ۱۴۷ این جزوه مطلبی آوردید که اولین بار بود من در نوشته‌های اساتید حوزه‌های علمیه دیدم!! گرچه قبلاً «قلمداران» این حرف را زده بود که مراجع قم، فتوا به زندیق بودنش دادند. همین‌طور این حرف را «کسروی» زده است، و یا آقای «ابوالفضل برقی» این حرفها را بیان کرده است.

ولی حضرتعالی این را در جزوه «امامت» خودتان صفحه ۱۲۷ آوردید. شما آمدید روایتی را نقل کردید، بعد گفتید: "این که پیامبر نام دوازده امام را برده باشد چیزی است که امور متعددی آن را تکذیب می‌کند؛ زیرا معمولاً از هر امامی پرسیده شده آیا امام قائم تو هستی؟ اگر نام‌های امامان معلوم بود چنین سوالی جا نداشت! این یک! دو: در امامت امام صادق و امامان پس از او اختلاف شده است و هیچ‌کدام به حدیث پیامبر برای اثبات خود تمسک نکردند."

جناب آقای عابدینی! این يك افترائی است و این خلاف واقعیت است! بعد فرمودید: "امام صادق اسامی ائمه بعد از خودش را نمی‌دانسته است." این هم باز افترائی به امام صادق است و خلاف واقعیات است!!

ما نزدیک سیصد روایت فقط در منابع شیعه داریم از رسول اکرم تا امام عسکری و حضرت ولی عصر که اسامی ائمه را آورده‌اند. حالا یا به تك تک، یا به صورت کلی و یا به امام صادق و بعد شش تن از فرزندان او، یا نه تن از فرزندان امام حسین و غالب این روایات هم، از امام صادق است که نام ائمه را ذکر کرده است که من آن‌ها را اشاره می‌کنم.

بعد جالب این است که در صفحه ۱۴۷ فرمودید: "باز از این حدیث روشن می‌شود که پیامبر اسامی امام‌ها را بیان کرده است؛ ولی در عالم خارج می‌دانیم، (حالا این «می‌دانیم» از کجا آمده باید برای ما روشن بشود) که مردم و حتی خود امامان، امام بعدی را نمی‌شناختند!"

من واقعا خیلی تعجب کردم و به این عبارت تأسف می‌خورم که گفتید: "حضرت صادق امام بعد از خودش را نمی‌شناخت. گمان می‌کرد «اسماعیل» است، حضرت هادی امام بعد از خودش را نمی‌شناخت گمان می‌کرد «سید محمد» است!"

"از سوی دیگر بسیاری از اصحاب از هر امامی پرسیدند که آیا امام قائم تو هستی؟ در حالی که اگر برای‌شان ثابت بود نه فرزند از امام حسین امام می‌شوند تا تمام شدن این نه نفر از امام قائم سوال می‌کردند زیرا طبق این حدیث نه نفر از فرزندان امام حسین یکی پس از دیگری امام شوند و آخرین‌شان قائم است."

جناب آقای «عابدینی»! شما ملاحظه بفرمایید ما نزدیک سیصد روایت در این زمینه جمع کردیم؛ ما یکی از کارهای که در مؤسسه ولی عصر داریم، «دانشنامه ولایت» است و این کار برای اولین بار است که انجام می‌شود و تا به حال این کار را هیچ کسی انجام نداده است؛ ما کل نصوص امامت را در منابع شیعه و سنی حدود ده سال است که شبانه روز داریم کار می‌کنیم.

من به حول و قوه الهی تحدی می‌کنم، کسی در این زمینه کار نکرده است، سیصد و اندی روایت است. همه روایات هم ضعیف باشند، باز طبق فتاوی‌ اهل سنت «یؤید بعضها بعضا» و طبق فتاوی‌ شیعه، «مستفیض» و بلکه «متواتر» است.

در مورد «حدیث غدیر» ما صد و بیست سند داریم، لذا می‌گوییم قطعاً متواتر است. جناب آقای «عابدینی» بزرگوار! این روایات با سندهای صحیح آمده است، من فقط یکی دو مورد را در این جا تا زمانی که وقت اجازه بدهد عرض می‌کنم که اسامی ائمه به صورت مستقل با سندهای صحیح آمده است.

اسامی ائمه در قضیه «لوح فاطمه زهرا»، در مناظره «عبدالله جعفر»، از امام کاظم، در «معراج رسول الله»، در «غدیر خم» و در «مکاتبات ائمه»؛ ما نزدیک بیست و اندی روایت داریم که ائمه در مکاتبات خودشان -

مکاتبات مطلب غیر قابل انکار است - با دستخط خودشان اسامی ائمه را نوشته‌اند.

ما نزدیک به ده نفر از صحابه را داریم که خدمت امام صادق و امام باقر و امام هادی می‌آیند عقائدشان را عرضه

می‌کنند و در ضمن عقائدشان اسامی ائمه را مطرح می‌کنند و حضرت می‌گوید:

«هَذَا دِينِي وَ دِينُ آبَائِي»

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر: مؤسسة

آل البيت عليهم السلام، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ۱۶، ص ۲۴۱، باب بَاب

تَحْرِيمِ تَسْمِيَةِ الْمَهْدِيِّ (عليه السلام) وَ سَائِرِ الْأَئِمَّةِ (عليهم السلام) وَ ذِكْرِهِمْ وَقْتِ التَّقِيَّةِ وَ جَوَازِ ذَلِكَ

مَعَ عَدَمِ الْخَوْفِ

آن وقت ما بیاییم این همه روایات در اسامی ائمه را نادیده بگیریم و بگوییم خارج این را تکذیب می‌کند، این قابل قبول نیست.

مثلا به عنوان نمونه عرض کنم جناب آقای «عابدینی بزرگوار»! روایت در «کفایة الاثر» است من فقط سند روایت را می‌آورم تا حضرتعالی ملاحظه بفرمایید.

بنده افتخار دارم فقط بیست سال رجال در حوزه تدریس کردم؛ یعنی اگر انسان بیست سال فقط کتاب‌های رجالی را ورق بزند، حتماً به يك جایی می‌رسد.

مرحوم «مجلسی» در مورد «کفایة الاثر» می‌گوید:

«كتاب الكفاية كتاب شريف لم يؤلف مثله في الإمامة»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۱، ص ۲۹

«حسین بن علی بن بابویه» ثقه است، «محمد بن حسین بن ولید ثقه، ثقه»، «صفار» ثقه عظیم القدر، «یعقوب بن یزید، محمد ابن ابی عمیر»، «هشام» تمام اینها ثقه هستند و وثاقتشان هم اجماعی است و یک نفر تضعیف ندارد.

در این روایت دارد:

«وَأَذْنِي مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَنَّهُ عَدْلُ النَّبِيِّ إِلَّا دَرَجَةَ التُّبُّوَّةِ وَوَارِثُهُ وَ أَنْ طَاعَتُهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ أَنَا ثُمَّ مِنْ بَعْدِي مُوسَى ابْنِي ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَدَهُ عَلِيٌّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ الْحُجَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ»

كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر؛ نویسنده: خزاز رازی، علی بن محمد، محقق / مصحح:

حسینی کوهکمری، عبد اللطیف، ناشر: بیدار، ص ۲۶۳

عرض کردم سیصد روایت به این شکلی ما در منابع شیعه داریم، آیا می‌شود ما سیصد روایت را نادیده بگیریم و بگویم واقعیت غیر این است؟

واقعیت این است که می‌آیند خدمت ائمه اعتراف می‌کنند، مکاتبات ائمه را داریم و این همه روایات در باب بیان اسامی ائمه داریم. اگر واقعیت غیر از این است شاید ما متوجه نشدیم اگر توضیح بدهید ما در خدمت شما هستیم.

مجری:

استاد «قزوینی» چهل ثانیه بیشتر از وقت صحبت کردید که این از وقت بعدی شما کسر می‌شود؛ استاد «عابدینی» خدمت تان هستیم بفرمایید.

استاد عابدینی:

راجع به حرف اول همان مطلبی بود که گفتم و چیزی دیگر ندارم، ما روایت را از «نور الثقلین» گرفتیم و اعتراض به «نور الثقلین» وارد است و من بحثی ندارم؛ اگر من تحقیق کم کردم اشکال به من وارد است و درست است.

اما مسئله بعدی و بحث امامت که:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)

خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)».

سوره بقره (۲): آیه ۱۲۴

در این بیان حضرت ابراهیم، «امامت» به چه معنا است؟ آیا امامت سیاسی است؟ یعنی بر مردم شاهی بکند، بر مردم حکومت بکند؟ خود حضرت ابراهیم که حکومت نداشت، ذریه‌اش هم که در بنی اسرائیل مشخص است. معمولاً «نبی» و «ملوک» دو مقام جدا بودند.

آن: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) را باید معنا کرد، امام پیشوا و الگو است، همان: (و يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ) است، همان: (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) است.

حضرت ابراهیم همان الگو بودنش مطرح است که الان از سراسر جهان مسلمانان به «مکه» می‌روند و الگویشان حضرت ابراهیم است؛ «حج ابراهیمی»، «طواف ابراهیمی»، «مشعر»، «منا»، «عرفات» همه جا ابراهیم است!

پس امامت را نیاوریم به حکومت تنزلش بدهیم، به چیزی که حضرت علی او را از آب بینی بز پستتر می‌داند یا مثلاً از استخوان به دست جذامی یا امثال این‌ها می‌داند.

امامت آن مقام شریفی است که انسان را پرورش می‌دهد، انسان را تعلیم می‌دهد، انسان را رشد می‌دهد، آن مقام شریفی است که يك فردی مثل خود حضرت علی را ایجاد می‌کند، که وقتی هم آن فرد که ما هرچه هم در خباثتش بگوییم بیشتر است، ضربه به فرق حضرت می‌زند، باز حضرت هیچ توهین نمی‌کند و می‌فرماید:

«لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ»

آن مرد را مثله نکنید!

نهج البلاغة (للصبي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۲۲

می‌گوید: آن مرد را مثله نکنید، نمی‌گویید آن خبیث خائن را مثله نکنید! يك فرد این‌قدر خود ساخته بشود، این‌قدر خودسازی بکند و فرزند سازی بکند، که امام حسین، فرزند ایشان با لشکر «حر» چگونه برخورد می‌کند؟ لشکر «حر» چه کسانی هستند؟ یک قسمتی از لشکر «ابن زیاد» هستند که «مسلم»، و «عبدالله ابن یقطر» را کشتند.

امام می‌آید به این‌ها آب می‌دهد، به اسب‌های این‌ها آب می‌دهد و به اسب‌هایشان آب می‌پاشد. امامت این است که چنین چیزهای را یاد جامعه بدهد؛ جامعه‌ای این‌قدر فداکار و دوست داشتنی بسازد.

یا پیامبر همین‌طور، پیامبر آمده پیامبر شده، آن وقتی که ضعیف است و حکومت ندارد، به تعبیر قرآن در سوره فصلت:

(ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

بدی را با نیکی دفع کن

سوره فصلت (۴۱): آیه ۳۴

آن وقتی که به حکومت رسید و «مکه» را فتح کرد و بزرگ‌ترین فتح را کرد:

«وَأَهْلُ مَكَّةَ كَانُوا أَسْرَاءَ فَأَعْتَقَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَ أَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ»

اهل مکه اسیر پیامبر بودند، پیامبر آنها را آزاد کرد و فرمود آزاد هستید!

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۹۷، ص ۵۹

فرمود: همه آن‌ها که بدی کردند آزاد هستند، حتی «هند جگر خوار» آزاد است! امامت و رسالت مسئولیتش

انسان سازی است، نه مسئولیتش شاهی کردن است!

شاهی کردن، چیزی بود که «ساسانیان» و «اشکانیان» و «سامانیان» و «صفویه» کردند، شاهی کردن پیوسته

بوده، آنچه مهم است انسان سازی است که ائمه و پیامبر ما برای این آمدند.

آن احادیثی که به فرمایش حضرتعالی ما یک قسمتش را چون در «نور الثقلین» نبوده فکر کردم نیست، و

نیاوردم، باشد هم همان تحلیل است تحلیل من که فرق نکرده؛ آن حدیث آن‌جا نیامده، «نور الثقلین» در بحث

دیگری کاملش را آورده و من آوردم یا ذیل همین آیه و یا ذیل آن آیه است یا ذیل آیه:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست

سوره مائده (۵): آیه ۵۵

و یا ذیل آیه:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را!

سوره نساء (۴): آیه ۵۹

پس حدیث آمده، اما تحلیل «عابدینی» همان تحلیل است که امامت، امامت سیاسی نیست؛ امامت سیاسی را مردم باید واگذار کنند و حق این بود که واگذار نکنند! چون که امامت سیاسی دو چیز می‌خواهد، یکی لیاقت ذاتی است که امام باید لیاقت ذاتی داشته باشد؛ دوم رأی مردم! این لیاقت ذاتی را مردم باید رأی می‌دادند و چون ندادند و می‌دانستند که لیاقت دارند و لیاقتشان هم ذاتی بود، آن‌ها خطا کردند.

اما اسم‌هایشان دوازده نفر ثابت بشود یا ثابت نشود؛ مسئله مهمی نیست، این که در زمان خودشان افرادی می‌دانستند. مثلاً «زراره» می‌دانست اسم امام بعدی را و یا اسم چند تا امام بعدی را یا اسم امام زمان را، یا نمی‌دانست!

امام صادق اسم امام بعدی را می‌دانسته یا نمی‌دانسته! آن که مسئله مهمی نیست، مسئله این است که این امام حاضر، چنین روحیه‌ای دارد و چنین علمی یاد می‌دهد، چنین گونه‌ای است که نمی‌توانند کلاه سرش بگذارند و به سوی «بنی امیه» یا «بنی عباس» بکشاندش!

امام، یک وجود مستقل است که فشارها را از همه طرف تحمل می‌کند. در همان فشارها که هیچ کس دورش نمی‌تواند بیاید؛ یکی به عنوان «زبّات» یکی به عنوان «شّام» یکی به عنوان «لّحّام» می‌آیند و امام آن وظیفه خودش را یعنی علم آموزی را یاد می‌دهد. امام هر جایی ممکن می‌شود خطبه‌ای، صحبتی، کلامی برای پیشرفت مردم بیان می‌کند.

آن احادیثی که شما می‌فرمایید نزدیک سیصد روایت یا بیشتر داریم، یک سری‌ها باید بررسی سندی بشود. همان مطلبی که قبلاً هم گفتیم و حالا هم می‌گوییم که باید بررسی سندی بشود که درست است یا درست نیست؛ بر فرض اگر درست بود، «عابدینی» تسلیم است!

الآن که اسامی دوازده امام را من بلد هستم بگویم. من اگر جای «زراره» هم بودم اسم دوازده امام را بلد بودم، خب باشد، آن مهم نیست!

مهم این است که می‌خواستیم بگوییم بعضی وقت‌ها احادیث، چیزهای بعدی را که طرف می‌دانسته داخل چیزهای قبلی کرده؛ یعنی حرف‌هایمان تحلیل یک نکته‌ای است که آقایان! عزیزان! برادران! این نیست که متن حدیث عیناً متن کلام امام باشد؛ حالا شما از این باب نمی‌خواهید قبول بکنید، از یک باب دیگری قبول کنید.

ما نوارهای صحبت «آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی» را - آن روزها نوار بود فایل نبود - شاید ۲۷ - ۲۸ سال پیش در «قم» گوش دادیم؛ ایشان حدود ۳۸ نوار راجع به رجال داشت که در یکی از آنها من یادم است که این جمله را گفت: «ما مِنْ سَطْرِ مِنَ الْكَافِي» یا «ما مِنْ خِطِّ مِنَ الْكَافِي» الا این که نسخه بدل دارد که بهترین کتاب‌های ما، کتاب «کافی» است. «کتب اربعه»، بعد کتاب «کافی»!

«کتب اربعه» چرا بهترین است؟ چون استاد بر شاگرد می‌خوانده و تحریف نمی‌شده، یعنی نمی‌گذاشتند تحریف بشود؛ آن وقت و بهترین و اضبطش «کافی کلینی» است، ایشان می‌فرمود هر سطرش نسخه بدل دارد؛ حالا ما چه اطمینانی داریم کتابی که دوره‌های بعدی نوشته شد و برای او امام‌ها مسلم است که دوازده تا هستند، آمده دوازده تا را ذکر کرده است.

اصلاً ما شبیهه را قوی بگیریم و بگوییم: نخیر، اصلاً ۳۰۰ حدیث به قول شما متواتر است، و از پیامبر ثابت شده که ائمه بعد از پیامبر، دوازده امام است؛ اینکه مهم نیست؛ اصلاً قبول است چشم! هیچ مشکلی نداریم!

مشکلی که ما در این جزوه آوردیم این تعارض هاست. اینها را باید حل کرد. اگر هست چرا «عبدالله بن جعفر» فکر می‌کند امام است؟ چرا فرزندان دیگر موسی بن جعفر فکر می‌کنند امام هستند؟ چرا یک سری از افراد «اسماعیلیه» می‌شوند؟

چرا وقتی که «سید محمد» از دنیا رفت، امام هادی به امام حسن عسکری می‌فرماید که:

«يَا بَنِي أَخِيثُ لِيهِ شُكْرًا فَقَدْ أَخَذَتْ فِيكَ أَمْرًا»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۱، ص ۳۲۶، بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ (عليه السلام)، ح ۴

من می‌گویم آن ۳۰۰ روایت را می‌بینید این روایت را هم در کنارش ببینید؛ شاید به یک نتیجه دیگری برسیم. این‌که بیاییم نص‌ها را بگوییم نصوص است و از آن عبور نکنیم. عرض کردم خصوصاً امروز که حکومت سیاسی مورثی منفور است و ما روایت‌هایمان در این مسئله صریح نیست؛ چرا بیاییم یک چیز این‌طوری بچسبانیم؟ دو سه سال پیش من دیدم که «زرتشتی‌های یزد» می‌گفتند که ما آتش پرست نیستیم با این‌که سابقه آتش پرستی بین‌شان خیلی فراوان است. چون آنها می‌بینند این ادعا عاقلانه نیست و می‌خواهند دین‌شان بماند و لذا می‌آیند به روزش می‌کنند.

مگر ما در قرآن نداریم:

(وَ جَاءَ رَبُّكَ)

سوره فجر (۸۹): آیه ۲۲

از اول طلبگی می گفتیم: (جاء ربك) نمی شود، (جاء ربك) با عقل نمی سازد. رب نبود که آمد. آن وقت می گوییم:

(جاء أمر ربك)

که فرمان پروردگارت فرا رسیده

سوره هود (۱۱): آیه ۷۶

روایت هایی که گفتم این طوری تعارض می کند، چرا ما بیاییم از وسطش یک چیزی بکشیم و بگوییم این روایات، امامت سیاسی را می گوید!

آیه: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ) و امثال این ها را هم، همین طور حلش کنیم و بگوییم مورثی حکومت سیاسی! تا جوان های ما از شیعه بیرون بروند!! این چه کاری است!؟

وقتی نصوص مان، نص نیست، بلکه روایاتی است که به گونه های مختلف می شود معنا کرد، یک گونه ای معنا کنیم که جوان هایمان را جذب کنیم و به گونه ای که عاقلانه هم است.

مجری:

استاد حسینی قزوینی! شما ۹ دقیقه و ۲۰ ثانیه فرصت دارید. در خدمتتان هستیم.

استاد حسینی قزوینی:

جناب آقای «عابدینی» من جوابم را نگرفتم! حضرتعالی فرمودید: "ما با توجه به این که ائمه (علیهم السلام) از

پیغمبر اسامی ائمه را آورده باشند، واقعیت این را تکذیب می کند." این ادعا با توجه به این که ما ۳۰۰ روایت در

این زمینه داریم، هیچ جایگاهی ندارد.

شما فرمایش «آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی» را مطرح کردید؛ بنده افتخار دارم ۱۴ سال در «فقه» شاگرد ایشان بودم.

همان بحث‌هایی هم که ایشان داشت، بنده حضور داشتم. کتاب «کافی» هم که ایشان حاشیه زده، الان دست من است و ما بیش از ده دوازده سال است در فرمایشات ایشان داریم کار می‌کنیم و قضایا برای ما کاملاً روشن است.

ایشان روی سندها بحث دارند و البته درباره «کافی» این را ندارند، در «تهذیب» دارند. و بارها ما با ایشان بحث کردیم به طوری که حتی در بعضی موارد بنده نظر ایشان را هم تغییر دادم.

ایشان واقعاً شاگرد پروری دارند و بزرگوار هستند؛ من از سال ۵۱-۵۲ با این بزرگوار محشور هستم و هر چه در مسائل «فقهی» و «رجالی» دارم، از این بزرگوار دارم.

جناب آقای «عابدینی»! این که فرمودید اگر ما این روایت را می‌بینیم روایات دیگر را هم ببینیم، ما قطعاً روایات دیگر را هم دیدیم. ۳۰۰ تا روایت را در رابطه با امامت ائمه دیدیم، روایات مربوط به «اسماعیل» را هم دیدیم. ما کل روایاتی که در این زمینه هست را دیدیم. این‌ها در زمان مرحوم «شیخ صدوق» و «شیخ مفید» مطرح شده و این بزرگان به طور مفصل به این قضایا جواب دادند. این طوری نیست که جواب نداده باشند.

جناب آقای «عابدینی» عزیز! شما اگر بزرگواری کنید صفحه مانیتور را ملاحظه کنید، فقط در رابطه با امامت «اسماعیل» این روایت را از امام صادق ببیند که روایت هم صحیح است. «کمال الدین» از امام صادق (سلام

الله علیه) نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: «اسماعیل» که ادعا می‌کند بعد از من امام است؛

«لَقَدْ اِثْبَلِي اِبْنِي بِسَيْطَانٍ»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه،

ج ۱، ص ۷۰

روایت از نظر سند صد در صد صحیح است. شما ملاحظه کنید بررسی سندی شده و تمام روایتش ثقه هستند.
روایت دیگر از «کمال الدین»:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ إِسْمَاعِيلَ فَقَالَ: عَاصٍ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه،

ج ۱، ص ۷۰

این طور نیست که ما با این روایات بیگانه باشیم. ما همان طور که ۳۰۰ تا روایت را دیدیم، اینها را هم دیدیم.
حضرت فرمود «اسماعیل» عصیان گر است!

روایت سوم:

«ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَقَالَ وَاللَّهِ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه،

ج ۱، ص ۷۰

در روایت دیگر راوی می گوید: خدمت حضرت امام صادق رفتیم و عبد صالح - که مراد امام کاظم است - هنوز بچه بود؛ جالب این است که عزیزان بدانند امامی که امامتش با سندهای متعدد - حدود ۸۵ روایت - آمده، امام کاظم است؛ امام کاظم امامی است که روز ولادتش، امام صادق، بر امامتش تصریح کرده است.

ما نزدیک ۳۰ تا روایت داریم که در دوران طفولیت امام کاظم، امام صادق امامت او را مطرح کرده و آنهایی را که معتقد به امامت «اسماعیل» بودند را طرد کرده است. اینها هم روایت است.

شما ببینید در «الإمامة والتبصرة» می‌گوید:

«إِنَّ إِسْمَاعِيلَ لَيْسَ مِنِّي كَأَنَّ مِنْ أَبِي»

الإمامة و التبصرة من الحيرة؛ ابن بابويه، علی بن حسین، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی علیه

السلام، ناشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ص ۶۶

در عبارت دیگر، «فیض ابن مختار» حدود هشت تا روایت نقل می‌کند. من تأسف می‌خورم این روایات در
مصادر ما هست، شما چگونه از اینها به سادگی می‌گذرید؟

راوی می‌گوید من خدمت امام کاظم رسیدم، سوالاتی از حضرت پرسیدم، بعد «اسماعیل» آمد به پدرش نگاه
کرد و بی‌ادبانه گفت:

«يَا أَبَتَاهُ لَمْ تَحْفَظْ»

اصلاً این مطالب را نمی‌دانی چه است؟

راوی می‌گوید: من تأسف خوردم که این چه وضعی است؟ بعد فرمود:

«يَا فَيْضُ إِنَّ إِسْمَاعِيلَ لَيْسَ مِنِّي كَأَنَّ مِنْ أَبِي»

الغيبة (للنعماني)؛ نویسنده: ابن ابي زینب، محمد بن ابراهیم، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر:

نشر صدوق، ص ۳۲۵

باز در روایت دیگر در «رجال کشی» به همین تعبیر، «اسماعیل» به امام صادق جسارت و قیحانه می‌کند؛ شما
ببینید ما این همه روایت در رابطه با مذمت «اسماعیل» داریم!

در همین روایت «رجال کشی»، «اسماعیل» گفت:

«يَا أَبَه لَمْ تَحْفَظْ»

تو بلد نیستی چه کار می کنی؟

بعد حضرت فرمود:

«يَا فَيْضُ إِنَّ إِسْمَاعِيلَ لَيْسَ كَأَنَا مِنْ أَبِي»

راوی می گوید: من گفتم: آقا ما شاید معتقد بودیم چون اسماعیل فرزند بزرگ شما است، امام بعد از شما ایشان است؛ در این حال:

« وَ دَخَلَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ (ع) وَ هُوَ يُؤَمِّدُ حَمَاسِي »

امام کاظم که پنج سال بیشتر نداشت وارد شد.

رجال الكشي إختيار معرفة الرجال؛ كشي، محمد بن عمر ناشر: مؤسسة نشر دانشگاه مشهد محقق/

مصحح: طوسی، محمد بن حسن / مصطفوی، حسن، ص ۳۵۵

حضرت فرمود: امام بعد از شما این است نه «اسماعیل»! ما شاید ۲۰ تا روایت از امام صادق (سلام الله علیه) در

نقی امامت «اسماعیل» و اثبات امامت حضرت کاظم داریم. حضرت کاظم هم در بعضی از روایت دارد در گهواره

بود، در بعضی از روایت دارد «وهو غلام»؛ بعضی روایت دارد «وهو خماسی»؛ یعنی در زمان خود «اسماعیل»

این روایات از حضرت امام صادق (سلام الله علیه) آمده است. شاید بیش از ۳۵ - ۴۰ روایت ما در این زمینه

داریم، آیا ما تمام این روایتها را کنار بگذاریم؟

روایاتی که در رابطه با حضرت کاظم (سلام الله علیه) است روایت صد در صد صحیح است. در «کافی» جلد ۱،

صفحه ۳۸۵ راوی می گوید: در مسیر «مکه» که به همراه امام صادق می رفتیم، به منطقه ابواء رسیدیم. به

حضرت صادق خبر دادند که همسر شما «حمیده» وضع حمل کرد، حضرت همان جا فرمود:

« فَهَوَ وَ اللَّهُ صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي »

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۳۸۵، بَابُ مَوَالِيدِ الْأَئِمَّةِ، ح ۱

ائمه می دانستند یک سری شیاطینی، یک سری تابعین خناس‌هایی می آیند افرادی را عَلَّمَ می کنند. مگر فرزند

امام آمد همچنین ادعای کرد، این ملاک حقانیت قضیه است؟ ما بینیم موضع امام در برابر این انحرافات چه

بوده است؟ ملاک برای ما سخن امام است، نه موضع گیری چهار نفر؛ چه از اصحاب چه غیر اصحاب؛ مگر فرزند

حضرت نوح نیست که قرآن می گوید:

(إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ)

ای نوح! او از اهل تو نیست!

سوره هود (۱۱): آیه ۴۶

آیا این‌ها برای ما ملاک است؟!

باز در روایات دیگر در «کافی» جلد ۱، صفحه ۳۰ است و روایت هم صد در صد صحیح است که می گوید: راوی

خدمت امام می آید، در حالی که حضرت در گهواره است، می گوید: آقا جان امام بعد از شما چه کسی است؟

فرمود: همین آقازاده‌ای که در گهواره است.

این ۸۴ - ۸۵ روایتی که در رابطه با حضرت کاظم (سلام الله علیه) داریم، این‌ها عمده‌اش در دوران طفولیت امام

کاظم (سلام الله علیه) بوده است.

همچنین در رابطه با امام عسکری (سلام الله علیه) ما این همه روایت در رابطه با رد امامت «سید محمد» داریم

و برای اثبات امامت امام عسکری! بله همان‌طور که حضرت‌عالی می فرمایید باید روایت‌ها را دید؛ ولی این‌که من

بیایم همین‌طوری بنشینم بگویم بله قضایایی است و امام صادق نمی‌دانست امام بعد از خودش چه کسی است و...؛ این افتراء به امام صادق (سلام الله علیه) است.

اینکه بگوئیم امام هادی نمی‌دانست امام بعد از خودش چه کسی است؛ این والله افتراء به امام هادی است. همان‌طور که شما در هر مطلبی دلیل آوردید، ای کاش برای این هم در همین جزوه‌تان دلیل می‌آوردید یا در جاهای دیگر در پاورقی می‌نوشتید که من در فلان جزوه دلیل خودم را آوردم.

مجری:

استاد عابدینی در خدمتتان هستیم به مدت ده دقیقه بفرمایید.

استاد عابدینی:

راجع به عبارت "تکذیب" که شما خیلی حساس هستید، مشکل ندارد، ما "تکذیب" را تبدیل به "تعارض" می‌کنیم یا تبدیل به عبارت "نفی" می‌کنیم. یعنی می‌گوییم آن روایت‌ها یا گزارش تاریخی، این را نفی یا تعارض می‌کند.

ما سر لفظ بحث نداریم، بحث این است که اگر ما بگوییم امام‌های ما، از پیامبر اسم‌های‌شان مشخص بوده، این با چالش مواجه است. با چالشی مواجه است که اصحاب نمی‌دانست؛ یعنی اگر امام، اسم امام بعدی را فرموده بود و اسم امام بعدی این‌قدر پخش بود نباید اصحاب خصوصی مدام می‌پرسیدند.

این‌که اصحاب مدام می‌پرسند امام بعدی چه کسی است و امام می‌فرماید مثلاً «اسماعیل» نیست بلکه «موسی» است، پس یعنی نمی‌دانستند. اگر قبلاً می‌دانستند که اسم امام بعدی «موسی» است، می‌دانستند پس «اسماعیل» نیست. این‌که مدام می‌پرسند پس پیدا است نمی‌دانند.

من می‌گویم همین جوی که در بین اصحاب است این نشان می‌دهد که این اسم‌ها مطرح نبوده و پخش نبوده، اما آیا امام، در درون خودش می‌دانست؟ من چیزی نگفتم و آن را بلد نیستم که این چیزها را امام می‌دانست یا نه؟

اما آن جوّ اصحاب را می‌خواهم بگویم اینگونه نبوده است. یعنی می‌خواهم بگویم این ۳۰۰ روایتی که شما فرمودید با این روایات، ناسازگار است. حالا ما از عبارت "حضرت تکذیب می‌کند" دست بر می‌داریم می‌گوییم: "نفی می‌کند" یا "تعارض می‌کند".

این که اصحاب مدام می‌آیند می‌پرسند که امام بعد از شما چه کسی است و امام می‌فرماید آن که در گهواره است؛ یا آن که مثلاً با بزغاله می‌آید؛ یا آن که «فداهُ ابوه»؛ از این تعبیرهایی که وجود دارد، من هم این تعبیر را دیدم و می‌دانم این روایت‌ها هست؛ اما می‌گویم شما همان‌طور که آن روایت‌ها را می‌بینید، در کنارش همین روایت‌هایی که حضرتعالی فرمودید می‌پرسند امام بعد از شما چه کسی است، می‌فرماید «اسماعیل» نیست «موسی» است؛ اینها را هم ببینید. اگر اسم روشن بود خودشان می‌دانستند.

جناب آقای «قزوینی» عزیز! می‌دانید که اسم اعتباری است؛ اسم‌ها را که می‌شود عوض کرد. اگر مثلاً اسم‌های فرزندان امام‌ها از قبل مشخص بود، و از قبل پیامبر فرموده بود به ده نفر، بیست نفر، صد نفر به قول شما متواتر بود، همه افراد یا همه زن‌های امامان، همان اسم‌ها را می‌گذاشتند به امید این که فرزندان امام بشود؛ اگر واقعاً اسم «موسی» مثلاً، اسم مهمی بود آن وقت همه اسم فرزندان‌شان را «موسی» می‌گذاشتند؛ همه همسران امام صادق اسم فرزندان‌شان را «موسی» می‌گذاشتند به امید این که امام بشود؛ این‌طوری که نبوده است!

امامت یک حقیقت است؛ یک حقیقتی است که گفتم می‌تواند آن مهربانی امام حسین را داشته باشد، می‌تواند آن عفو و گذشت دیگر امامان را داشته باشد؛ امامت یک حقیقت است بلکه امام آن حقیقت را از جانب خدا یا از

جانب خودش - این را نمی‌دانم - تشخیص می‌دهد و به مردم معرفی می‌کند و من «اسماعیلیه» نیستم که شما مدام می‌فرمایید این روایت در مذمت آن‌ها است!! بنده دوازده امامی هستم و قبول دارم امام‌ها دوازده تا هستند. امروز برای من مسلم است؛ اما می‌گوییم آن زمان مسلم بود یا نه!؟

تازه این مسئله اصلاً مهم نیست؛ گفتم مهم این است که ما امامت را چطور معرفی کنیم؟ آیا امام سیاسی معرفی کنیم و بگوییم: "سیاستمدارانی یکی پس از دیگری و موروثی می‌آیند" آن وقت به ما می‌گویند که شما قائل به خلیفه و حاکم موروثی هستید و لذا امامت ائمه ما را زیر سوال ببرند!!

یا نه، بگوییم اینها جدا است. امامت، شیئی است و آن پرورش انسان‌ها است. و همین شخص که انسان‌ها را پرورش می‌دهد اگر حکومت را به دستش می‌دادند - و بد کردند که ندادند - وضع جهان خیلی بهتر از این بود. اگر به جای خلیفه اول و خلیفه دوم، حضرت علی حاکم می‌شد همان‌طور که پیامبر یک اسیر را برده نکرد، حضرت علی هم نمی‌کرد؛ آن وقت این مسئله برده‌داری و زشتی‌اش به ما نمی‌چسبید!

الان غرب، خودش را پرچمدار آزاد کردن برده‌ها می‌داند در حالی که پرچمدارش پیامبر بود. چندین جنگ و غزوه و سریه انجام داده، ولی یک اسیر را برده نکرد و هر کدام از اسیرها را به یک عنوان آزاد کرد. در آن زمان که همه خشن بودند، همه برده‌داری را قبول داشتند، یک مورد برده‌داری نکرده! این چقدر زیباست! ولی بعد از پیامبر خلیفه اول و دوم و سوم و بعد «بنی امیه» و «بنی عباس» همه را برده خود گرفتند.

الان ما تا می‌گوییم پیامبر برده‌داری نکرد می‌گویند: خلفایش که کردند؛ اگر حضرت علی بود نمی‌کرد، همانگونه که آن‌جا که دستش می‌رسید نمی‌گذاشت. حضرت دست بسته بود. وقتی دختران «یزدگرد» را می‌آورند، حضرت حاضر می‌شود و می‌گوید: دختران بزرگان را برده نکنید، بگذارید خودشان انتخاب کنند.

امام در اینجا تا این حد زورش می‌رسد. امام دیگری زورش می‌رسد برده را بخرد و آزادش کند و همسر خودش قرار بدهد و از او بچه‌دار بشود و به این شخصیت‌هایی که شخصیت‌های درجه دوم و درجه سوم حساب می‌شدند، شخصیت درجه اولی بدهد که بگوید اسلام این است!

این کارها را امام‌های ما می‌توانستند انجام بدهند؛ اما اسم‌شان چه باشد؟ اسم هر چه می‌خواهد باشد؛ الان برای ما مسلم است که دوازده نفر هستند و همین دوازده امامی که اول‌شان حضرت علی و آخرشان حضرت مهدی است.

ما در این بحثی نداریم، اما باید دقت کنیم چیزهای اعتباری و حقیقی را قاطی نکنیم. این که اسمش چه باشد اعتباری است؛ ولی آن که در واقعیت، این‌گونه مهربان باشد، مثلاً غلام یا کنیز می‌خواهد آب روی دست حضرت بریزد به سر حضرت می‌خورد و آن ظرف می‌شکند و امام ناراحت می‌شود و خون راه می‌افتد، بلافاصله کنیز می‌گوید: **(وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ)** امام می‌فرماید: خشمم را خوردم.

بعد می‌گوید: **(وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ)** حضرت می‌فرماید: عفو کردم. بعد می‌گوید: **(وَاللَّهُ يَجِبُ الْمُحْسِنِينَ)** و حضرت آزادش می‌کند.

(وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يَجِبُ الْمُحْسِنِينَ)

و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از خطای مردم درمی‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

سوره آل عمران (۳): ۱۳۴

این امام است که در مقام ارباب بودن، اینگونه با نوکر خود برخورد می‌کند. در زمانی که اگر نوکر به ارباب بگوید بالای چشمت ابرو است، پدرش را در می‌آورد؛ مگر کسی حق دارد به ارباب بگوید بالای چشمت ابرو است؟ غلام با آن کارش سر امام را شکسته بعد امام آزادش می‌کند.

ما باید دنبال این‌ها باشیم و امروز این‌ها جاذبه دارد. ما این جاذبه‌ها را نیاوریم با یک چیزهای که مثلاً آیا حکومت دست‌شان بود یا نه؛ حق‌شان بود یا نه؛ قاطی کنیم.

بله الهی و حق‌شان بود یعنی چه؟ یعنی ویژگی و لیاقتش را داشتند و ای کاش آن‌ها سیاستمدار بودند و

حکومت دست‌شان بود. اما نیاییم بگوییم دوازده امام سیاسی! مواظب باشیم الان مسئله شیعه، چون زمان

اینترنت و خبر و داخل و خارج است، الان وقت بزنگاهی است که باید تصمیم بگیریم. تصمیم بگیریم که

بخواهیم امامت و سیاست را یکی بدانیم و موروثی، تا در نتیجه هر دویش برود!؟

مثل آن شخص که آن کار را کرد و قرآن را گفت تحریف شده و احادیث را جمع کرد و این‌قدر مشکل ایجاد کرد؛

یا الان نه، تصمیم بگیریم احادیث چون مجمل است، دو طرفه است، بیاییم جدا کنیم و بگوییم امامت علمی،

مال امام‌هاست.

حال آن زمان اسم‌هایش مشخص بود یا نامشخص، مهم نیست. امروز برای ما مشخص است. امروز حدیث

امام هادی برای ما حجت است. حدیث امام عسکری حجت است. حدیث حضرت علی حجت است. سخن

این‌ها حجت است و مهم‌تر، عمل‌شان حجت و الگو راه است. این مسئله را بیاییم حل کنیم.

اگر بگوییم سیاست حق‌شان بود یعنی چه؟ یعنی باید مردم این‌قدر عاقل می‌بودند که این‌ها را به حکومت

برسانند تا مثل پیامبر اکرم آزاد بکند، مثل پیامبر اکرم برده نگیرد. این چیزهای که الان به مسلمان‌ها

می‌چسبانند که شما اهل کشتار و فلان هستید، نشان بدهیم که اهل کشتار نبودیم!!

نشان بدهیم پیامبر اکرم سعی می‌کرد، صبر می‌کرد. ۱۳ سال در «مکه» تحمل کرد، بعد رفت «مدینه» این‌ها از

«مکه» رفتند بیخ «مدینه» با حضرت جنگ کردند، باز هم به ایشان می‌گوید: «مکی»‌ها شما همشهری‌های

من هستید، ول کنید بروید، اگر من خوب هستم بعداً به نفع شما هستم، اگر بد هستم عرب‌ها بس است." تا

این حد می‌خواهد جنگ نشود.

بعد که آن‌ها جنگ می‌کنند، پیامبر دفاع می‌کند و پیروز می‌شود؛ پس اسلام دین جنگ و دین شمشیر نیست؛ اهل سنت آمدند جهاد ابتدائی را در مکتب و بعد هم در فروع دین قرار دادند، ما در اسلام جهاد ابتدائی نداریم، ما فقط اگر دشمن حمله کرد دفاع می‌کنیم، بقیه‌اش عقایدمان است، عقایدی که مطابق فطرت است.

افعال ائمه ما مطابق فطرت است. ما هر کجا کار امام حسین را جلوه بدهیم که ایشان به لشکر دشمن آب داده، هر کسی این را می‌شنود یک مرتبه اشکش جاری می‌شود و می‌گوید: شما واقعاً یک چنین آدم‌های خوبی داشتید؟ لذا فوری معتقد می‌شود.

مجری:

با تشکر؛ استاد قزوینی در خدمت شما هستیم.

استاد حسینی قزوینی:

جناب آقای «عابدینی»! من باز پاسخم را نگرفتم که حضرتعالی می‌فرمایید: "این احادیثی که دلالت می‌کند نام ائمه در روایات آمده، دروغ است!" من جوابی در این باره نشنیدم. من عرض کردم در این زمینه ۳۰۰ روایت داریم ولی شما پاسخی به این ندادید. در رابطه با «اسماعیل» هم نکاتی فرمودید، باز من جوابی از حضرتعالی نشنیدم.

شما فرمودید: "اسامی ائمه اعتباری است." در حالیکه ما روایات متعدد داریم بر این که این اسامی در «معراج»، حتی قبل از خلقت حضرت آدم، مشخص بود.

ما یکی دو تا روایت نداریم، روایت توسل حضرت آدم به رسول اکرم متواتر است. حتی «ابن تیمیه» لیدر وهابیت هم این را قبول دارد که حضرت آدم به رسول اکرم، به امیرالمؤمنین، به فاطمه زهرا متوسل شد!

حاج آقا! یک حرفی بزنید که حداقل اگر با فرهنگ شیعه تطبیق نمی‌کند، با فرهنگ سنی تطبیق بکند. این که می‌گویید: "اگر مثلاً اسم امام کاظم در آن زمان مشخص بود، اسم هر بچه را به هوای آن امام، «موسی» می‌گذاشتند؛ این قضایا یک مقداری من احساس می‌کنم حرف‌های «بنی اسرائیلی» است! من از حضرتعالی شرمنده هستم!

ما ۳۰۰ تا روایت داریم، یکی دو تا نیست! این همه روایاتی که این طرف است را کنار بگذاریم، آیا معقول است؟! این که فرمودید: "امامت موروثی است." بنده عرض کردم ما در این جلسه بنایمان در نصوص امامت است. این که حضرتعالی مسئله امامت سیاسی را مطرح کردید و اینکه آیا امامت ائمه سیاسی است یا نیست، خارج از موضوع مناظره است. ما یک جلسه ۴ ساعته ۵ ساعته ۱۰ ساعته می‌گذاریم که آیا امامت، سیاسی است یا نه؟ یا نه، امامت اعطای مردم است؟

الان این حرفی که حضرتعالی می‌زنید که "ائمه، مسئولیت سیاسی نداشتند"، این حرفی است که - من از شما شرمنده هستم - «آمریکا»، «اسرائیل»، و «وهابی»ها همین را می‌خواهند که ما بگوییم. چون می‌دانند قوام این نظام جمهوری اسلامی، به «ولایت فقیه» است، «ولایت فقیه» هم بستگی به ولایت سیاسی اهل بیت دارد. من برای شما ۵۰ تا روایت از ائمه (علیهم السلام) از امیرالمؤمنین بیاورم که فرمود:

«نَصَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ لِوَلَايَتِي»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۳۰، ص ۳۱۵

پیغمبر می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۳۰، ص ۳۱۵

یا می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخْبَرَنِي أَنَّ عُمَرِي قَدْ انْقَضَى وَ أَمْرِي أَنْ أَنْصِبَ عَلِيًّا لِلنَّاسِ عِلْمًا وَ أَجْعَلَهُ فِيهِمْ إِمَامًا وَ

أَسْتَخْلِفَهُ كَمَا اسْتَخْلَفَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِي أَوْصِيَاءَهُمْ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲۸، ص ۹۶

جناب آقای «عابدینی»! روایت یکی دو تا نیست. این که می فرمائید: موروثی است شما به قرآن اعتراض کنید.

قرآن بحث نبوت را آورده و موروثی کرده. حضرت «زکریا» می گوید:

(رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً)

خداوندا! از طرف خود، فرزند پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما

سوره آل عمران (۳): آیه ۳۸

و حضرت «زکریا» می گوید از اولاد من کسانی قرار بده نبوت داشته باشند.

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ)

خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان و (دودمانی) بودند که

(از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند

سوره آل عمران (۳): آیات ۳۳ و ۳۴

بعد اسامی انبیاء را خدای عالم از حضرت آدم و حضرت نوح و ابراهیم می‌شمارد و می‌گوید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ

وَإِسْرَائِيلَ)

آنها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از فرزندان آدم، و از کسانی که با نوح بر

کشتی سوار کردیم

سوره مریم (۱۹): آیه ۵۸

اگر بنا باشد بگوییم امامت موروثی غلط است در نبوت هم باید بگوییم موروثی غلط است. من نمی‌خواهم در

بحث حضرت‌تعالی ورود پیدا کنم چون بحث ما، بحث سیاسی نیست. آن‌جا من به طور مفصل حرف دارم. ما فعلاً

روی نصوص امامت هستیم. من سوالی از حضرت‌تعالی کردم که فرمودید این قضایا نشان می‌دهد بر این‌که

صحابه نمی‌دانستند.

«شیخ مفید» یک تعبیری دارد می‌گوید: امام صادق ۴ هزار شاگرد داشت؛ حال از این ۴ هزار نفر، ۴، ۵ نفر هم

اسم امام بعدی را نمی‌دانستند، آیا ندانستن چهار پنج نفر، دلیل بر این است که اسامی ائمه منتشر نشده است؟

این‌که دو سه مرتبه اسم «زراره» را آوردید، جناب آقای «عابدینی»! من تقاضا دارم بروید این را بررسی کنید.

احادیثی در رابطه با شک «زراره» نقل شده که می‌گوید «زراره» کسی را به «مدینه» فرستاد ببیند بعد از امام

صادق چه کسی امام است؟

تا «عبیدالله» پسر «زراره»، از مدینه برگردد و خبر بیاورد، مرگ «زراره» فرا رسید. گفت: خدایا من خبر ندارم

امام بعد از امام صادق چه کسی است؛ قرآن را روی سرش گذاشت گفت: خدایا هر کسی که این قرآن گفته

امام است من قبول دارم و با این حال از دنیا رفت. عبارت در این جزوه شما موجود است.

می‌گویند وقیح‌ترین عبارت، عبارتی است که تاریخ او را تکذیب کند. تمام دنیا می‌دانند امام صادق سال ۱۴۸

شهید شده و «زراره» ۱۵۰ از دنیا رفته؛ دو سال بین شهادت امام صادق و وفات «زراره» فاصله است!!

ما یک چیزی بگوییم که مرغ پخته هم نخندد! اگر نیاز باشد من می‌آورم، من تمام این روایات را تک تک

بررسی سندی کردم، نه الان، سال‌ها قبل اینها را بحث کردیم که از امام رضا سوال می‌کنند این که «زراره» کسی

را فرستاد تا بداند امام بعدی چه کسی است، واقعاً «زراره» نمی‌دانست؟ فرمود: مقام «زراره» بالاتر از این

است. «زراره» خواست ببیند الان می‌تواند نام امام کاظم را علنی کند یا نه؟

همان‌طوری که وقتی خبر رسید که امام صادق چهار نفر را به عنوان امام معرفی کرده، یکی «منصور عباسی»،

دوم «همسرش»، سوم فرزند دیگرش، چهارم امام کاظم را؛ همه فهمیدند قضیه چیست؟ «زراره» در این جو

قرار گرفته که واقعاً نمی‌داند که آیا می‌تواند امام کاظم را معرفی کند یا نمی‌تواند؟ لذا امام هشتم (سلام الله

علیه) مفصل می‌آید از «زراره» دفاع می‌کند.

همچنین قضیه «هشام» و.. هیچ کدام سند ندارد. شما جلوی این آقایان، یک روایت برای من بیاورید که سند

داشته باشد. سند معتبر که فلان صحابی ائمه نمی‌دانست که امام بعد از امام صادق چه کسی است؟ شما

خودتان می‌فرمایید اگر ما روایت را بررسی سندی نکردیم ارزشی ندارد، باید بررسی سندی کنیم.

عزیزان مستحضرند که عمدتاً «اسماعیلی»ها این روایت‌ها را جعل کردند تا بتوانند امامت امام صادق، امامت

امام باقر و امامت بعد از این را زیر سوال ببرند و این در کتاب‌های کلامی ما مفصل آمده است.

من از حضرتعالی تقاضا می‌کنم «اعتقادات شیخ صدوق»، «تصحیح اعتقادات شیخ مفید» و... را ملاحظه

بفرمایید. اصلاً هزار سال قبل از این، این شبهات جواب داده شده است. امروز این شبهات عمدتاً توسط

رسانه‌های «وهابی» دارد مطرح می‌شود.

آقای «عابدینی» بزرگوار! ما نباید خدای نکرده آب به آسیاب دشمن بریزیم! ما در حوزه افتخار شاگردی امام صادق را داریم، کنار سفره حضرت ولیعصر نشستیم؛ آیا صحیح است که حرفی بزنیم که مایه خوشحالی شبکه‌های «وهابی» است؟ آیا صحیح است در مسئله موقعیت سیاسی حرفی بزنیم که امروز «آمریکا» همین را از ما می‌خواهد!؟

ما یک مقداری دقت بکنیم، جوانب کار را هم در نظر بگیریم، من فرمایشات حضرتعالی را به دقت خواندم. در کانال‌تان هم که مطالب خودتان را می‌گذارید، تمام فرمایشاتتان را سطر به سطر من نگاه کردم، مطالعه کردم و در یک فایل هم این‌ها را جمع کردم.

من از تمام مطالب شما هم، تصویر گرفتم که اگر یک روزی - البته شما این‌طوری نیستید - ما گفتیم شما همچنین فرمایشی کردید و فوراً در تلگرام‌تان حذف کنید، من از این‌ها تصویر گرفتم تا مستند باشد. همان‌طور که من از جزوات حضرتعالی هم تصویر گرفتم.

لذا من تقاضایم این است وقتی ما حرف می‌زنیم و می‌گوییم که مثلاً امام صادق نمی‌دانست امام بعدی از خودشان کیست، دو سه تا روایت هم آن‌جا بیاوریم. اگر شما معتقدید که امام هادی نمی‌دانست امام بعد از خودش چه کسی است و تصور می‌کرد «سید محمد» است، آیا شما یک روایت در این کتاب‌تان آوردید؟! یک روایت آوردید که من بگویم بین روایات تعارض است؟! اصلاً بحث تعارض نیست، عذر می‌خواهم دروغ محض و افتراء به امام صادق است!!

این‌که ما بگوئیم امام صادق نمی‌دانست امام بعد از خودش چه کسی است، این تعارض نیست، این افتراء است. در صورتی ما می‌توانیم بگوئیم تعارض است که دو روایت، شرایط تعارض را داشته باشند. به قول خود شما، در تعارض هشت وحدت شرط دان! آیا وحدت موضوع و محمول و ... در اینجا واقعاً هست؟

اگر دو تا روایت با هم تعارض کرد، یکی ضعیف بود دیگری صحیح؛ یکی از روایات، به تعداد دو سه تا روایت بود و دیگری به اندازه ۳۰۰ روایت، اصلاً در این جا ما می‌توانیم کلمه تعارض را به کار ببریم؟

جناب آقای «عابدینی»! شما خودتان را فقیه می‌دانید. تعارض در صورتی است که دو تا روایت، هر دو سنداً و متنأ در یک سطح باشند، نه این که یک روایت در حد بالا باشد، و یک روایت ضعیف و مرسل باشد؛ و مشخص هم است که این احادیث را چه کسانی جعل کردند؟ لذا تقاضای من این است که در این طور قضایا دقت بیشتری داشته باشیم.

مجری:

احسنتم! «استاد عابدینی» در خدمت شما هستیم ده دقیقه وقت دارید.

استاد عابدینی:

فرمودید که من گفتم دروغ است! نه، من گفتم این روایات، آن روایات را تکذیب می‌کنند. تکذیب می‌کند یعنی همان تعارض کردن، با هم تعارض می‌کنند؛ یا بگوییم این‌ها، آن‌ها را نفی می‌کنند. اگر لفظ «دروغ» در نوشته‌های من هست، باید تصحیح‌اش بکنیم و قبول است. عبارت "تکذیب می‌کنند" را هم گفتیم چشم! قبول می‌کنیم که تغییر بدهیم!

اما مسئله بعدی اینکه امروز موضوع بحث ما چه بوده؟ من تا قبل از این که اطلاعیه حضرت‌عالی را در کانال حدود ساعت ۸ دیشب ببینم نمی‌دانستم دقیقاً موضوع بحث چیست! موضوع بحث، این جزوه ما بوده درست است؛ این جزوه که سه تا آیه امامت دارد.

از اولی که خدمت شما در «قم» تلفن زدم، و قرار شد خدمت شما بیایم ولی شما فرمودید نه، باید علنی باشد، مورد بحث ما، این جزوه بود.

در جزوه باید سه تا آیه بررسی بشود. ما عنوانش هم نوشتیم "سه آیه مربوط به امامت" اول باید ببینیم تحلیل‌مان از آیه درست است یا نه؛ بعد روایاتی که مطابق آن تحلیل است را بگیریم و روایات غیر آن‌ها را نگیریم؛ یعنی ما وقتی که می‌بینیم به قول حضرت‌عالی این‌قدر «اسماعیلیه» و «فَتحیه» و «واقفیه» و ... روایات جعل کردند، از آن طرف حکومتی‌ها و «بنی امیه» و «بنی عباس» هم چقدر اضافات داخل روایات کردند، باید در اخذ روایات دقت کنیم.

همه این‌ها هست، وقتی در حوزه روایات این‌چنین آشفته بازار داریم، ما باید منبع و پایه‌ای داشته باشیم که به آن پایه تکیه بکنیم. تکیه گاه ما قرآن است. قرآن را می‌فهمیم بعداً روایات را بر قرآن عرضه می‌کنیم؛ همان چیزی که به ما در اصول و... یاد دادند. پس این‌که مدام بیاییم روایات را بگیریم و آیات را نگیریم، این صحیح نیست.

اصلاً تصور من این نبود که بحث ما روی روایات است. دیشب تا حالا هم صحبتی نکردیم بنا بود این جزوه بحث بشود. اول در ذهنم بود وقتی به هم رسیدیم و با هم صحبت می‌کنیم مثلاً ده صفحه اول این جزوه را بگوییم چه اشکال‌هایی است، شما مطرح بکنید و بنده هم جواب بدهم، در جواب به یک نتیجه‌ای برسیم تا تغییری بدهیم و برویم جلو.

همین‌طور ده صفحه بعدی، ده صفحه بعدی تا تمام بشود؛ ولی این‌که شما فقط روی روایات زوم کردید و روایات را مطرح می‌کنید و می‌گویید من «عابدینی» ضعیف‌هایش را آوردم و شما صحیح‌هایش را؛ اتفاقاً همه مطالبی که من عرض می‌کنم از همان روایاتی است که شما فرمودید.

شخصی که می‌آید می‌پرسد امام بعد از شما چه کسی است و مثلاً امام صادق می‌فرماید: فرزندم «موسی»، آنی که در گهواره است، آنی که الان می‌آید، آنی که مثلاً به بزغاله می‌گوید: «أُسجدی»؛ اینها یک روایت است، دو تا که نیست! من می‌گویم چرا آن طرف پرسید؟ اگر می‌دانست، چو دانی و پرسشی سوالات خطاست!

من می‌گویم همین فردی که شما می‌گویید «زراره» یا «محمد بن مسلم» یا «هشام» یا هر کسی که اسمش برایم مهم نیست، من همین را دارم می‌گویم من یک فرد دیگر را نمی‌گویم می‌گویم این شخص برایش سوال بوده که آمده پرسیده که امام بعد از شما چه کسی است؟ اگر اسامی ائمه مطرح بود و می‌دانستند که سوال نمی‌کردند.

تازه گفتم چشم قبول! سلمنا اصلاً این بحث را رها می‌کنیم! فرض می‌کنیم اسم‌های دوازده امام را پیامبر فرموده و از لوح محفوظ خوانده و همه هم می‌دانند که دوازده امام چه کسانی هستند؛ ولی این ربطی به بحث بعدی ما ندارد! در بحث بعدی ما مهم این بود و جزوه ما هم اصلاً شاکله‌اش این است که «امامت» با «خلافت» با «وصایت» با «ولایت»، این‌ها با هم تفاوت دارد و ما باید این تفاوت را روشن بکنیم. بگوییم امامت همان مقام:

(يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ،... بَشِيرًا وَنَذِيرًا)

در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد. برای بشارت و بیم دادن (مردم جهان) فرستادیم

سوره بقره (۲): آیات ۱۱۹ و ۱۲۹

است. این مقام الهی است. پیامبر این مقام را داشته و این مقام را به حضرت علی واگذار کرده و ایشان به حضرت امام حسن به حضرت امام حسین و این‌ها این کار را کردند. همان جلوه دادن این‌که:

(ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

بدی را به بهترین راه و روش دفع کن!

سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۹۶

(فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)

ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!

سوره فصلت (۴۱): آیه ۳۴

این مقام را پیامبر داشته، به حضرت علی تعلیم داده و حضرت علی این‌گونه شده که آن وقت می‌تواند قاتل خودش را عفو کند و می‌تواند آن زنی که ناسزا می‌گوید را عفو بکند، می‌تواند و می‌تواند و همین‌طور ائمه بعدی. این مهم بود که بیاییم سیاست را که یک امر دنیای است و از اول افرادی بر دیگری حاکم بودند را از امامت جدا کنیم.

مجری:

عذر می‌خواهم از شما. این بحث شما خارج از موضوع مناظره است. موضوع ما از قبل مشخص شده است. اگر می‌فرمایید با این موضوعی که مطرح شده موافقت نداشتید حضرتعالی قبل از شروع جلسه باید مطرح می‌کردید!

من وقت را نگه می‌دارم شما اگر در غیر این موضوع می‌خواهید صحبت بفرمایید، جلسات دیگری مشخص می‌شود. شما باید در اول جلسه می‌فرمودید من این موضوعی که مشخص شده را قبول ندارم. اگر در این موضوع نمی‌خواهید مناظره کنید ما خدمت‌تان هستیم برای جلسه ای دیگر ولی اگر می‌خواهید در همان موضوع، مناظره بفرمایید ما خدمت‌تان هستیم بفرمایید.

استاد عابدینی:

همان‌طور که عرض کردم موضوع مناظره، جزوه من بوده. از آن اول سال قبل که بنا بود ۴ / ۱۱ مناظره برگزار بشود و بعد دادگاه گذاشت، موضوع مناظره، این جزوه ما بوده است. جزوه ما هم فقط روایات نیست، روایات

«طرداً للباب» است؛ جزوه ما «تحلیل آیات» است. اسمش هم روشن است و من هم برای همین آمادگی دارم. این آیات اول باید تحلیل بشود تا برسیم به روایات. و این خارج از بحث نیست. این اول باید تحلیل بشود آیه روشن بشود تا پردازیم به روایات. دیشب دیدم موضوع مناظره را نصوص نوشته بودند. گفتم بحثی نیست همین جزوه است بحث می‌کنیم.

نمی‌خواهیم بگوییم مناظره تعطیل بشود چون موضوعش از قبل برای ما مشخص نبود نه، موضوع مناظره جزوه بوده و الآن هم داریم طبق جزوه جلو می‌رویم. من می‌گویم این که شما بر روایت تأکید کنید و بیایید و بگویید اسم ائمه مشخص بوده و... اصلاً موضوعیت ندارد. اصلاً ما حرف شما را قبول کردیم که ائمه ما اسم‌هایشان در لوح محفوظ بوده و پیامبر اکرم هم می‌دانسته و گفته است؛ تمام شد! اگر این است این قبول! این بحث ندارد که ما بخواهیم سر این بحث بکنیم.

بنده معتقد به چهارده معصوم هستم. و اینکه دوازده تاییشان امام هستند و این دوازده تا اسم‌شان حضرت علی تا حضرت مهدی هستند، هیچ مشکلی ندارد.

حالا بگوییم من الان قبول دارم یا بگویم «زراره» هم همین چهارده معصوم و دوازده امام را در زمان خودش قبول داشت، بحثی نیست. برای هر چیزی که مناظره نمی‌خواهند بگذارند. مناظره می‌خواهند بگذارند که ببینیم امروز ما امامت را بر اساس این سه تا آیه درست فهمیدیم یا اشکال دارد؟ این بحث ما بود حالا من ادامه بدهم یا نه؟

مجری:

بفرمایید

استاد عابدینی:

بحث این بود که ما معتقدیم که امام دو مقام دارد و الان حس می‌کنیم که باید این دو قسمت از هم جدا بشود.

وقتی به روایات و به تاریخ و به قرآن هم مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که این دو تا مقام قابل تفکیک است.

یعنی «امامت» غیر از «خلافت» است؛ غیر از «وصایت» است؛ و اتفاقاً اصحاب چون توجه نداشتند، کلمه‌ها را

به جا هم به کار بردند. خیلی از افرادی که به من اشکال می‌کنند به خاطر این است که مثلاً من گفتم «خلافت»،

ولی او «امامت» فهمیده است! من گفتم «ولایت» او «وصایت» فهمیده است! مثلاً؛ لذا آمده اشکال کرده، من

می‌گویم دقت بکن من روی کلمات تفاوت قائل شدم. لذا یک جا گفتم «ولایت»، یک جا گفتم «امامت». این

مسئله را دو تا می‌دانستم.

یک جا گفتم «حاکم»، چون حاکم را غیر از «ولی» دانستم. من معتقدم حاکمیت از جانب مردم است، و امامت

از جانب خداست. ولایت امر درونی خود طرف است. «ولی»، وقتی می‌گوییم: "علی ولی الله" می‌خواهیم «ولی»

را با «قیم» فرق بگذاریم.

«قیم» باید بچه را اداره کند، هر جوری شد ولو با کتک هم شد باید مال بچه و خود بچه را حفظ کند تا کشته

نشود و در درگیری از بین نرود. اگر آشوب است نگذارد در خیابان برود جلویش را بگیرد.

پدر، ولی است یعنی همان سرپرستی را دارد ولی به صورت دوستانه! این قدر با بچه دوست است که بگوید:

عزیزم! امروز بیرون نرو آشوب است. می‌گوید: چشم! ولی قیم نه، این طور نیست. بچه دوستش ندارد می‌گوید

نرو می‌گوید می‌خواهم بروم. در خانه را به رویش می‌بندد، نشد بچه را می‌گیرد!

ما می‌گوییم "علی ولی الله" است کجا خودش را نشان می‌دهد؟ در مسجد؛ یک فقیر می‌آید پیش از نماز است

وقت نماز هم نشده مثلاً، حضرت می‌تواند صبر کند تا نماز تمام بشود تا به او پول بدهد، چون فقیر نمی‌رود و

می‌ماند تا بعد از نماز واجب یک پولی بگیرد.

حضرت این قدر مهربان است که نمی‌تواند صبر کند، لذا در رکوع نماز دستش را در می‌آورد پولی که دارد به او می‌دهد. این که این قدر عاشق است مثل مادر، بلکه صد درجه بالاتر از مادر که مادر وقتی بچه‌اش گریه می‌کند نمی‌گوید بگذار گریه کند بلکه در نماز کولش می‌کند. حضرت تا این کار را می‌کند خدا می‌گوید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند

سوره مائده (۵): آیه ۵۵

خدا دارد معرفی‌اش می‌کند که مردم این آقا به دردتان می‌خورد، این اگر بر شما حاکم شد مانند مادر است که بچه را در آغوشش می‌گیرد. دنبال یکی دیگر نروید. آن یکی دیگر اگر حاکم شد برای نگه داشتن پست و مقامش، جنگ «رده» راه می‌اندازد و کار دیگر می‌کند. یا خلیفه دوم همین طور؛ حضرت علی اشکالی که به خلیفه دوم دارد چیست؟ در «خطبه شقشقیه» دیدید که دارد:

«فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءِ»

حکومت را در زاویه خشن انداخته است!

نهج البلاغه (للصباحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۸

این اشکال حضرت علی است بر خلیفه دوم!

مجری:

استاد قزوینی بفرمایید.

جناب آقای «عابدینی» ما گفتیم در این جزوه شما، ابتدا ما بحث نصوص امامت را که مربوط به امامت است بررسی می‌کنیم، وقتی تمام شد به آیات می‌رسیم. در رابطه با آیات هم ما خیلی حرف داریم؛ ما برداشت حضرتعالی را - همان طوری که تلفنی خدمت‌تان عرض کردم - خلاص قرآن، خلاص سنت، و خلاص نظر فقهاء می‌دانیم. این نظر ما است. یا شاید هم اشتباه می‌کنیم!

بنا است این‌جا ما بیاییم این قضیه روشن بشود. اگر ما نگاهمان به فرمایش حضرتعالی نادرست است، اصلاح کنیم. و اگر نظر حضرتعالی در این جزوه‌تان نسبت به نصوص و آیات اشتباه است، اصلاح کنید. حضرتعالی هم در همین جلسه چند بار فرمودید من اصلاح می‌کنم. اما حالا که حضرتعالی اصرار دارید چشم!

جناب آقای «عابدینی» بزرگوار! این روایات را حضرتعالی ملاحظه بفرمایید. اولاً ما از جزوه شما داریم می‌گیریم از جای دیگر نیاوردیم. الان من تصویر را نشان بدهم، عزیزان حاضر هم تصویر را ملاحظه کنند. ببینید حضرتعالی در جزوه‌تان مطرح کردید: "در روایات کلمه «نصب» برای حضرت علی ثابت نیست" در صفحه ۷۰ آورده‌اید: "معلوم نیست که «لفظ نصب» از امام صادر شده باشد. آنچه بیان شد مربوط به وقتی است که در روایات صحیح یا متواتر اجمالی یا معنوی لفظ «نصب» به کار رفته باشد." باز در صفحه ۷۰ می‌گویید: "این فهم راوی است"

این که حضرتعالی می‌فرمایید: "در روایات کلمه «نصب» برای حضرت علی ثابت نیست" ما تاریخش را بررسی کردیم دیدیم عین همین فرمایش حضرتعالی را، ۸۰۰-۹۰۰ سال قبل «ابن تیمیه» در «منهاج السنه» جلد ۷، صفحه ۳۲۱ دارد که می‌گوید: "این که می‌گویند پیغمبر علی را نصب کرده، این دروغ است ما همچنین چیزی نداریم."

آقای «ناصر الدین قفاری» از لیدرهای «وهابی» است، کتابی به نام «اصول مذهب الشيعة الإثني عشرية» دارد؛ قوی‌ترین کتابی است که در طول تاریخ، علیه شیعه نوشته شده است ما هم به اصرار حضرت آیت‌الله العظمی «شبیری زنجانی» و مرحوم آیت‌الله العظمی «فاضل لنکرانی» ۸ سال زحمت کشیدیم و این را در ۳ جلد جواب دادیم که تقریباً جدیدترین کتاب در نقد عقائد و شبهات وهابیت است.

حاج آقای «اعرافی» هم دستور دادند این سه جلد را را تلخیص کردیم و بنا است در «المصطفی» و هم در «حوزه علمیه» کتاب درسی باشد؛ یعنی من می‌توانم بگویم این سه جلد کتاب، محصول عمر ۵۰ ساله حوزوی من است. «قفاری» هم همان‌جا همین حرف را دارد.

حضرتعالی تصویر کتاب را ملاحظه بفرمایید؛ «کمال الدین» صفحه ۲۷۷ در این‌جا روایت هم صحیح است.

حضرتعالی در این جزوه در جایی همین روایت را اشاره کردید و گفتید: سنداً مشکل ندارد. ببینید تعبیر چه

است؟ می‌گوید پیغمبر فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَ الْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه،

ج ۱، ص ۲۷۷

در خانه اگر کس است یک حرف بس است! سند حدیث هم صد در صد صحیح است. اگر نیاز است که حضرتعالی ملاحظه بفرمایید «علی بن بابویه» است که وثاقتش اجماعی است «ابن ولید»، است، «سعد بن عبدالله اشعری قمی» است، «یعقوب بن یزید» است، «حماد بن عیسی» که از اصحاب اجماع است، و «عمر بن محمد ابن اذینه» است که این‌ها وثاقت‌شان در میان رجالیون ما اجماعی است.

در «تفسیر قمی» که سند روایت هم صد در صد صحیح است تعبیر این است رسول اکرم می‌فرماید:

«نُصِبْتُهُ لَهُمْ عِلْمًا فِي حَيَاتِي وَ دَعَوْتُهُمْ إِلَى طَاعَتِهِ وَ جَعَلْتُهُ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ الْأُمَّةَ مِنْ

بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

تا آن جای که می گوید:

«وَ نَصَبْتُكَ عِلْمًا لِأُمَّتِهِ»

بعد حضرت امیر می فرماید:

«وَ نَصَبْتَنِي لَهُمْ عِلْمًا فِي حَيَاتِهِ»

بحث «علماً فی حیاتہ» بحث سیاسی است؟ یا بحث تعلیم و تزکیه و آموزش مسائل خمس و زکات و حیض و

نفاس؟ کدامش است؟

«وَ جَعَلْتُهُ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ الْأُمَّةَ»

تفسیر القمی؛ قمی، علی بن ابراهیم، محقق / مصحح: : موسوی جزائری، طیب، ناشر: دار الکتب، ج ۱،

ص ۱۹۳

روایت معتبر دیگر در «امالی شیخ صدوق» در رابطه با «غدیر خم» است:

« يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِيهِ بِنُصْبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي

طَالِبٍ (عليه السلام) عِلْمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِي وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ وَ...»

تا آن جا که می گوید:

«وَ هُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ بَعْدِي»

امام خلائق بعد از من علی ابن ابیطالب است!

الأمالی (للصدوق)؛ ابن بابویه، محمد بن علی، ناشر: کتابچی، ص ۱۲۵

روایت صحیح دیگر در «کافی» جلد ۸ است. در این روایت که امیرالمؤمنین مشغول تجهیز بدن مطهر رسول اکرم و مشغول غسل است، «سلمان» می‌گوید: یا علی این‌ها در «سقیفه» برای نصب امامت و خلافت جمع شدند حضرت فرمود:

«شَهِدُوا نَصَبَ رَسُولِ اللَّهِ إِتْيَايَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ حُمٍّ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَخْبَرَهُمْ أَنِّي أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ»

اگر حضرت بخواهد مسائل و احکام بیان کند «أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ» می‌خواهد؟ بعد دارد:

«قَدْ أُعْلِمُوا إِمَامَهُمْ وَ مَفَزَعَهُمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، ج ۸، ص ۳۴۴

اینها تعابیری است که حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد. باز در «کمال الدین» که سنداً صد در صد صحیح است جناب آقای «عابدینی» عزیز! «کمال الدین» جلد ۱، صفحه ۲۷۶، باز امیر المؤمنین در جمع ۲۰۰ نفر از صحابه، «مهاجرین» و «انصار» در زمان خلافت عثمان، که روایت مفصلی است و یک دنیایی است و به تعبیر «علامه مجلسی» اگر نبود جز همین یک روایت، برای ما کافی بود!

در این جا امیر المؤمنین برای اثبات امامت خودشان به آیه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) استدلال کرده به آیه «اولی الامر» استدلال کرده به آیه «ابلاغ» استدلال کرده و به آیه «اکمال» هم استدلال کرده و در نهایت هم می‌فرماید:

«فَتَضَبِّي لِلنَّاسِ بِغَيْرِ حُمٍّ ثُمَّ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه،

ج ۱، ص ۲۷۶

باز دارد:

«مَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَيْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه،

ج ۱، ص ۲۷۶

این «أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» مسئله احکام و تفسیر است یا نه، بحث سیاسی و حکومتی است؟

«فَعَلَيْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ

رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا)»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه،

ج ۱، ص ۲۷۶

تا آن جایی که دارد:

«عَلَيْ أَحِبِّي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيْفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه،

ج ۱، ص ۲۷۶

شما می‌گویید عبارات با هم فرق دارد، در این جا رسول اکرم، هم کلمه «امام»، هم «ولی»، هم «وصی»، و هم

«خلیفه» را درباره امیرالمؤمنین در یک جا آورده!! یعنی پیغمبر این را نمی‌دانست که «وصی» با «خلیفه» و با

«امام» یا... فرق دارد؟

باز در این جا دارد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیة،

ج ۱، ص ۲۷۷

حاج آقاي «عابدینی»! اینجا هم روایت صد در صد صحیح است. روایت دیگر در «تفسیر قمی» صفحه ۱۹۳

روایت مفصلی در این جا است که می فرماید:

«تَصَبَّئُهُ لَهُمْ عِلْمًا فِي حَيَاتِي وَ دَعَوْتُهُمْ إِلَى طَاعَتِهِ وَ جَعَلْتُهُ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ إِمَامًا»

تفسیر القمی؛ قمی، علی بن ابراهیم، محقق / مصحح: : موسوی جزائری، طیب، ناشر: دار الکتاب، ج ۱،

ص ۱۹۳

این تعبیر امام باقر (سلام الله علیه) در «کافی» است که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا عَلِمًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ

جَهَلَهُ كَانَ ضَالًّا وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ جَاءَ بِعَدَاوَتِهِ دَخَلَ

النَّارِ.»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۲، ص ۳۸۸ بابٌ فِيهِ نُتْفٌ وَ جَوَامِعٌ مِنَ الرَّوَايَةِ فِي

الْوَلَايَةِ، ج ۷

یکی دو روایت نیست که ما بگویم ضعیف است. حضرتعالی می فرماید یک روایت صحیح باشد من الان ده تا

روایت صحیح برای حضرتعالی آوردم. حداقل ۲۰ تا روایت غیر صحیح دیگر که مؤید روایات صحیح است را هم

داریم. وقتی ما یک روایت صحیح داشتیم و ده تا روایت ضعیف بود، این روایات ضعیف قطعاً آن روایت صحیح را تأیید می‌کنند.

مجری:

جناب استاد عابدینی در خدمت شما هستیم بفرمایید.

استاد عابدینی:

اشکال ما سر فهم و تحلیل همین روایات است. این‌که روایات، ائمه را دارد، بنده قبول دارم و از اول هم گفتم بنده شیعه هستم و دوازده امام را به امامت قبول دارم و هیچ شک و شبهه‌ای در این مسئله نیست. اما سؤال من این است که اینها امام هستند برای هدایت معنوی مردم، و مردم را رشد معنوی دادن، یا امام هستند برای حکومت و سیاست؟ ممکن است شما بفرمایید برای هر دو. من عرض این است آیه‌ای که در قرآن است:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما! (مردم را) هدایت می‌کردند!

سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳

یا احادیثی که خود شما فرمودید که دارد:

«نصبنی علما یهتدون به»

بله، او را نصب کرد. «عَلَّمَ» به معنی پرچم، بیرق، و ستون بزرگی است که از دور پیدا باشد؛ پیامبر حضرت علی را نصب کرد که چه کار بکند؟ هدایت بکند؛ کار انبیاء کار هدایتی بود. مردم را از شرک به توحید دعوت می‌کرد، مردم را از خشونت به لین بودن دعوت می‌کرد.

همان‌هایی که قرآن درباره آنها می‌فرماید:

(وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ)

در حالی که آنها به رحمان (خداوندی که رحمتش همگان را فرا گرفته) کفر می‌ورزند.

سوره الرعد (۱۳): آیه ۳۰

«یکفرون بالرحمن» خیلی عجیب است! پیغمبر می‌گوید خدا رحمت دارد، ولی آنها کفر می‌ورزند. آنها آمدند که اصلاً از رحمت بگویند که خدا رحیم و رحمان است، رحمت پیدا کن! اینکه درباره امامها «نصباً للهدایه» دارد، یعنی مردم را به این سو بکشانند. این نصب الهی است.

پس نصب الهی امامها را «عابدینی» با کل وجودش معتقد است و دیگر پیرامون این بحث نکنیم؛ هیچ شک و شبهه‌ای ندارد که «نصباً للإمامه» که مردم را هدایت بکنند؛ از شرک به توحید؛ از خشونت به رحمت؛ از ضلالت به هدایت؛ و در این شکی نیست.

بحث این است که آیا در کنار این، از جانب خدا نصب شده است برای این که بر مردم هم حکومت کند؟ این بحث است. این که از جانب خدا این لیاقت به او داده شده، مسلم است، همه امام‌های ما و همه پیامبران، لیاقت حکومت بر مردم را داشته‌اند؛ اما آیا خدا آنها را بر این امر منصوب کرده است یا نه؟ این بحث است.

همه الفاظی که شما در یک روایت آوردید که «اماماً و ولیاً و وصیاً و خلیفهً و هادياً» و چند تا دیگر هم اضافه کنیم، همه این‌ها همین اجمال را دارد.

لفظ «اماماً» پیدا است. اصلاً لفظ اماماً منصرف است یا بگویییم ظهور در امامت، پیشوایی معنوی و هدایت معنوی دارد. آن لفظ «خليفة»، و «وصياً» هم همین‌طور است ولی بُعد خلیفه را مشخص نکرده است! خلیفه در چه بُعدی؟

پیامبر ابعاد مختلف دارد، یکی از آنها رسالت است که خدا به او داده است که گفتیم در «مکه» و هم در «مدینه» داشته؛ دوم حکومتش است، این حکومت را به چه دلیلی می‌گویید خدا به او داده است؟ اگر خدا نداده و مردم دادند یا حتی شک داریم که خدا داده یا مردم دادند، پیامبر چطوری می‌خواهد این را به دیگری واگذار کند؟ امر مردم است؛

(وَأْمُرُهُمْ سُورَىٰ يَبْتَهُمُ)

و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست

سوره شوری (۴۲): آیه ۳۸

امر خودشان است! بله پیامبر با تمام وجود می‌خواهد این امر را مردم به امام علی هم بدهند. همین‌طور که مردم «مدینه» حق حکومت را به پیامبر دادند و در جریان‌های مختلف مدام اضافه شد، اضافه شد تا اختیارات تامی گرفت. پیامبر همین‌ها را دلش می‌خواهد به حضرت علی بدهد تا حضرت علی هم بتواند **(وَيَعْلَمُهُ الْكِتَابُ)** را انجام بدهد.

شما برای هُو کردن **(وَيَعْلَمُهُ الْكِتَابُ)** از بحث حیض استفاده نکنید. **(وَيَعْلَمُهُ الْكِتَابُ)** بحث حیض نیست؛ **(وَيَعْلَمُهُ الْكِتَابُ)** بحث همان آیات مهربانی است. بحث همان

(كُنْتُ عَلَىٰ نَفْسِيهِ الرَّحْمَةِ)

بگو: «از آن خداست؛ رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده!

سوره انعام (۶): آیه ۱۲

است. بحث همان رحمتی است که در سرتاسر قرآن است. بحث همان:

(ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ)

«الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید

سوره اسراء (۱۷): آیه ۱۱۰

است. کتاب خدا را نیاوریم یک مرتبه بگوییم که پس ائمه آمدند بحث غسل حیض یاد دادند؟ نه، نیامدند غسل حیض یاد بدهند. البته در مورد غسل حیض بله از ائمه پرسیدند و ایشان جواب دادند؛ ولی با این کاری که «ابن ملجم» کرد و به حضرت علی ضربه زد، حضرت فرمود:

«لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ»

نهج البلاغه (للصّبحي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۲۲

امام با این حرف آمده به ما انسانیت یاد بدهد که حتی دشمنت را ولو به شما ضربه زده، توهین نکن؛ این را بارها با هم که صحبت کردیم دیدیم که شما مؤدب بودید و مؤدب هستید و هستیم و قبول دارید، این خیلی خوب است.

امام آمد اینها را یاد بدهد، آن حائض که دو سه روز نماز نخواند خیلی مهم نیست. اصلاً نماز خواندن‌ها برای این آمده است که اصلاح بکند. در همان وصیت حضرت علی است:

«صَلِّحْ ذَاتَ بَيْنِكُمْ»

«صلاح ذات بینکم» چطوری انجام می‌شود؟ که حضرت فرمود:

«أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ»

نهج البلاغه (للصباحي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۲۱

«صلاح ذات بینکم» از این ایجاد شد که انسان از وجودش مایه می‌گذارد. وقتی به دیگری احسان کردی (ادْفَعُ

بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السِّيئَةِ): بدی را با بهترین جواب بده آن وقت ناگهان «فَإِذَا»:

(فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)

ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!

سوره فصلت (۴۱): آیه ۳۴

آن که بین شما دشمنی است یک دفعه دوست صمیمی می‌شود. همان کاری که پیامبر با «هند جگر خوار» کرد که ذیل آیه ۱۲ سوره ممتحنه که مسئله بیعت گرفتن از زنان است، «هند» ناشناس آمد البته می‌ترسید، بعد پیامبر فرمود: بیعت می‌کنید که شرک نوزید؛ بالا پرید گفت: از مردها این بیعت را نگرفتید! چون مردها بنا شد در خانه‌هایشان بروند در را ببندند امن باشد، پیامبر رد شد.

بیعت دومی: فرمود سرقت نکنید، دوباره ایشان بالا پرید گفت: شوهر من بخیل بود، پول ندارد ما سرقت کردیم. قصدش جلسه به هم ریختن بود، «ابو سفیان» آن جا بود گفت: آن‌هایی که قبلاً سرقت کردید بخشیدم. پیامبر شناخت این چه کسی است؟ گفت:

«أَنْتِ هِنْدُ بِنْتُ عَتْبَةَ»

تو «هند» دختر «عتبه» هستی؟

پیامبر می‌توانست بگوید: ای خبیث و خائن که شکم «حمزه» عموی مرا پاره کردی! نه، گفت: «انتِ هند بنت عتبه؟» و رد شد و رفت. یکی یکی ادامه داد تا آخرین بار که به تهمت زدن رسیدند - من وقت را نگیرم چون وقت‌مان حیف است، روایت را رجوع کنید بخوانید همه مفسرین گفتند - یک دفعه «هند» گفت: "یا رسول الله دین خوبی آوردی! من هم قبول دارم." این است پیامبری، ائمه و پیامبر این‌طوری بودند.

یعنی آن طرف، مدام خشونت و به هم ریختن و مدام می‌خواست وجدانش را در خواب نگه دارد، ما بیاییم وجدان بیدار کنیم. امروز ما باید وجدان جوان‌هایمان را بیدار کنیم. جوان‌هایمان را نذرند، نیاییم چیزی که مشکوک است را بیان کنیم.

گفتم اصل امامت قبول است، اصل خلافت قبول است اما خلافت در چه چیزی؟ روایت شما ندارد؟ روایت می‌گوید وصایت، وصایت در چه چیزی؟ این را هم ندارد. ولایت را توضیح دادم «ولی»؛ یعنی سرپرستی که سرپرستی خود را دوستانه اعمال می‌کند، مثالش را پدر زدم.

بیاییم بگوییم بله علی ولی است در مسئله نماز و زکات. در مسئله «عمرو بن عبدود» نشان داد «عمرو» را کشته؛ ولی زره او را نمی‌برد! نشان داد که یک شخصیت ویژه‌ای است. به مأموریت از طرف پیامبر به «یمن» رفته که در آن‌جا «خالد بن ولید» خرابکاری کرده، حضرت دیه کشته‌ها را داد؛ پول ظرف‌های شکسته و پول هر خسارتی که وارد شده بود را داد.

بعد به پیامبر گزارش داد که حتی ظرفی که سگ از آن آب می‌خورد و شکسته شد را پول دادم، خسارت‌ها را جبران کردم بعد پول زیاد آمد یک سری را به مردم بخشیدم که از تو راضی شوند!

یک جنگی شده و یک کاری «خالد» کرده که مردم ناراضی هستند؛ باید بیایم راضی‌شان کنیم. امامت این است. اگر ما چنین کاری را اصلاً یاد می‌گرفتیم، یعنی "راضی کردن مردم خسارت دیده" چقدر خوب بود! این‌ها را باید یاد بگیریم.

بله من امامت را قبول دارم. وصایت، ولایت، خلافت را قبول دارم ولی متعلقش روشن نیست. خلافت متعلقش

چیست؟ خلافت در بُعد علم و ایمان و پیشرفت، قبول است؛ ولی خلافت در بُعد سیاسی باید اثبات شود! اگر

اثبات شد که خدا این مقام را به حضرت علی داده است، «عابدینی» گردنش از مو هم باریک‌تر، قبول می‌کنم.

ما شیعه هستیم و مقام‌های ائمه را هم قبول داریم.

اما امروز این تفصیل را داریم می‌دهیم و می‌بینیم تفصیل روایت‌ها را قبول می‌کند. کما این‌که قوای سه گانه را

اول جلسه گفتم که «مجریه، مقننه، قضائیه» این‌ها در زمان پیامبر در یک نفر بودند. الان تفکیکش می‌کنیم و

کار بدی هم نیست؛ چه اشکال دارد که این مقام‌ها را جدا کنیم؟

مجری:

متشکرم؛ استاد «قزوینی» بفرمایید

استاد حسینی قزوینی:

اولاً مدارکی که ما از جزوه حضرتعالی آوردیم، حضرتعالی کلاً منکر نصب بودید، گفتید ما اصلاً هیچ روایتی در

نصب نداریم و این برداشت روات است و ما یک روایت صحیح نداریم، الان بعد از روشن شدن یک سری

مطالب، می‌فرمایید نه، نصب هست؛ ولی معلوم نیست که در نصب امامت، امام به چه معنا است!

ما به بزرگان مراجعه می‌کنیم و به کسانی که در لغت در عرف عرب فعال بودند رجوع می‌کنیم. پیغمبر برای آن

عرب این مطالب را آورده! عرب عموم مردم نه برای خواص!

«زبیدی» در «تاج العروس» دارد:

«وَأُمَّهُمُ، وِ أُمَّ بِهِمُ: تَقَدَّمَ هُمْ، وَ هِيَ الْإِمَامَةُ. وَ الْإِمَامُ، بِالْكَسْرِ، كُلُّ مَا أُتِّمَّ بِهِ قَوْمٌ مِنْ رُئَسَاءِ أَوْ غَيْرِهِ»

تاج العروس من جواهر القاموس؛ اسم المؤلف: محمد مرتضى الحسيني الزبيدي الوفاة: ۱۲۰۵ ، دار

النشر: دار الهداية، تحقيق: مجموعة من المحققين، ج ۱۶، ص ۳۳

امامت را عمدتاً در فاز سیاسی گرفتند. «ابن منظور» صاحب «لسان العرب» جناب آقای «عابدینی» عزیز

ملاحظه بفرمایید می نویسد:

«يقال: فلان إمام القوم معناه هو المتقدم لهم، ويكون الإمام رئيساً كقولك إمام المسلمين»

لسان العرب؛ اسم المؤلف: محمد بن مكرم بن منظور الأفريقي المصري الوفاة: ۷۱۱ ، دار النشر : دار

صادر - بيروت ، الطبعة : الأولى، ج ۱۲، ص ۲۶

راغب اصفهانی هم دارد که:

«وَالْإِمَامُ: الْمُؤْتَمَّرُ بِهِ، إِنْسَانًا كَانَ يَقْتَدِي بِقَوْلِهِ أَوْ فِعْلِهِ، أَوْ كِتَابًا، أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ»

مفردات ألفاظ القرآن، اسم المؤلف: راغب أصفهانی، حسين بن محمد، دار النشر: دار القلم- الدار

الشامية، بيروت- دمشق، ص ۸۷

قرآن می گوید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند!

سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳

در کنارش هم

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)

و آنان [= فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند!

سوره قصص (۲۸): آیه ۴۱

آیا «بنی اسرائیل» فقط مردم را دعوت به صلح و سازش می‌کردند؟ و «فرعون» به خشونت دعوت می‌کرد؟ یا

نه، مراد از امام در این آیه، امامت سیاسی است. همان‌طوری که امامت در رابطه با مشرکین و کفار هم امامت

سیاسی است. آن‌ها نمی‌آمدند احکام برای مردم بگویند تا قرآن بگوید: (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا!)!

روایتی که در «کافی» است همین تعبیر است. امام صادق می‌فرماید:

«إِنَّ الْأُمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَا بِأَمْرِ

النَّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲

جناب آقای «عابدینی»! «حکم الله» بحث احکام است یا بحث سیاست است؟

یا فرمود:

(يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ)

ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن!

سوره ص (۳۸): آیه ۲۶

این «فَاحْكُمَّ» یعنی اگر یک مسئله‌ای از شما سوال کردند جواب بده!؟ مثلاً نمازت این‌طوری است، روزهات

این‌طوری است، زکات این‌طوری است، یا نه، (فَاحْكُمَّ بَيْنَ النَّاسِ)؛ به عنوان یک بحث سیاسی است؟

جلوتر می‌رویم. «شیخ مفید» می‌گوید:

«الإمام هو الإنسان الذي له رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا نيابة عن النبي عليه السلام.»

النكت الإعتقادية؛ الشيخ المفيد؛ دار المفيد؛ للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان؛ ص ۳۹

آیا این‌ها اصلاً نفهمیدند؟ خود این‌ها که عرب هستند.

یا «علامه حلی» دارد:

«الإمامة رئاسة عامّة في أمور الدين والدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي»

النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر؛ للعلامة أبي منصور جمال الدين الحسن بن يوسف

الحلي؛ شرح الفقيه الفاضل المقداد السيوري؛ دار الأضواء؛ ص ۹۳

«مولی محمد صالح مازندرانی» در «شرح اصول کافی» دارد:

«اعتقادنا في الإمامة أنّها رئاسة عامّة في أمور الدّين و الدّنيا نيابة عن النبي صلى الله عليه و آله»

شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني)؛ مازندرانی، محمد صالح بن احمد، محقق /

مصحح: شعرانی، ابوالحسن، ناشر: المكتبة الإسلامية، المقدمة؛ ص ۱۴

«سید مرتضی»:

«الإمامة: رياسة عامة في الدين بالأصالة لا بالنيابة»

رسائل الشريف المرتضى؛ تأليف: الشريف المرتضى؛ تقديم: السيد أحمد الحسيني، إعداد: السيد مهدي

الرجائي، نشر: دار القرآن الكريم، طبع: مطبعة الخيام - قم - ج ٢ ص ٢٦٤

یک مقدار جلوتر می‌آییم و مراجعه می‌کنیم به کتب اهل سنت؛ این‌هایی که هستند همه‌شان در محیط عرب

بزرگ شدند و هیچ کدام هم فارس نبودند که حضرتعالی در یک جا می‌فرماید "این‌که ما به نصب ائمه معتقد

هستیم چون ما با سیاست شاهنشاهی آشنا هستیم و هر شاهی، شاه بعدی را نصب می‌کند، تصور می‌کنیم که

هر امام هم امام بعد خودش را نصب می‌کند" این از عجائبی است که من در جزوه حضرتعالی دیدم.

جناب آقای عابدینی! ما «ایرانی»ها با تفکر شاهنشاهی آشنا هستیم، عرب‌ها هم با تفکر شاهنشاهی آشنا

هستند؟ این «تفتازانی» است که می‌گوید:

«الإمامة رياسة عامة في أمر الدين والدنيا خلافة عن النبي عليه الصلاة والسلام»

شرح المقاصد في علم الكلام؛ اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني الوفاة:

٧٩١هـ، دار النشر: دار المعارف النعمانية - باكستان - ١٤٠١هـ - ١٩٨١م، الطبعة: الأولى، ج ٢، ص ٢٧٢

«جرجانی» هم دارد که:

«الإمامة رياسة عامة في أمور الدين والدنيا»

المواقف تأليف الإمام الأجل القاضي عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الإيجي بشرحه للمحقق السيد

الشريف علي بن محمد الجرجاني المتوفى سنة ٨١٦؛ مطبعة السعادة بجوار محافظة مصر، ج ٨، ص

٣٤٥

«نفرای مالکی» از متأخرین هم است می‌گوید: امامت در حقیقت چهار قسم است: امامت وحی، امامت علم،

امامت عبادت، امامت مصلحت:

«وَتَنْقَسِمُ أَرْبَعَةَ أَقْسَامٍ: إِمَامَةٌ وَحْيٍ وَهِيَ النَّبُوءُ، وَإِمَامَةٌ وَرَايَةٍ كَالْعِلْمِ، وَإِمَامَةٌ عِبَادَةٍ وَهِيَ الصَّلَاةُ، وَإِمَامَةٌ مَصْلَحَةٍ وَهِيَ الْخِلَافَةُ الْعُظْمَى لِمَصْلَحَةِ جَمِيعِ الْأُمَّةِ»

بعد می گوید تمام اینها در پیغمبر بوده:

«وَكُلُّهَا تَحَقَّقَتْ لَهُ»

و بعد می گوید امامت به این معناست:

«وَهِيَ بِهَذَا الْمَعْنَى رِئَاسَةٌ عَامَّةٌ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا نِيَابَةٌ عَنِ النَّبِيِّ»

الفواکه الدوانی علی رسالۃ ابن اَبی زید القيروانی؛ المؤلف: أحمد بن غانم (أو غنيم) بن سالم ابن مهنا،

شهاب الدين النفراوي الأزهری المالکی (المتوفى: ۱۱۲۶هـ)، الناشر: دار الفكر؛ ج ۱، ص ۱۰۶

این بزرگانی که در محیط عرب بودند با فرمایشات اهل بیت و غیر اهل بیت هم آشنا بودند آیا اینها نفهمیدند که مراد از امام چیست؟

من در رابطه با بحث دیگری که حضرتعالی دارید و اشاره هم فرمودید (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) عرض کردم اگر ادله نصب را ما اولاً بپیچیم و کنار بگذاریم و حضرتعالی بفرمایید در اینطور موارد ما اشتباه کردیم اصلاح می کنیم، و اگر نه، حضرتعالی تأکید دارید بر این که این قضایا همین طوری ادامه پیدا کند، من فقط یک جمله برای این که عزیزان ما در قضیه قرار بگیرند عرض کنم.

حضرتعالی به عنوان یک کارشناس و تحلیل گر؛ ولی تحلیل گری که اینطور شمشیر را نسبت به نصوص امامت، نصوص خلافت، عقائد شیعه از رو ببندد، من از حضرتعالی انتظار نداشتم.

عزیزان در جزوه جناب آقای عابدینی، صفحه ۱۶۰ را محبت کنند ببینند که ایشان می نویسد: "معمولاً افرادی دنبال نصب هستند که خواهان کاری غیر عاقلانه و غیر عادلانه هستند. می خواهند از نصب، به عنوان پوششی بر

کارهای خلاف خود استفاده کنند. «معاویه» و «یزید» نیاز به نصب دارند تا غلط کاری‌های خود را بپوشانند. علی

از عنوان نصب استفاده نکرد ولی «خالد» استفاده کرد."

ما که روایاتش را آوردیم که امیرالمؤمنین فرمود:

«نَصَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۳۰، ص ۳۱۵

ما دیگر به چه عبارتی بگوییم؟ سی چهل روایت است که نزدیک ۸-۹ روایتش صحیح است شما می‌گویید:

"علی از عنوان نصب استفاده نکرد؛" این گفته حضرتعالی کاملاً خلاف فرمایش خود حضرت است.

جناب آقای «عابدینی»! این کلام حضرتعالی جالب است و من این را نمی‌دانم شاید فردا «بنی امیه» و «بنی

العباس» از شما گلایه کنند!! شما جواب برای آن‌ها هم باید داشته باشید. شما می‌گویید: "خلفای «اموی» یا

«عباسی» مسئله نصب را تقویت کرده‌اند که بتوانند خود را نصب شده از سوی رسول خدا بدانند، با این حيله

کارهای خود را مشروع بدانند."

اگر حضرتعالی به مصادر اهل سنت نگاه کنید، خواهید دید که «بنی امیه» خودشان را فوق پیغمبر می‌دانند. من

در این زمینه ۵۰ تا روایت برای حضرتعالی بیاورم که می‌گویید: پیغمبر رسول خدا بود و «عبدالملک» خلیفه خدا

است.

«خليفة الرجل في أهله أفضل من رسوله»

الكامل في التاريخ؛ اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم

الشيبياني الوفاة: ٦٣٠هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٥هـ، الطبعة: ٢، تحقيق: عبد الله

القاضي، ج ٤، ص ٤٧٨

بنده حدود ٣٠ سال است که با تفکرات «وهابی»ها آشنا هستیم. من در «عربستان» بیش از ٢٠٠ جلسه بحث و

مناظره داشتم ولی تا بحال این را نشنیدم که یک نفر بگوید بحث نصب امامت را «بنی امیه» و «بنی العباس»

آورده‌اند! این‌ها ناشر فرهنگ نصب بودند!!

ای کاش حضرتعالی یک روایت ولو ضعیف، بیان می‌فرمودید تا ما ببینیم این روایتی که می‌گوید «بنی امیه»

دنبال نصب بودند این عبارت‌ها در کجا است؟

این بیانات حضرتعالی با این کلمه نصبی که بیش از ٣٠ - ٣٥ تا روایت دارد، به هیچ وجه همخوانی ندارد؛ ما باید

همان طوری که خودتان بارها در جزوه‌تان و در موارد دیگر فرمودید باید روایت بیاوریم و روایت را بررسی سندی

هم بکنیم؛ نه این‌که فقط روایت نقل بکنیم. امام امیر المؤمنین فرمود:

«إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَأَسْنِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثْتُمْ فَإِنْ كَانَ حَقًّا فَلَكُمْ وَإِنْ كَانَ كَذِبًا فَعَلَيْهِ.»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الكتب الإسلامية، ج ١، ص ٥٢، بَابُ رِوَايَةِ الْكُتُبِ وَ الْحَدِيثِ وَ فَضْلِ

الْكِتَابَةِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْكِتَابِ، ح ٧

فرمود: روایت که نقل می‌کنید سندش را ذکر کنید تا مشخص بشود راوی سند روایت، ضعیف است یا صحیح

است؟ ما بیش از ١٠٠ تا روایت داریم که ائمه روات را به افراد ثقات توصیه کردند. این مسئله برای اصحاب ائمه

فرهنگ شده بود. می‌گوید:

«أَفْيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي فَقَالَ نَعَمْ»

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر: مؤسسه

آل البیت علیهم السلام، ج ۲۷، ص ۱۴۷، بَابُ وُجُوبِ الرَّجُوعِ فِي الْقَضَاءِ، ح ۳۳

باز دارد که:

«قُلْتُ لِلرَّضَا شُقَّتِي بَعِيدَةٌ وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي قَالَ مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ

الْقُمِّيِّ الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا»

تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر: مؤسسه

آل البیت علیهم السلام، ج ۲۷، ص ۱۴۶، بَابُ وُجُوبِ الرَّجُوعِ فِي الْقَضَاءِ ح ۲۷

از آن طرف هم ما می بینیم راویانی که جاعل بودند و وضاع بودند، ائمه با اینها به تندی برخورد کردند:

«الْمُغِيرَةَ بْنِ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَخَادِيكَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲، ص ۲۵۰، باب ۲۹

«وَ لَعَنَ يُونُسَ بْنَ ظَلَبَانَ أَلْفَ لَعْنَةٍ يَتَّبِعُهَا أَلْفُ لَعْنَةٍ كُلُّ لَعْنَةٍ»

رجال الكشي إختيار معرفة الرجال؛ كشي، محمد بن عمر ناشر: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد محقق /

مصحح: طوسی، محمد بن حسن / مصطفوی، حسن، ص ۳۶۴

بیش از سی چهل تا روایت داریم که ائمه آمدند روایات کذاب، وضاع را به مردم معرفی کردند، روایات ثقات را هم

برای مردم معرفی کردند. «یونس ابن عبدالرحمان» خدمت امام رضا می آید می گوید آقا جان، من «عراق» و

«حجاز» را زیر پا گذاشتم تمام روایاتی که از امام باقر، امام صادق بود من جمع کردم، یک دائرة المعارفی می‌خواهم بنویسم! امام گفت: کتابت را بیاور ببینم، کتاب را آورد امام رضا فرمود: این دروغ است، این دروغ است، این دروغ است. امام رضا موارد روایات دروغ و روایات صحیح را جدا کرد.

از امام صادق در مورد کتاب «یحیی حلی» پرسیدند به این کتاب عمل کنیم یا نه؟ فرمود عمل کنید. کتاب «یونس ابن عبدالرحمان» را خدمت امام رضا و امام جواد می‌آیند و می‌پرسند اصلاً کتاب‌های که صحابه نوشته بودند به تعبیر «مرحوم صاحب وسائل» در آخر «وسائل» می‌گوید ۶۶۰۰ کتاب، توسط اصحاب ائمه نوشته شده است.

استاد عابدینی:

بحث‌ها وقتی متفرق می‌شود نمی‌دانم چه بگوییم؟ بحث نصب را قبلاً به یک بیان دیگری خدمت‌تان عرض کردم. آیات قرآن لفظ هایش همین‌هایی است که به ما رسیده است، چون همه حفظ می‌کردند.

قرآن ۹۰۴ تا کلمه دارد که اختلافی است، مثل «مالک یوم الدین»، «مَلِک یوم الدین»، «نبیین»، «نبیئین» ولی بقیه عین هم است و اختلافی ندارد.

اما فهم روایتی که امام فرموده است بعد راوی فهمیده است، با آیات قرآن فرق می‌کند. راوی با آن چیزی که در

ذهنش است روایت را می‌فهمد! ما به همین جهت یک سری روایات و قرائن آوردیم و گفتیم که این نصبی که

برای ائمه گفته‌اند برای ما ثابت نیست!!

نصب امامت ثابت است ولی این نصب که برای امور سیاسی هم باشد، این را ما مشکل داریم؛ که آیا پیامبر

حضرت علی را در امور سیاسی هم نصب کردند یا نه؟ چرا؟ چون در خود پیامبر می‌بینیم نبوت و رسالتش الهی

است اما حکومتش مردمی است! مردم «مدینه» او را حاکم قرار دادند و قبول کردند که در شهر «مدینه» از او دفاع بکنند این در تاریخ است و جناب آقای «سبحانی» هم در کتاب «فروغ ابدیت» آورده است.

همچنین دیگران هم آوردند که اینها تعهد کردند گفتند در راه با تو کاری نداریم فقط به «مدینه» آمدی حفظ می‌کنیم؛ در «مدینه» مثل زن و بچه‌مان از شما دفاع می‌کنیم. بعداً «جنگ بدر» بیرون «مدینه» بود، این بود که پیامبر مدام می‌پرسید که چه کار کنم؟ حضرت نظر می‌خواست. چون می‌خواست ببیند مردم «مدینه» جلو می‌آیند و بگویند بله این‌جا هم دفاع می‌کنیم یا نه؟! وقتی بله را گفتند جنگ شروع شد؛ پس این‌که اصحاب چه گفته‌اند ما مجموع را بنا شد با هم ببینیم. قبل از روایت هم، باید آیه را بفهمیم.

امامت، به معنای هدایت، مشخص است؛

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند!

سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳

و هم کارهای پیامبران که فرمود:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ)

و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم؛ او به آنها گفت: «ای قوم من! خداوند یکتا را بپرستید، که جز او معبودی برای شما نیست!

سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۲۳

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ)

ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!»

سوره نحل (۱۶): آیه ۳۶

عبادت خدا، و امثال این‌ها مطرح بوده است. این‌که تا می‌شنویم: (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)؛ بگوییم

(يَهْدُونَ) یعنی مسئله شرعی بگوید، این صحیح نیست! اول اعتقادات است، دوم اخلاقیات است و مسئله گفتن

و مسائل فروع، سومی است.

بله ائمه برای آن دو قسم اول هم بودند برای قسم سوم هم بودند، بحث این است که برای مسائل سیاسی بودند

یا نه؟ این‌که درباره داود (علیه السلام) داریم «فاحکم بین الناس» قبول! اگر یک جایی ثابت شد کسی را

خداوند حکومت داده است، این قبول است و همین آیه‌ای که شما فرمودید و آن بعد از جنگ در لشکر

«طالوت» علیه «جالوت» وقتی که پیروز شد خداوند دارد که:

(يا داوودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ)

ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم.

سوره ص (۳۸): آیه ۲۶

اما آیا با این حال، حکومتش الهی است یا حکومتش مردمی است؟ خدا دارد می‌گوید من این قدرت و توان را

به تو دادم تا توانستی «جالوت» را بکشی و به حکومت برسی! سؤال ما این است این «جعلنا» آیا با واسطه

است یا بی‌واسطه است؟

یک تعبیری قرآن راجع به حضرت «داود» دارد که همین تعبیر را راجع به «نمرود» دارد. آیه راجع به «نمرود»

این است:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ)

آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی [= نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟

سوره بقره (۲): آیه ۲۵۸

آن کسی که با ابراهیم محاجه می‌کرد و کسی که خدا به او مُلک داد چه کسی بود؟ نمرود! تعبیر این است:

(... أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ

يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

... زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود؛) هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» او گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!» (و برای اثبات این کار و مشتبه‌ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد؛ (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی،) خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

سوره بقره (۲): آیه ۲۵۸

در همان مسئله داود، که جناب حاج آقای «قزوینی» اشاره کردند آیه ۲۵۱ است یعنی ۷ تا آیه قبل از این می‌فرماید: (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ)؛ گروه «طالوتیان»، به اذن خدا «جالوتیان» را شکست دادند:

(فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ ...)

سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند. و «داوود» (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر «طالوت» بود)، «جالوت» را کشت؛ و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید!...

سوره بقره (۲): آیه ۲۵۱

عین تعبیر (وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ) راجع به «نمرود» است. و راجع به حضرت «داود» هم است! نمی‌شود بگوییم

کدامش با واسطه و کدام بی‌واسطه است؟ کدامش حق و کدامش باطل است؟ حکومت «نمرود» مسلم، باطل

است چون خدا از ابراهیم دفاع می‌کند. اما می‌گوید (وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ)؛ و آن را می‌گوید (وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ)

وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ؛ راجع به «داود» (علیه السلام) است.

این‌که ما بیاییم یک لفظ را بگیریم و متعلقش را فکر نکنیم؛ با کامپیوتر هم سرچ بکنیم فوراً پیدا می‌شود؛ خدا

به دو نفر مُلک داده است، مُلکش هم الهی است؛ «داود» و «نمرود» نه بابا این‌طوری نیست! ملک یکی‌شان

الهی است یعنی ملکش مورد تأیید خدا است.

حالا مورد تأیید خدا است یعنی آیا الهی است؟ مستقیماً خدا فرمود همین‌طور که تو نبی هستی مَلِک هم

هستی؟ یا نه، این مَلِکش به خاطر قدرتی است که به تو دادیم که «جالوت» را کشتی و به پادشاهی رسیدی که

با واسطه باشد؛ پس این‌که یک چیزی با واسطه باشد یا مستقیم باشد، این هم یک بحثی است.

بحث قبلی‌مان یادمان نرود؛ سؤال کردیم لفظ «خلیفه» یا لفظ «امام» و امثال این، در چه بُعدی هستند؟ گفتیم

«امام» اسمش رویش است، امامت در بُعد هدایت!

جناب استاد آقای «قزوینی» از لغت‌ها استفاده کردند که بله آن‌ها امامت سیاسی را هم می‌گفتند. تقدم،

پیشوایی و امثال آن، بله حرف بنده هم این بود یک چیزی را قبلی‌ها مجمل، بقچه پیچیده - به قول مرحوم

آقای «بروجردی» - تحویل ما دادند، الان می‌آییم بقچه پیچیده را باز می‌کنیم که این امامت، این تقدم آیا تقدم

در قسمت هدایت و معنوی است یا تقدم مطلق و در همه جنبه‌ها است؟

اگر بفرمایید که تقدم در همه جنبه‌ها است، مثلاً حضرت علی جای پیامبر خوابید، پس در همه چیزها جانشین

ایشان است. مسلم است که در امور خانوادگی نیست! همین‌که مسلم است در امور خانوادگی نیست، پس این

مطلق و عام که متعلقش را عام بگیریم خدشه‌دار شد! وقتی خدشه‌دار شد، ما با قرائنی که از «جنگ بدر» و «جنگ احد» و «جنگ احزاب» آوردیم شک داریم که آیا حکومت پیامبر الهی است یا نه؟

وقتی شک کردیم، امر مشکوک را که به بعدی نمی‌تواند بدهد؛ پس دوباره بحث می‌شود آیا امامت حضرت علی گسترش دارد که مسائل سیاسی را فرا بگیرد و حکومت کردن بر مردم را فرا بگیرد یا نه؟

شما برای «داود» آوردید، فرض کنیم برای حضرت «داود» قبول چشم! برای حضرت «داود» می‌گوئیم: «داود خلیفه من الله، حاکم من الله» و آن اشکالی که به «نمرود» کردیم بر فرض پس بگیریم و بگوییم الان «داود حاکم من الله»؛ ولی به چه دلیل رسول اکرم، پیامبر ما، «حاکم من الله» است؟ حاکم است قبول، اما حاکم از جانب مردم است! نه از طرف خدا!

اگر هر کسی گفت فلانی «حاکم من الله» است، می‌گوییم دلیل بیاور؛ هر وقت دلیل آمد که «حاکم من الله» است، چشم! من که با مخالفت با شما و با مخالفت با این چیزی که روند شیعه دارد، نفعی به من نمی‌رسد.

گفتم که ما از همه جا وا شده‌ایم. دلم می‌خواهد آن مسئله برای من ثابت بشود ولی برایم ثابت نشده؛ من به خاطر این چیزهایی که تحلیل می‌کنم شما خودتان در جریان هستید همه جا در فشارهای مختلف قرار گرفتم، اما جلوی فهمم را که نمی‌توانم بگیرم.

این کاری که شما شروع کردید کار خوبی است و خوب است که ادامه بیابد تا یا آن طرف هم قبول بکند که من حرف درست می‌زنم و فشارها را کم بکنند، یا من قبول بکنم که حرف شما درست است و من هم وارد گود بشوم.

می‌بینید که در آیات، دلیل دارم ولی هر چه دلیل دارم دلیل من با دلیل شما سازگار نیست! باید بحث کرد تا شاید به سازگاری و به یک نتیجه‌سومی برسیم.

«استاد قزوینی» شما هشت دقیقه و سی و پنج ثانیه وقت دارید.

استاد حسینی قزوینی:

حضرتعالی روی بعضی از آیات آمدید. نمی‌خواستیم در این جلسه به این مسائل برسیم من دنبال این بودم فرمایشاتی که حضرتعالی دارید که یک جا می‌گویید: "نصب، دلیل بر منقصت است، دلیل بر نقص است. کسی احتیاج به نصب دارد که آدم ناقصی است." و یک جا می‌گویید: "نصب، از طرف «بنی امیه» و «بنی العباس» بوده" یک جا می‌گویید: "امیر المؤمنین از نصب استفاده نکرد ولی «خالد» استفاده کرد."

این‌که امیرالمؤمنین از نصب استفاده نکرد، ما در رد این حرف، ده تا روایت آوردیم؛ ولی شما که فرمودید «خالد» استفاده کرد جایی دلیل نیاوردید ولو یک روایت ضعیف که یک جا «خالد» بگوید من منصوب هستم! «بنی امیه» بگویند ما منصوب هستیم! حضرتعالی یک روایت می‌آوردید ما دلمان به این خوش می‌شد که حضرتعالی یک روایتی را آوردید.

شما در فرمایش خود آیات را آوردید که (وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ)؛ قرآن می‌فرماید:

(تَوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ)

به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی.

سوره آل عمران (۳): آیه ۲۶

«لا حول ولا قوة الا بالله»

هر چه هست مال خدا است. خدای عالم به حضرت داود می‌گوید:

(إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ)

ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم!

سوره ص (۳۸): آیه ۲۶

یا دربارہ حضرت آدم می‌فرماید:

(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)

سوره بقره (۲): آیه ۳۰

می‌گوید جعل را ما انجام دادیم نه شما. «قرطبی» وقتی به این آیه می‌رسد: **(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)** می

گوید:

«هذه الآية أصل في نصب إمام و خلیفة یسمع له و یطاع»

الجامع لأحكام القرآن؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي الوفاة: ۶۷۱، دار النشر

: دار الشعب - القاهرة، ج ۱، ص ۲۶۴

حتی آن‌ها هم در مورد این آیه **(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)** می‌گویند که این آیه یک قاعده کلی است. و

همچنین آیه **«(یا داود إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) یک اصل و قاعده کلی است در نصب امام و خلیفه**

مسلمین!

حتی «شنقیطی» وهابی شناسنامه‌دار هم کتابی دارد به نام «اضواء البیان» در جلد ۲، صفحه ۲۲ همین تعبیر را

مطرح می‌کند و می‌گوید این آیات دلالت می‌کند که خلافت و امامت انتصابی است.

من از حضرتعالی یک خواهشی دارم، در آثار شما خیلی این را دیدم - افراد دیگر هم قبل از شما آوردند - که گفتید امامت رسول اکرم را مردم دادند!!

شما یک روایت بیان بفرمایید مثلاً در «کتب اربعه»، «بحار»، «صاحح سته»، «مسانید اهل سنت» که بگوید پیغمبر فرمود آی مردم شما من را امام قرار بدهید! اگر من امام و مسئول شدم این امامت را شما به من دادید! یک روایت از ائمه بیاورید ما قبول می‌کنیم که بگویند رسول اکرم، امامت خودش را از مردم گرفته است.

اگر از مردم گرفته، پس این که می‌گوید:

«مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ وَ مَنْ كُنْتُ إِمَامَهُ فَعَلِيٌّ إِمَامُهُ»

عیون أخبار الرضا (علیه السلام)؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، مصحح: لا جوردی، مهدی، ناشر: نشر جهان، ج ۲، ص ۶۴

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۶، ص ۳۶۵

در موارد متعدد این روایت آمده «امالی شیخ صدوق»، «عیون اخبار الرضا» این عبارت است شما سرچ بنزید «مَنْ كُنْتُ إِمَامَهُ فَعَلِيٌّ إِمَامُهُ» اگر مردم به پیغمبر امامت داده‌اند چگونه پیغمبر امامتی که انتخابی بود را به حضرت امیر می‌دهد؟

اضافه بر آن، حداقل این روایاتی که ما داریم در مصادر متعدد شیعه و سنی است، من از عزیزان حاضر در محفل و هم از جناب آقای «عابدینی» تقاضا دارم، شما که روایتی نیاوردید بر این که پیغمبر فرموده باشد امامت و مسئولیت سیاسی من را مردم به من دادند، فقط یک استحسان عقلی است و این استحسان هم هیچ ارزشی

ندارد. چون بدون پشتوانه قرآنی است و قرآن هم برخلاف این است. چون قرآن می فرماید: (جَعَلْنَاكَ حَلِيفَةً،

جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ)

حضرت موسی می گوید:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي)

و وزیری از خاندانم برای من قرار ده...

سوره طه (۲۰): آیه ۲۹

نمی گوید من می خواهم معین کنم. یا آی مردم شما معین کنید. شما ببینید این کتاب «ثقات ابن حبان» است

که از دیدگاه آقایان اهل سنت، کل روایت و مطلبش مورد تأییدشان است پیغمبر به «قبیله بنی عامر» می رود که

قبیله قوی بودند. آن ها را به رسالت دعوت می کند آن ها گفتند که:

«إِنْ اتَّبَعْنَاكَ وَصَدَقْنَاكَ فَنُصِرَكَ اللَّهُ ثُمَّ أَظْهَرَكَ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ خَالَفَكَ أَيْكُونُ لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ»

اگر ما تو را یاری کردیم، آیا امر خلافت و امامت بعد از تو به ما می رسد؟

«الأمر» را چه معنا می کنیم؟ «أَيْكُونُ لَنَا الْأَمْرُ» یعنی ما مسائل حیض و نفاس - که البته شما از این الفاظ

خوش تان نمی آید - یا مسائل شکایات و سهویات برای مردم بگوئیم؟ مسائل غسل و فطره و امثال این را برای

مردم بگوئیم!؟

معنی «أَيْكُونُ لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ» چیست؟ پیغمبر چه جواب می دهد؟ می گوید:

«الأمر إلى الله يضعه حيث يشاء»

بعد این قبیله می گوید:

«أنهدف نحورنا للعرب دونك»

ما گردن مان را در برابر شمشیر عرب قرار بدهیم!

«فإذا ظهرت كان الأمر في غيرنا»

بعد می گوید:

«لا حاجة لنا في هذا»

ما احتیاجی نداریم که بیاییم از تو دفاع بکنیم!

الثقات؛ اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي الوفاة: ۳۵۴، دار النشر: دار

الفکر - ۱۳۹۵ - ۱۹۷۵، الطبعة: الأولى، تحقیق: السيد شرف الدين أحمد، ج ۱، ص ۸۹

یا در نمونه ای دیگر که این را آقای «ذهبی» با این که خودش یک آدمی است که به تعبیر شاگردش آقای

«سخاوی» که می گوید در استاد ما یک رشته ای از ناصبی گری بوده؛ ایشان در «تاریخ اسلام» نقل می کند که

«بنی عامر صعصعه» می گویند: ای پیغمبر! اگر چنانچه به تو ایمان بیاوریم و وضع تو تغییر بکند، «أیکون لنا الأمر

من بعدك؟» پیغمبر فرمود:

«الأمر إلى الله يضعه حيث يشاء»

فرمود: امر خلافت بعد از من، دست من نیست دست خدای عالم است!

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام؛ اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی
الوفاة: ۷۴۸هـ، دار النشر: دار الكتاب العربي - لبنان / بیروت - ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م، الطبعة: الأولى،
تحقیق: د. عمر عبد السلام تدمری، ج ۱، ص ۲۸۶

«عامر بن طفیل» همین تعبیر را دارد:

«یا محمد مالی إن أسلمت؟ فقال: (لك ما للمسلمین وعلیک ما علی المسلمین)»

ما امتیازی برای شما «عامر ابن طفیل» نداریم هر حقوقی مسلمانها دارند شما هم دارید.

«قال: أتجعل لی الأمر من بعدك»

آیا امر خلافت بعد از تو و حکومتداری به ما هم می‌رسد؟

عبارت «الأمر من بعدك» چیست؟ بعد فرمود:

«لیس ذاك إلی إنما ذاك إلی الله یجعله حیث یشاء»

الجامع لأحكام القرآن؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاری القرطبی الوفاة: ۶۷۱، دار

النشر: دار الشعب - القاهرة، ج ۹، ص ۲۹۷

در قضیه «هوذه» که یک آدم توانمند و شاعری بود که با شعرش قبائلی را تحریک می‌کرد و به کوچه و خیابان

می‌آورد. می‌گوید یا رسول الله اگر چنانچه این شخص ایمان بیاورد افراد زیادی به تو ایمان خواهند آورد.

برگشت گفت:

«فاجعل لی بعض الأمر أتبعك»

یک جای مسئولیتی به من بده من هم بیایم!

فرمود:

«لو سألني سيابة من الأرض ما فعلت»

حتی اگر یک خار و خاشک زمین هم از من بخواهی به تو نمی‌دهم!

الطبقات الكبرى؛ اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري، دار النشر: دار صادر

- بيروت؛ ج ١، ص ٢٦٢

اگر تشخیص می‌دهد من پیغمبر هستم بیاید ایمان بیاورد؛

«ما للمسلمين له، ما على المسلمين عليه»

این‌ها یکی دو روایت نیست! «مسيلمه کذاب» با آن دبدبه و کبکهاش می‌گوید: یا رسول الله اگر من مسلمان

بشوم و از تو تبعیت کنم آیا:

«جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِي»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦ ، دار

النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا،

ج ٣، ص ١٣٢٥، ح ٣٤٢٤

این امر، چه امری است؟ بیان کردن احکام است یا تبیین است؟ اصلاً آن‌ها در این فازها نبودند. حضرت فرمود

اگر «مسيلمه» این تکه چوب خرما را از من بخواهد به او نمی‌دهم می‌خواهد ایمان بیاورد یا ایمان نیاورد.

ما در این زمینه روایات متعدد داریم بر این که بحث امامت، امر الهی است و ربطی به امر انتخابی ندارد. این مطالب را یک سری آقایانی آوردند برای این که با فرهنگ غربی آشنا بشوند می گویند امامت، انتخابی و امثال اینها است.

مجری:

حاج آقا! ده ثانیه بیشتر صحبت کردید در نوبت بعدی کم خواهد شد! خدمت شما هستیم استاد عابدینی بفرمایید.

استاد عابدینی:

یک سری مطالب است که خیلی وقت می خواهد تا یکی یکی توضیح بدهم که مشکلی پیش نیاید. در مورد بررسی سندی، روایات باید بررسی سندی بشود. عرض کردم که اینها را نوشته می شده و استاد بر شاگرد می خوانده اما کتابهای دیگر چنین ویژگی را ندارد؛ یعنی استاد بر شاگرد نمی خوانده است بلکه یک کتابی بوده و دیگری از رویش می نوشته!

بعضی وقتها هم دخالتها و یا هوی نفس و یا حکومتها، باعث می شد که کم و زیادش می کردند. گفتم راه علاج مان این است که اول قرآن را بفهمیم، بعداً روایتهای مطابق به آن را بگیریم. وقتی دو دسته از روایتهای تعارض کرد باید خوبها و آنهایی که با قرآن مطابق است را بگیریم.

مسئله «نصب» و «منقصت» که من عرض کردم، یک مسئله عرفی است. خدا مرحوم «شیخ جواد تبریزی» را رحمت کند، به ایشان گفتند: از کسی اجازه اجتهاد دارید؟ گفت: بیا به درس بین مجتهد هستم یا نه؟

یک کسی که توان ندارد و مدام می گوید من منصوب فلانی هستم؛ فلانی به من مجتهد گفته و... یعنی از دیگری می خواهد مایه بگذارد، این امر عرفی و امر عقلانی است که دیگر دلیل نمی خواهد.

«بنی‌امیه» چون یک انسان‌های فاسد و فاسقی بودند، می‌خواستند فسق و فجور انجام بدهند و کسی به آن‌ها چیزی نگوید، می‌گفتند ما خلیفه رسول الله هستیم! «منصور دوانیقی» می‌خواست مخالف و شاتم و فحش دهنده خودش را بکشد، می‌بیند چاره‌ای ندارد، لذا اول می‌آید برای پیامبر درست می‌کند که «ساب النبی» باید کشته بشود! تا بعداً بگوید من هم خلیفه نبی یا من هم خلیفه الله هستم و بتواند مخالف خودش را بکشد والا پیامبر ساب خودش را هیچ وقت در زمان خودش نکشتند با آن مهربانی که داشتند!

پس این‌که می‌گوییم دیگران از نصب استفاده کردند، لازم نیست که طرف بیاید بگوید مرا پیامبر نصب کرد، همین که مسئله «ساب النبی» را مطرح می‌کند و «ساب النبی» را می‌کشد، این برای این است که می‌خواهد «ساب الخلیفه» را بکشد!! من این را در یک مقاله‌ای نوشتم که «الإجتهد والتجدید» چاپ شده بحث کشتن «ساب النبی» و امثال این!

اما حضرت علی، این‌که می‌گوییم ایشان از «نصب» استفاده بکند، نه استفاده گفتنی و لفظی که در یک جلسه‌ای بگوید مرا «نصبت رسول الله»؛ یا مثلاً شاهد باشید یا شهادت بدهید «أشهدکم، أنشدکم» آیا نبودید آن‌جا من را نصب کرد؟

این عبارت را که حضرت در زمان خلافت عثمان و امثالش مطرح می‌کند، می‌خواهد بگوید حق با من است، اما این‌که یک جایی کاری بکند که خلاف عرف و عقل و شرع باشد و بگوید من را رسول الله را نصب کرد پس گوش بدهید؛ مثل آن افرادی که از طرف پیامبر در جنگی رفتند و فرمانده آتشی برپا کرد و گفت: از روی آتش پپرید! گفتند: این چه کاری است؟ گفت: من را پیامبر نصب کرده است پس باید به حرفم گوش بدهید!

من حرفم این است که می‌گوییم افرادی دنبال نصب می‌گردند که می‌خواهند کار خلاف عقل و عرف و شرع انجام بدهند، کسانی که کارشان خلاف عقل، عرف و فطرت نیست، استناد نمی‌خواهد، کاری است که عرف

می‌پذیرد. آن وقت می‌گوییم حضرت علی نیازی نداشت بگوید کسی من را نصب کرد چرا که می‌گوید عملکرد مرا ببینید، کدام کار من خلاف است؟

اگر کاری می‌کنم برایتان توضیح می‌دهم، تعبدی در کار نیست! اگر جنگ می‌کنم توضیح می‌دهم، صلح می‌کنم توضیح می‌دهم، هر کاری می‌کنم توضیح می‌دهم! تعبد نمی‌خواهد؛ اما دیگری که یک کاری می‌کند که این کار را نمی‌تواند توجیه کند، می‌گوید من را پیامبر نصب کرده و شما باید گوش بدهید!

پس این‌که داریم می‌گوییم حضرت علی از نصب استفاده نکرد، نه یعنی جایی این کلمه را به کار نبرده؛ بلکه یعنی با این کلمه «نصب» استفاده سیاسی و حکومتی نکرده است.

اما ادله فراوانی که شما آوردید که «الامر الی الله، یضعه حیث یشاء» و امثال این‌ها، بحث‌مان همین است؛ شما در کلمات‌تان زیاد استفاده کردید که مثلاً مردم امامت را به پیامبر دادند!! بحث‌مان سر امامت نبود که مردم دادند!

جناب حاج آقای «قزوینی» همین اشتباه را مدام دیگران می‌کنند و آن‌ها امامت، خلافت، سیاست همه را یکی می‌گیرند؛ نه، امامت حضرت علی را مردم ندادند، بحث ما در حاکمیت است. امامت رسول الله را مردم ندادند، حاکمیت رسول الله را، حکومت را، ملک را، کدخدائی را، رهبری در جنگ و صلح و این چیزها را مردم به پیامبر دادند.

امامت معنوی پیامبر، همان نبوت و رسالتش است که آن را خدا داده؛ امامت حضرت علی بُعد هدایتش را خدا داده. البته "خدا داده" را هم گفتیم اعتباری نیست که یک کاغذ بنویسد بگوید: «نصبته»!! خدا پیامبر را چطوری نصب کرده؟! قدرت و معجزه داده؛ عیسی و موسی (علیهم السلام) را چطوری نصب کرد؟ معجزه داد؛ آن معجزه، نصب است. حضرت علی را فهم داده، حضرت می‌گوید:

«إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَ لِسَانًا سَوِيًّا»

مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ نویسنده: ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن

علی، محقق / مصحح: ندارد ناشر: علامه، ج ۲؛ ص ۴۳

همان قلبِ عقول، همان که عقل دارد و عقلش از همه صحابه به مراتب بالاتر است؛ بارها من این را گفتم شما حتماً سرچ کردید در مطالب من دیدید، وقتی بین اهل سنت و شیعه بحث است، من می‌گویم همه اهل سنت هر چه کلام خوب دارند، از خودشان و بزرگان‌شان بیاورند؛ ما هم «نهج البلاغه» را می‌آوریم، کلمات قصار «نهج البلاغه» را می‌آوریم.

ما این را می‌گوییم «امام»! این امام است و این کلامش، آن مهربانی‌اش، آن حکومتش که در همه این‌ها بهترین است؛ آن وقت می‌گوییم این جنبه علمی‌اش که علم یاد بدهد، مهربانی بکند، خادم مردم باشد، دوستدار مردم باشد، این‌ها را خدا داده است. و در مسئله حکومت، لیاقتش را دارد و بهترین حاکم هم اوست، اما حکومت را باید مردم بدهند.

شما هم وقتی که این الفاظ را به کار می‌برید، «حکومت»، «وصایت»، و «امامت»، سخت‌تان است که تفکیک

بکنید؛ پس من نه وهابی هستم که شما مدام کلمه وهابی را به کار می‌برید، و می‌گوئید وهابی فلان گفته! من

نه حرف هیچ وهابی را قبول دارم و نه حرف هیچ شیعه‌ای را؛ خودم می‌بینم چه تحلیل می‌کنم!!

به همین جهت اول جلسه گفتم: دوستانی که در جلسه می‌آیند، حرف‌های من به عهده آن‌ها نیست؛ یعنی یک کسی به آن‌ها نگوید چون تو شاگرد «عابدینی» بودی، پس این حرف را قبول داری! نه، قبول ندارد. من دارم تحلیل خودم را می‌گویم. شما می‌فرمایید که «شیخ مفید» فلان گفته، «شیخ صدوق» فلان گفته، «ذهبی» فلان گفته، همه آن‌ها هر حرفی زدند حرف خودشان است!!

من دارم حرف خودم را می‌زنم؛ خوب بود که یک جایی فرمودید: "شما یک حرفی زدی که هیچ سنی هم نزده" این حرف شما قبول است؛ حرف‌های من فکر خودم است، فکر کردم این طوری اسلام را می‌فهمم. چرا؟ بالاخره به خاطر شرایطی که قبل از انقلاب داشتم و دانشجو بودم، رشته فیزیک بودم، بعد با علوم مختلف آشنا شدم و همین‌طور که با ادبیات آشنا شدم، کنارش تفسیر و فلسفه هم بوده است.

داخل و خارج بودم و فکرم فرق می‌کند! افکار من این‌ها است، به من نسبت بدهید که کسی دیگری در کتابش فلان چیز را نوشته، من کاری ندارم؛ موافق من است کاری ندارم، مخالف من است کاری ندارم، این افکار هر جایش اشتباه است بفرمایید تا قدم قدم جلو برویم؛ ممکن است این جلسه نشود و شما بفرمایید در این جلسه، از این جهت آمادگی نبوده و من فقط می‌خواستم روایت‌ها را بگویم، چشم!

شما هر جلسه‌ای خواستید، بنده در خدمت شما هستم. در حضور جمع باشد در غیر حضور جمع باشد؛ در «اصفهان»، «قم»، «قزوین»، هر جا باشد من هستم چون بحث علمی می‌کنم! چون همه این‌ها بحث است.

چون دادگاه اجازه نمی‌داد، ولی الآن هر کجا باشد من می‌آیم. هر جایی بحث علمی باشد من هستم. شما خوب راهی را باز کردید. خدا خیرتان بدهد که در این زمانه‌ای که این طوری شده؛ بالاخره یک وقتی اول انقلاب می‌گفتند معلم‌ها باید «کمونیست» درس بدهند.

در اول انقلاب در رادیو و تلویزیون آقای «بهشتی» با «کیانوری» بحث می‌کردند؛ الان دایره تنگ و تنگ شد، دو تا شیعه‌ی معتقد به امام، حالا اجازه دارند با هم بحث کنند!! خوب بحثی است خدا را شکر که نوشته‌های «عابدینی» تحلیل بشود؛ آن جایی که باید کلمه‌اش عوض بشود، عوض می‌کنیم؛ آن جایی که مطلب کلاً غلط است، مطلب درست می‌شود.

اما می‌بینم تا حالا هر چه من می‌گویم، شما هنوز این چند تا کلمه را که من تفکیک کردم و چند بار هم گفتم، شما هنوز در ذهنتون قاطی است! یا نمی‌دانم لفظ را اشتباه به کار می‌برید؛ از بس که لفظ «امامت»، «حکومت»، و یا «امر» را یکی می‌دانید.

نه، من درباره «امر» گفتم: امرشان به عهده خودشان است. حالا آیا "به عهده خودشان است" با این که خدا فرمود: **(إِنَّ اللَّهَ يَضَعُ حَيْثُ يَشَاءُ)**؛ منافات دارد؟ نه، منافات ندارد. مثل این که فرمود: **(آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ)**؛ که برای دو نفر بود و درباره پیامبر و «نمرود» به کار رفت.

یک جا را مثلاً خدا بدهد، یک جا را نه، مردم بدهند! اما چون سر سلسله امور به دست خدا است، خدا به خودش نسبت می‌دهد؛ پس یک جایی مستقیم به خدا منسوب است و یک جایی غیر مستقیم، و همه امور عالم دست خدا است.

پس اگر بگوییم خدا به «نمرود» ملک داد، غلط نگفتیم؛ اما نه یعنی خدا حکومت و ظلم‌های او را هم تأیید می‌کند نه، امور عالم کلاً به دست خدا است، چون او علت العلل است. نسبت به «داود» هم که دارد: **(آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ)**؛ بله، هر کاری «داود» کرد خدا قبول دارد! این دو تا با هم فرق می‌کند، اگر چه لفظش با هم یکی است.

پس این کلمه «الامر» که شما مدام تمسک کردید، بله، من قبول دارم که امر دست خدا است. یعنی همه عالم به دست خدا است؛ اما آیا امر حکومت را خدا از پشت لوح محفوظ می‌فرماید که من علی را نصب کردم؟ یا نه، حضرت علی را برای امامت نصب می‌کند؛ اما امر، امر مردم است. آن وقت جهت مردم چگونه بوده و آنها چطوری رفتند؛ اگر با عقل‌شان خوب رفتند حضرت علی می‌گوید بارک الله! و اگر اشتباه رفتند و دیگری را انتخاب کردند نه بارک الله! اما هر دوی آنها به دست خدا است و با «حیث یشاء» جور در می‌آید.

مجری:

جناب آقای عابدینی سی و پنج ثانیه بیشتر صحبت کردید! حاج آقای قزوینی بفرمائید.

استاد حسینی قزوینی:

جناب آقای «عابدینی» بزرگوار! بنده از حضرتعالی خواهش کردم یک روایت بیاورید ولو ضعیف، که رسول اکرم،

یا ائمه گفته باشند حکومت ما - امامت نه، خلافت نه، وصایت نه - از ناحیه مردم است و مردم هستند که ما را

حاکم کردند. اگر مردم ما را حاکم نکنند حکومت ما غیر شرعی است! مشروعیت حکومت ما از ناحیه مردم

است.

حضرتعالی یک استدلالی کردید که - من عذر می‌خواهم - اصلاً با موقعیت علمی حضرتعالی که هیچ، با

موقعیت یک فردی که تازه الفبای مقدمات هم خوانده باشد تناسب ندارد و این‌طور استدلال نمی‌کند.

می‌فرمایید: "چون این‌ها می‌گفتند «سابُ النبی» را باید کشت، از این ما استفاده می‌کنیم که «ساب الخلیفه» را

هم باید کشت" آخر این ریسمان به آسمان چه ربطی دارد؟ شما ببینید این آقایان در رابطه با خلافت

بحث‌هایشان یک بحث‌های خیلی عجیب و غریب است!

روز اولی که «معاویه» می‌آید خلافت را - یا به قول شما حکومت را - به دست می‌گیرد می‌گوید:

«الأرض لله وأنا خليفة الله»

مروج الذهب؛ اسم المؤلف: أبو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودي (المتوفى: ۳۴۶هـ) الوفاة:

۳۴۶، ج ۱، ص ۳۶۷

نمی‌گوید «انا خليفة النبی»! من ندیدم یک جا «معاویه» بگوید من «خليفة النبی» هستم. این روایت در کتاب

«انساب الأشراف بلاذری» و «جمهرة خطب العرب» نوشته «احمد زکی صفوت» که از نویسندگان مورد اعتماد

اهل سنت است نیز نقل شده است.

در منابع شیعه هم «امالی شیخ طوسی» همین‌طور نقل می‌کند که «معاویه» می‌گوید: من خلیفه الله هستم. در نامه‌ای که «حجاج» به «عبدالملک» می‌نویسد، بنابر نقل «عقد الفرید» جلد ۲، صفحه ۱۸۶ و «البداية والنهاية» جلد ۲، صفحه ۱۳۷ می‌گوید:

«إِنَّ خَلِيفَةَ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْ رَسُولِهِ إِلَيْهِمْ، وَكَذَلِكَ الْخُلَفَاءُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَى مَنْزِلَةً مِنَ الْمُرْسَلِينَ»

العقد الفريد؛ اسم المؤلف: احمد بن محمد بن عبد ربه الأندلسي الوفاة: ۳۲۸هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹م، الطبعة: الثالثة، ج ۲، ص ۱۸۶

دیدگاه «بنی امیه» این است! «ابن قتیبہ دینوری» در «الأخبار الطوال» نقل می‌کند که «هشام» می‌گوید: من «خلیفه الله» هستم، نه «خلیفه النبی»!

«ابو الفرج اصفهانی» در «اغانی» از قول «خالد بن عبد الله» سوالی را نقل می‌کند:

«أَيُّمَا أَكْرَمٍ عِنْدَكُمْ عَلَى الرَّجُلِ رَسُولُهُ فِي حَاجَتِهِ أَوْ خَلِيفَتُهُ فِي أَهْلِهِ يَعْرُضُ بِأَنْ هَشَامًا خَيْرٌ مِنَ النَّبِيِّ»

الأغاني؛ اسم المؤلف: أبو الفرج الأصبهاني الوفاة: ۳۵۶هـ، دار النشر: دار الفكر للطباعة والنشر - لبنان، تحقيق: علي مهنا وسمير جابر، ج ۲۲، ص ۲۴

ببینید می‌گوید: «هشام» از پیغمبر بالاتر است! اینها یکی دو روایت نیست، دهها روایت داریم که اصلاً «بنی امیه» خودشان را فوق پیغمبر می‌دانستند. بنده یک جا ندیدم بگوید مثلاً «بنی امیه» آمدند نصب را برای خودشان مطرح کردند تا اعمال خودشان را توجیح کنند. یا مثلاً از «السابُّ النبی» به نفع خودشان استفاده کنند. اصلاً این‌ها کاری به این قضایا نداشتند!

شما می‌فرمایید بنی امیه نصب را برای علی مطرح کردند تا بیایند برای خودشان تعمیم بدهند؛ در حالیکه روز اولی که «بنی امیه» روی کار می‌آید دستور می‌دهد علی را بالای منبر سب بکنند؛ شما مراجعه بفرمایید در «صحیح مسلم» حدیث ۲۴۰۵، «معاویه» به مردم دستور می‌دهد که بر بالای منبر علی را لعن و سب بکنید؛ تا جایی که وقتی «عمر بن عبدالعزیز» سب علی را بر می‌دارد، مردم از گوشه و کنار فریاد می‌کنند:

«قد ترکت السنه، قد ترکت السنه»

می‌گویند: آقای «عمر»! تو سنت پیغمبر را ترک کردی؛ یعنی سب علی سنت شده بود! آن وقت «بنی امیه» بیایند نصب امامت را برای امیرالمؤمنین تثبیت کنند که بعد از این به این طرف بیایند!؟

حضرتعالی در مورد بحث «الامر» نکاتی را فرمودید که من باز هم از حضرتعالی تقاضا دارم دو سه تا روایتی در این زمینه ولو روایت ضعیف هم باشد بیان کنید. می‌گوییم سه چهار تا روایت ضعیف، برای اینکه همدیگر را تقویت کنند که یک جا امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) فرموده باشد که من، امامتم را از مردم گرفتم. بلکه این قضیه به عکس است.

در «نهج البلاغه» مواردی متعددی وجود دارد؛ شما چون اسم «نهج البلاغه» را آوردید من سراغش رفتم. حضرت در خطبه ۲ می‌فرماید:

«لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَساسُ الدِّينِ وَ

عِمَادُ اليَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي»

تا آن جایی که می‌گوید:

«وَ لَهُمْ خِصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ»

امیرالمؤمنین این خطبه را چه موقع فرمود؟ آن وقتی که خلیفه شد. لذا می‌فرماید:

«الآن إذ رجع الحق إلى أهله و نُقِلَ إلى مُتَّقِلِهِ»

الان حق به حق دار رسید!

نهج البلاغة (للصباحي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۷، خطبه ۲

ما سؤال می کنیم که الان چه چیزی به علی رسیده؟ بیان احکام؟ حضرت در زمان خلفاء هم که احکام بیان

می کرد؛ این که به امیرالمؤمنین الان رسیده، همین حکومت است؛ لذا می گوید الان حق مسلم من به من رسید:

«و نُقِلَ إلى مُتَّقِلِهِ»!

حضرت در جای دیگری می فرماید:

«أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا»

حضرت می فرماید: آن های که در حق ما دروغ گفتند خودشان را خلیفه پیغمبر و جانشین پیغمبر معرفی کردند

و در حق ما ظلم کردند!

«إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَضِلُّ عَلَى سَوَاهِمٍ وَ لَا تَضِلُّ الْوَلَاةُ مِنْ

غَيْرِهِمْ»

نهج البلاغة (للصباحي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۲۰۱

این کلمه «ولات» به چه معنا است؟ ولات یعنی دوست؟ امیرالمؤمنین شاید بیش از ۵۰ تا خطبه دارد، که در آنها

به صراحت مسئله خلافت خود را مطرح می کند.

آقای «حسن عبدالله» کتابی دارد به نام «المناظرات فی الإمامه» که در مقدمه‌اش نزدیک ۳۰ تا روایت از امیرالمؤمنین می‌آورد که حضرت صراحت دارد خلافت مال من است، حکومت مال من است و حق من را غصب کردند! آیا حق علی را غصب کردند یعنی حق مسئله گویی را غصب کردند؟ یا شما ببینید حضرت می‌فرماید:

«أَمَّا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانٌ [ابْنُ أَبِي فُحَافَةَ] وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»

نهج البلاغه (للسبحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۸

آیا «محل القطب» مسئله بیان احکام است؟ یا در عبارت دیگر حضرت می‌فرماید:

«لَا يَفْتَضُونَ أَثَرَ نَبِيِّ وَ لَا يَفْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ»

نهج البلاغه (للسبحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۱۲۱ خطبه ۸۷

حضرت می‌فرماید: آیا اینها در عمل، امام بودند؟! باز می‌گویند:

«فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَذْفُوعاً عَنِ حَقِّي مُسْتَأْتِراً عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ»

روزی که پیغمبر قبض شد از دنیا رفت حق مسلم من غصب شده!

نهج البلاغه (للسبحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۵۳

جناب آقای عابدینی! چه چیز حضرت غصب شد؟ آیا امامت معنوی اش غصب شد؟ ولایت معنوی اش غصب

شد؟ یا نه، همین حکومت ظاهری که مخصوص امیرالمؤمنین بود غصب شد؟ حضرت فرمود:

«أَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي»

این‌ها آن امری که خاص من بود از من گرفتند!

«قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ»

یا می‌خواهی صبر کن یا نه می‌خواهی از غصه بمیر

نهج البلاغة (للصبي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۲۴۶

در جای دیگر دارد که فرمود اینها گفتند:

«فَاصْبِرْ مَعْمُومًا أَوْ مَتَّئِسًا»

نهج البلاغة (للصبي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۳۳۶

جناب آقای «عابدینی»! آیا این بحث امامت معنوی است؟ می‌گویید یا صبر کن یا بمیر!؟

«وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ غَيْرِي»

نهج البلاغة (للصبي صالح): نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۳۳۶

تمام این عبارت‌هایی که حضرت امیر (سلام الله علیه) در نامه ۶۲ «نهج البلاغه» و... دارد همه صراحت دارد بر

این‌که حضرت می‌گوید: این‌ها حق مسلم من را غصب کردند.

حضرت امیر بنابر نقل «صحيح بخارى» به ابوبکر می‌فرماید:

«وَلِكَيْتُمْ أَشْتَبِدْتُمْ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ»

تو در حق ما استبداد کردی!

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار

النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا،

ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۳۹۹۸

آیا این "استبداد کردی"، یعنی حق معنوی ما را گرفتی؟

نکته پایانی این بخش اینکه حضرتعالی فرمودید که ما باید بررسی سندی کنیم و شرط استناد به روایت، بررسی سند است؛ اجازه بدهید در این مورد نکاتی را خدمت شما عرض کنم.

شما در حالی معتقد به بررسی سندی روایات هستید که در کتاب «مصیبت‌های آینده شیعیان» صفحه ۳۹۹ به روایت ضعیف «ابن بابویه» به نقل از «ابو بصیر» استناد کردید. و نیز در کتاب «تجلی اعظم» صفحه ۵۳-۵۷-۶۶-۷۲-۸۰-۸۱-۸۵-۸۶ روایتی را از «مستدرک» آوردید بدون این‌که بررسی سندی بفرمایید!

همچنین در «تجلی اعظم» صفحه ۵۷ در رابطه با این‌که عمر گفت: "من در نبوت تو شک کردم" شما این را بررسی سندی نکردید و جالب است که این را دلیل آوردید بر اینکه پیغمبر به مردم اجازه داده بودند که حتی خود پیغمبر را زیر سوال ببرند!!

باز در همان کتاب «تجلی اعظم» صفحه ۷۲ عبارتی دارید که وقتی من این عبارت شما را خواندم، والله قلبم به درد آمد! نوشتید: پیغمبر به «صفیه» می‌گوید: «صفیه!» اگر ما در «خیبر» پدر و برادرت را کشتیم، از تو معذرت

می‌خواهم، و عذرخواهی می‌کنم. این‌ها چون به من فحش داده بودند، من هم دستور دادم آنها را کشتند!!

«إني أعتذر إليك يا صفية مما صنعت بقومك إنهم قالوا لي كذا وكذا»

مسند أبي يعلى؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن المثنى أبو يعلى الموصلي التميمي الوفاة: ٣٠٧، دار

النشر: دار المأمون للتراث - دمشق - ١٤٠٤ - ١٩٨٤، الطبعة: الأولى، تحقيق: حسين سليم أسد، ج

١٣، ص ٣٨، ح ٧١٢٠

آیا واقعاً پیغمبر از این کاری که کرده - نستجیر بالله - عذرخواهی کرد؟ این را هم شما رفتید از «متقی هندی»

نقل کردید، بدون این که بررسی سندی بشود!

این ها به نظر من - عذر می خواهم - یک کفریاتی است که ما داریم به پیغمبر نسبت می دهیم. اگر مردم بفهمند

پیغمبر از کشت و کشتاری که در «خیبر» بوده، عذرخواهی کرده، دیگر برای ما چه می ماند؟

مجری:

با توجه به این که اذان ظهر «اصفهان» نزدیک است و این وقت تقریباً آخرین وقت می شود، از حضرتعالی - جناب آقای عابدین - درخواست می کنیم که جمع بندی بفرمایید و مدت صحبت تان هم با توجه به این که در وقت قبلی ۲۵ ثانیه بیشتر صحبت کرده بودید، ۹ دقیقه و ۳۵ ثانیه است.

استاد عابدینی:

تشکر می کنم از شما و جناب حاج آقای «قزوینی»! شما بارها از من روایت می خواهید و من هر بار روایت را نقل می کنم و شما دوباره تکرار می فرمایید. ببینید پیامبر اکرم در «مدینه» که وارد شد در «جنگ بدر» چرا از مردم «مدینه» می خواهد که تأییدش بکنند که بیرون جنگ بکند یا نه؟ این یعنی مسلم بوده است که آنان پیامبر را در «مدینه» حفظ می کنند و کاری به حکومتش ندارند.

حضرت هیچ وقت نمی گوید من حاکم من الله هستم و شما باید به حرف من گوش بدهید. این یک روایت!

روایت دیگر «جنگ احد» است که در آنجا حضرت باید می گفت: من پیامبر هستم و می گویم در شهر بمانیم، یا

در بیرون شهر بجنگیم، و شما باید ساکت بشوید؛ نه، حضرت می گوید: مردم! شما چه می خواهید؟ مردم هر چه می خواهند، حضرت انجام می دهد، بعد هم چیزی نمی گوید!!

و مهم تر در «جنگ خندق»، که پیامبر اکرم وقتی فهمید عرب ها پشت به پشت هم کردند و دید قبیله «غطفان» پولی هستند و برای پول آمدند، کسانی را پیش سران قبیله «غطفان» فرستاد و ملاقاتی انجام شد و به آن ها فرمود: ثلث خرمای «مدینه» را به شما می دهم که بر گردید. آن ها هم خوشحال شدند!!

در تاریخ است که پیامبر «سعد بن عباد» و «سعد بن معاذ»؛ این دو تا رئیس را خواست و گفت: من دارم چنین قراری را می نویسم، نظرتان چیست؟ گفتند:

«امرٌ من الله او امرٌ من نفسک او امر تفعله لنا؟»

اگر خدا به تو گفته، چشم! ولی اگر خودت می خواهی انجام بدهی و با آن ها مثلاً خویشی قومی داری، بحث فرق می کند. فرمود: نه، من دیدم عرب پشت به پشت هم کردند و گرنه چیزی به آن ها نمی دهم!

سؤال من این است که چرا پیامبر می آید و اجازه می گیرد؟ اگر پیامبر، همه چیزش حتی امور حکومتش، الهی است، چرا از مردم اجازه می گیرد؟ مگر برای نمازش اجازه می گیرد که چطوری نماز بخواند؟ نه، بلکه می گوید:

«صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»

بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق/ مصحح: جمعی از محققان، ج ۸۲، ص ۲۷۹، باب ۲۴ التهشيد

واحكامه

یا در مورد حج می گوید:

«خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكُكُمْ»

نهج الحق و كشف الصدق، نویسنده: علامه حلی، حسن بن یوسف، محقق / مصحح: ندارد، ناشر: دار

الكتاب اللبناني، ص ۴۱

اما این جا را می آید از مردم می پرسد؛ پس معلوم است که این جا امر، امر مردم است. باید مردم نظر بدهند. که مثلاً بیرون بجنگند یا در شهر؟ خرما به «غطفان» بدهند یا ندهند؟ این اموری که مال مردم است، پیامبر اینگونه برخورد می کند.

شما مدام دلیل می خواهید، بفرمائید این هم دلیل! پیامبر فرمود: «ایها الناس امرکم الیکم»؛ این را در عمل نشان داده است. در عمل هر جا که امر مردم بوده به مردم واگذار کرده؛ مگر این که خود مردم، اختیار به پیامبر دادند. مثل «بدر» و...

من در جزوه ام آدرسش را هم دادم؛ «بررسی منشأ مشروعیت حکومت ولائی، با توجه به حکومت پیامبر»؛ در جلد ۲ «مجموع آثار امام خمینی و حکومت اسلامی» چاپ شده است؛ این راجع به روایت!

اما بحث هایی که می فرمایید که حضرت فرمود:

«أَنْ مَخَلِّي مِنْهَا مَخْلُ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»

نهج البلاغة (للصباحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۸

یا امثال این ها، این را که من منکر نیستم! بارها گفتم: حق حضرت علی بود که به حکومت برسد، چون لایق ترین فرد بود. این را از اول گفتم؛ ولی گفتم حکومت دو پایه می خواهد: یکی این که شخص لیاقت داشته باشد. دوم:

مردم قبول بکنند. چون حکومت مال مردم و حق مردم است. این دو تا را باید جدا کنیم.

در امور دینی، پیامبر وحی را می گیرد و به مردم ابلاغ می کند:

(وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)

و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد

سوره بقره (۲): آیه ۱۲۹

«بیین للناس» نظر خدا را؛ حضرت نسبت به احکام الهی مقام تبیین دارد. اما نسبت به احکام سیاسی که مال مردم است تا آن جایی حق دارد که مردم به او حق دادند. که مردم البته تند تند حقها را دادند.

اما حالا حضرت علی که این همه این جا می فرماید: "حق من، حق من؛" بله، یعنی من لیاقت ذاتی برای این کار را دارم. من از همه شما برای این کار سزاوارتر هستم. از لحاظ دانایی بله، از لحاظ سابقه در اسلام بله، از لحاظ تخصص بله، از لحاظ این که دنبال پیامبر بودم بله! اما حکومت یک چیز دیگر هم می خواهد، و آن اینکه شما باید من را قبول کنید و به من رأی بدهید!

حضرت نسبت به خلیفه اول و دوم می گوید خودشان می دانستند من باید انتخاب بشوم، ولی خودشان را جلو انداختند به خاطر مقام طلبی شان. خلیفه اول و دوم و دیگران بد کاری کردند، من به امر سزاوارتر بودم. این حرف درست است و همه این کلمات از خطبه هایی که بیان کردید، قبول است!

اما جمله "حق من است"، غیر از این است که بگوید: "خدا من را منصوب کرد." جناب آقای «قزوینی»! مثلاً یک جایی در «قم» دارند درس می دهند، مثلاً درس سند شناسی! یک کسی را آن جا برای تدریس می برند که به مراتب از شما ضعیف تر است. شما می فرمایید: حق من است، من کار کردم، من باید بروم سند شناسی درس بدهم، نه دیگری؛ این جمله "حق من است" یعنی خدا شما را منصوب کرده؟ این طور نیست. "حق من است" یعنی من این کار را بلد هستم و دیگری بلد نیست. همین!

شما یک راننده با یک غیر راننده را در نظر بگیرید؛ غیر راننده ماشین براند، و راننده مدام داد می‌زند حق من است؛ چرا می‌گویی حق من است؟ چرا این قدر به سرت می‌زنی؟ می‌گویند چون این بلد نیست و مردم را به کشتن می‌دهد؛ و دیدید این‌ها بلد نبودند! خلیفه اول و دوم آمدند در رأس کار که الآن اسلام بد نام است؛ اسلام برده‌داری، اسلام آدم‌کشی، اسلام فلان!! امروز مدام یک چیزی از اسلام بیرون می‌کشند و به رخ می‌کشند، اینها کارهای آن‌ها است، و این کارهای آن‌ها کم‌کم در شیعه هم آمد و مطرح شد!!

این را هم بگویم، اینکه مدام می‌گویم سند و امثال این‌ها؛ سند که بررسی شد، و روایت هم صحیح بود، فقط در احکام فرعی فرعی فقهی کاربرد دارد! در احکام اصلی امامت و امثال این‌ها که اعتقادات است، دلیل یقینی می‌خواهد. روایت صحیح‌السند دلیل یقینی نیست!!

حالا اینکه خیلی از روایت‌ها صحیح‌السند نیست، آن یک بحث دیگری است. اما صحیح‌السندها باید طوری باشد که بشود به آن اعتقاد پیدا کرد. این را شما می‌دانید و ما هم می‌دانیم. در کتاب‌های «رسائل» مرحوم «شیخ» آمده؛ یا «صاحب‌جواهر» فرموده، بالاخره روایات وقتی صحیح شد، باید بشود به آن اعتقاد پیدا کرد.

مثلاً ما یک روایت صحیح داریم که کشور را بیچاره کرده است. روایت صحیح داریم که یک قاتل اگر دیگری را عمدی کشت، قصاص می‌شود؛ یا نخواست، اولیاء مقتول با قاتل به توافق برسند و دیه بگیرند.

حالا یک قاتل دو نفر را عمدی کشت، می‌گویند این دو نفر فقط حق قصاص دارند؛ اگر سه نفر را عمدی کشت، می‌گویند این سه نفر فقط حق قصاص دارند؛ صد نفر را عمدی کشت فقط حق قصاص دارند، و دیه ای در کار نیست!

اگر قاتل گفت: من دیه نمی‌خواهم بدهم، بیایید من را بکشید. این‌ها می‌کشند بدون این‌که از کسی دیه‌ای بگیرند!! این مسئله در فتوای فقها هست، در قانون مجازات ۹۲ هم است!

این فتوا، غیر عادلانه‌ترین چیزی است که می‌شود گفت!! که مربوط است به یک روایت صحیح که «عبدالله بن سنان» دارد؛ که می‌گوید: قاتل اگر حاضر نشد دیه بدهد و گفت: من جانم را می‌دهم، اولیاء مقتول چیز دیگری طلبکار نیستند!!

اگر یک کسی یک قطار را خطائاً یا شبه خطا چپ کرد، همه افراد، دیه طلبکار هستند؛ حالا یا اولیاء مقتول یا عاقله و یا حکومت می‌دهد یا هر کسی! اما اگر عمداً یک قطار را منفجر کرد، دیه به هیچ کدام تعلق نمی‌گیرد! فقط همه می‌توانند با هم طناب را بکشند و قاتل بالای دار بمیرد!! این روایت صحیح با عقل با عقلاء با انصاف با هیچ چیزی نمی‌سازد!!

پس درست نیست که تا حرفی مطرح می‌شود بگوییم آیا در این زمینه روایت صحیح داریم؟! در اعتقادات که بحث اصلی ما است، باید دنبال دلیل یقینی بود و روایت صحیح، دلیل یقینی نیست!!

من بارها اعلام کردم که به شما چقدر ارادت دارم که این بحث را درست کردید و جایش را باز کردید. زحمت کشیدید، در طول یک سال پیوسته با هم تماس می‌گرفتیم. روز ۱۳ آبان به من خبر خوشی دادند و من آقای رئیس دادگاه ویژه را دیدم و با او صحبت کردم، ایشان توافق کرد. ایشان از آن روز تا حالا مدام پی‌گیر بود تا این جلسه برگزار شد. خدا را شکر و ان شاء الله که ادامه پیدا کند.

اما با این زحماتی که حضرت عالی کشیدید، باید عرض کنم خدمتتان که بحث‌های اعتقادی را باید دلیل یقینی آورد؛ ولی بحث‌های غیر اعتقادی، در عمل، یک فرعی از فروع، شک دو و سه، یا مثلاً بحث حیض، در آنجا بله یک روایت صحیح می‌خواهیم.

اما در بحث قصاص نه، یک روایت صحیح کافی نیست، باید آن قانون حتماً حذف بشود!! و الا آبروی اسلام می‌رود!! چطور ۱۰۰ نفر کشته بشوند و به خانواده‌هایشان چیزی ندهند! چون این عمدی بود بگوئیم شما برو

خانه‌ات! این نمی‌شود، خیلی ظلم است!! اما اگر خطائی بود بگوئیم به شما دیه می‌دهم! پس در امور اساسی به روایت صحیح این قدر فکر نکنیم.

«وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین» و باز هم تشکر فراوان از جناب آقای «قزوینی» و ان شاء الله ادامه پیدا کند و فکر می‌کنم روشن شدن بحث‌ها برای همه ما خیلی مفید است.

استاد حسینی قزوینی:

جناب آقای «عابدینی» بزرگوار! قرار شد ما نظرات‌مان را جمع‌بندی کنیم. من باز تکرار می‌کنم که من از حضرت‌عالی یک روایت خواستم که بفرمایید پیغمبر گفته باشد حکومت سیاسی من را مردم به من دادند! این که فرمودید پیامبر با مردم مشورت می‌کند، این به خاطر این است که حضرت برای مردم احترام قائل است. قرآن می‌گوید:

(وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ)

و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن!

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۹

فرمود: از مردم نظر خواهی کن، لذا حضرت با مردم نظر خواهی می‌کند، بعضی از موارد نظر مردم با نظر پیغمبر درست بوده، عمل کرده است. ما موارد زیادی داریم - حالا فرصت نیست من بگویم - که پیغمبر با نظر مردم صد در صد مخالفت کرده است. خیلی از موارد اینگونه بود! اگر واقعاً این را شما دلیل می‌گیرید، پس آن عباراتی که از پیغمبر آمده که حضرت با نظر مردم مخالفت کرده را هم باید ببینید.

ما می‌گوییم پیغمبر یک جمله گفته باشد: ایها الناس حکومت و خلافت و سیاست من را مردم به من دادند! اینکه مشورت کرده، دلیل نمی‌شود. عمر و ابابکر هم با امیرالمؤمنین مشورت می‌کردند؛ پس مشورت کردن دلیل می‌شود که علی به آن‌ها خلافت داده است؟

موارد متعددی داریم:

«لولا علی لهلك عمر»

تمهید الأوائل في تلخیص الدلائل؛ اسم المؤلف: محمد بن الطیب الباقلانی الوفاة: ۴۰۳هـ ، دار النشر:

مؤسسة الكتب الثقافية - لبنان - ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م ، الطبعة: الأولى، تحقیق: عماد الدین أحمد حیدر، ج

۱، ص ۵۴۷

مشورت کردن که دلیل نشد! شما آیه صریح:

(النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است!

سوره احزاب (۳۳): آیه ۶

را ملاحظه بفرمائید. این بالاترین مقامی است که قرآن به پیغمبر داده است، من فقط یکی دو مورد را می‌آورم.

مرحوم «شیخ طوسی» متوفای ۴۶۰ می‌گوید:

«ان النبي "صلى الله عليه وآله" أولى بالمؤمنين من أنفسهم" بمعنى أحق بتدبيرهم»

التبيان في تفسير القرآن؛ تأليف: شيخ الطائفة أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ)؛

تحقیق وتصحيح: أحمد حبيب قصير العاملي؛ ج ۸ ص ۳۱۷

مرحوم «طبرسى» مى نويسد:

«أولى بالمؤمنين من أنفسهم، من حيث إنه ولاة الله أمرهم، فيلزمهم طاعته، والانقياد له»

مجمع البيان في تفسير القرآن؛ تأليف: أمين الاسلام أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي؛ حققه وعلق

عليه: لجنة من العلماء والمحققين الأخصائيين، قدم له: الامام الأكبر السيد محسن الأمين العاملي؛

منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان؛ ج ٨ ص ١٢٥

اين ديگر بحث حكومت است! باز «طبرسى» دارد:

«(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ) فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا»

تفسير جوامع الجامع؛ للمفسر الكبير والمحقق النحرير الشيخ أبي علي الفضل بن حسن الطبرسي

قدس سره؛ تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة؛ ج ٣ ص ٤٩

مرحوم «ابن ادريس» هم مى فرمايد:

«أن النبي أولى بالمؤمنين منهم بأنفسهم، بمعنى أحق بتدبيرهم»

موسوعة ابن إدريس الحلّي؛ تحقيق: السيد محمد مهدي الموسوي الخرساني؛ إعداد: مكتبة الروضة

الحيدرية؛ العراق، النجف الأشرف؛ نشر: العتبة العلوية المقدسة؛ الطبعة الأولى؛ ١٤٢٩ هـ ٢٠٠٨ م، ج ٢ ص

١٩٢

اهل سنت هم الى ما شاء الله دارند. شما به «تفسير يضاوى» و «زمخشري» و... مراجعه كنيد، همه دارند كه:

« النبي اولى بالمؤمنين في امر الدين والدنيا»

بنابراین سیاست و حکومت بحثی است که خدا به پیامبر این مقام را داده است، نه این که مردم به پیامبر اکرم داده‌اند!

ما از حضرتعالی انتظار داشتیم این شبهاتی که مطرح کردیم را جواب بفرمائید تا قضیه روشن بشود. سوال اول من از حضرتعالی این بود که شما فرمودید: "ائمه نام امامان بعد از خود را نمی‌دانستند"، ولی مدرکی نیاوردید؛ بنده دهها روایت آوردم، و گفتم سبب روایت در این موضوع داریم.

این که گفتید امام صادق نمی‌دانست، این يك ادعا است. ما نمی‌توانیم با يك ادعا، با يك چیزی که به ذهن مان می‌آید، اصول اعتقادی را زیر سؤال ببریم. مثل آن قضیه که ابوبکر می‌گوید:

«أقول فيها برأبي فان يكن صوابا فمن الله وإن يكن خطأ فمني ومن الشيطان والله ورسوله منه بريئان»

این که ما می‌گوییم برداشت من این است، آن‌ها هم برداشت‌شان این بوده است؛ شما باید بیاید فتاوی‌ی خلاف شرعی که عمر و ابوبکر دارند ببینید. شما این عبارت را در اینترنت و یا در فضای مجازی سرچ کنید می‌گویید:

«أقول فيها برأبي فان يكن صوابا فمن الله وإن يكن خطأ فمني ومن الشيطان والله ورسوله منه بريئان»

المعتمد في أصول الفقه؛ اسم المؤلف: محمد بن علي بن الطيب البصري أبو الحسين الوفاة: ٤٣٦، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٠٣، الطبعة: الأولى، تحقيق: خليل الميس، ج ٢، ص ٣٨١

اگر این است، آن بحث دیگری است! بعد ما از حضرتعالی بحث نصب را خواستیم که گفتید: "نصب دلیل بر منقصت است"، "نصب برای امیرالمؤمنین ثابت نیست"، "نصب کار غیر عاقلانه و غیر عادلانه است". "خلفای اموی و عباسی نصب را اول برای امیرالمؤمنین اثبات کردند بعد برای خودشان"؛ "اعتقاد به منصوص بودن ائمه دلیل بر عقیده به سنت شاهنشاهی است!"

ما از حضرتعالی خواستیم برای این‌ها يك مدرکی ولو در حد يك روایت ضعیف بیاورید و بیان بفرمایید. «نحن ابناء الدليل و ابناء الرواية!» در آن جاهایی که نیاز به بررسی سندی است باهم می‌نشینیم و بررسی سندی می‌کنیم، اگر بررسی سندی نمی‌خواهد و مستفیض است، ما از شما قبول می‌کنیم.

ولی روایات ما با این قضایایی که شما مطرح می‌کنید صد در صد مخالف است؛ یعنی آنچه که است چه بحث «حکومت» و چه «حاکمیت» و چه «خلافت» و چه «امامت» و چه «ولایت»، در کلمات ائمه (علیهم السلام) و در کلمات پیغمبر در يك جا بیان شده است!

این‌که ما بیاییم بگوییم: بله پیغمبر نتوانست تشخیص بدهد، گفت: «نصبت لكم اماما و خلیفة و وصیا»؛ یعنی امام - نستجیر بالله - با این مفاهیم آشنا نبوده است!

من از علمای بزرگ اهل سنت نقل کردم، از «تفتازانی» و «سید جرجانی» و دیگران که می‌گویند: امامت یعنی «ریاسة عامة فی امر الدین والدنیا»؛ «شیخ طوسی»، «شیخ مفید» و همه بزرگان ما اینگونه معنا کرده‌اند.

حضرتعالی می‌گوید: نه، این عبارت ابهام دارد، و مجمل است؛ یعنی این بزرگان همه اشتباه کرده‌اند. حالا ما بعد از ۱۴۰۰ سال بیاییم يك چیزی بگوییم که يك عده‌ای از جوان‌ها قبول کنند!!

من عرض کردم باید ببینیم این عبارتهایی که ما داریم می‌گوییم، چه تالی فاسدی در جامعه امروز ما دارد؟ این‌که خدای عالم می‌گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای افراد باایمان! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می‌کنید) نگویید: «راعنا»؛ بلکه بگویید: «انظرننا». (زیرا کلمه اول، هم به معنی «ما را مهلت بده!»، و هم به معنی «ما را تحمیق

کن!« می‌باشد؛ و دستاویزی برای دشمنان است.) و (آنچه به شما دستور داده می‌شود) بشنوید! و برای کافران (و استهزاکنندگان) عذاب دردناکی است.

سوره بقره (۲): آیه ۱۰۴

ببینید يك جمله‌ای که مخالفین برداشت سوء می‌کنند می‌گوید: (لَا تَقُولُوا رَاعِنَا)؛ چرا؟ چون یهود می‌گویند: «راعنا»؛ یعنی پیغمبر این‌ها را بچران! می‌گویند: این را نگویند؛ چون آن‌ها سوء استفاده می‌کنند. ولو در نظر شما چیز دیگر است.

الان ما بیایم بحث امامت، خلافت و .. را از مسئله نص و غیره جدا بکنیم و تمام این روایات را بیچیم و کنار بگذاریم، بیاییم يك عبارتی بگوییم که بله، بحث امامت و خلافت، مردمی و انتخابی است، هرکس را مردم خلیفه انتخاب کردند و حاکم کردند و امام کردند، او امام سیاسی است!!

حاج آقای «عابدینی»! این همان چیزی است که امروز «آمریکا» از ما می‌خواهد، «عربستان سعودی» می‌خواهد، يك سری از اشراری که امروز در کشور ما امنیت ما را دارند بهم می‌زنند دنبال همین حرفها هستند.

من يك روزی با جناب آقای «عبدالله نوری» پشت سر «آیت الله شبیری» باهم نماز صبح را خواندیم، بیرون که آمدیم من به ایشان گفتم: جناب آقای «نوری»! شما در سر مقاله روزنامه «سلام» این عبارتی که نوشتید چیست؟ اگر شما مشکل با ولی فقیه دارید، بیایید بگویید ما ولی فقیه را قبول نداریم، دلیل ما این و این است. شما چرا دارید پا پیچ علی می‌شوید؟

گفت: مگر من چه گفتم؟ گفتم: شما می‌گویید امیرالمؤمنین می‌گوید:

«فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ مَا أَنْ أُخْطِعُ»

من بالاتر از این نیستم که خطا می‌کنم!

شما می گوئید: وقتی علی می گوید من خطا می کنم، تکلیف ولی فقیه مکشوف خبرگان رهبری هم روشن است؛
گفتم: آقای «نوری»! چرا دارید تصحیف می کنید؟ امیرالمؤمنین می گوید:

«فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ مَا أَنْ أُخْطِئَ... إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، ج ۸، ص ۳۵۶

می فرماید: مگر این که خدای عالم من را از هر لغزش حفظ می کند! مثل این که:

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ)

بگو: «من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می شود

سوره کهف (۱۸): آیه ۱۱۰

اگر شما (یوحیٰ إِلَيَّ) را بردارید پیغمبر می گوید: (أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ)! دیگر آقای «نوری» سرش را پایین انداخت و
هیچ حرفی نزد و بعد از آن هم این بزرگوار يك مقداری با ما سر سنگین شد!

مجری:

با تشکر از اساتید محترم، طرفین مناظره استاد «عابدینی» و استاد «حسینی قزوینی» و همه عزیزانی که تا
الان در این جلسه حاضر بودند، و همه بینندگان؛ امیدواریم که چنین جلساتی به صورت علمی در موضوعات مهم
اختلافی، بیش از این برگزار بشود و با دستور «مقام معظم رهبری» دستوری که نزدیک به بیست سال است
روی زمین مانده، ان شاء الله این دستور اجرایی بشود. از همه عزیزان متشکر هستیم ان شاء الله موفق باشید.

«والسلام علیکم ورحمه الله»